ما شاء الله لا قوة الا بالله

کشاف عالم

در لکھنؤ مطبع نظامی طبع شد

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE7825
L ۸۲۵
CHECKED 2007
CHECKED 1996-97

بسم الله الرحمن الرحیم

ارباب عقل و ارباب افکار و اصحاب فهم و انظار را باید که تاملی در قدرت خالق نمایند که چگونه بسیط ارض را از
رکتمان [illegible] بوجود آورده و ولایات متنوعه و جزایر متفرقه آفریده با آنکه همگی جماعات بر کره ارض ساکنند و
تا این ایشان سوای [illegible] محل نیست هر جماعتی را طریق مختص و اوضاع خاص بخشیده با اعظم شناخته شد و آن واضح و برهان [illegible]
منور نمره برگزیدگان درگاه خالق جهان و صلوة متکاثره بر پسندیدگان بارگاه یزدان باد و بعد ازان چنین گوید
حکیم آلهی ساکن لکهنو مضاف و ده معروف بحکیم الهند میخواست که مقالاتی متضمن علوم ریاضیه و الهیه
تالیف نماید لیکن از قلت فرصت متعذر بود لهذا تالیف کتاب مذکور بر وسعت وقت گذاشته رساله [illegible]
در فن جغرافیا با سه چهار باب از کتب معتبره انگریزی اقتباس نموده و نیز اشکال و نقشها ملحق ساخته بر یک مقدمه
و دو مقاله و یک خاتمه مدون کرده مسمی بکشاف عالم ساخت التماس از ناظرین آنست که تعصب را
گذاشته از روی انصاف تامل نمایند که تا حال چنین رساله در فن جغرافیا تالیف نگشته زیرا که رساله
طول و عرض و اقسام بلاد و بحار و اشیای قابل تجارت و کیفیت آبادی و حال باشندگان هر ولایت
که در شمار چه قدر هستند و چه مذهب و چه شکل و چه مزاج و مهارت در کدام صنعت و میل بر کدام شغل میدارند
و کیفیت آب و هوای و حال زمین که زرخیز و جید است یا بی زر و کم حاصل و شرایط و تخصیص اشیا و بلاد و جبال
و انهار نامی و طریق پادشاهی و خلاصه تاریخ هر ولایت بر ناظرین واضح میکند حقا هر کسیکه این رساله را

مطالعه ساخت در کنجی نشسته سیر تمام کرهٔ ارض را فیه نمود و از حال خرد و کلی هر ولایت مطلع گشته
فهمی از دریای بی انتهای صنعت الهی و قدرتش دریافت **مقدمه** در بیان شکل ارض و تقسیم
ارض نزد حکما شکل زمین مستدیر است زیرا که زمین بسیط است و هر بسیط مستدیر میباشد و قطرش نزد
بطلمیوس هفت هزار و یکصد و شصت میل است و دو میل برابر یک کروه میباشد و محیطش [illegible] است و
دو هزار و پانصد میل سطحش شانزده کرور و یازده لک میل و نزد متاخرین فرنگ شلجمی است زیرا که زمین نزد
ایشان بحرکت سریع بر محور خود متحرک است و نصف زمین که مقابل شمس میباشد آنجا روز است و
نصف دیگر که مقابل شمس نباشد آنجا شب است و اگر جسمی از اجزای لطیف ساخته بسرعت هر چه
تمامتر بحرکت مستدیره متحرک سازند شکل شلجمی پذیرد پس هرگاه کرهٔ آب از لطافت شلجمی شود
اگر کرهٔ خاک بجهت صلابت نشود باید که مواضع خط استوا غرق آب ماند و حال آنکه اکثر بلاد آنجا
غرق نگشته لهذا بر تقدیر ثبوت حرکت ارض بر محورش اعتراف بشلجمیت کرهٔ خاک
ضرور است چنانچه حکیم نوتن نسبت قطر استوائی زمین با محورش نسبت [illegible] و سی
با دویست و نه یافته و قطر زمین هفت هزار نهصد هفتاد میل [illegible]
استخراج کرده و دیگران هفت هزار و نهصد و شصت و چهار میل انگریزی چنانکه
متفق علیه جمهور است و دائرهٔ محیط زمین بست و پنجهزار و بست و شش میل
انگریزی است و سطحش بست و نه کرور و هشتاد و سه لک و هفده هزار و شصت
و چهار میل لیکن حکمای فرانس منطقهٔ زمین را بست و چهار هزار و نهصد و
چهل و هشت میل میگیرند و باتفاق متاخرین یکدرجهٔ عرضی زمین مساوی
شصت میل جغرافیوی است که سی کروه باشد و درجهٔ طولی در مواضع
خط استوا مساوی درجهٔ عرض است زیرا که هر دو از دوائر عظام اند لیکن
هر قدر که عرض موضع زیاده می شود درجهٔ طولی کوتاهی پذیرد حتی که
زیر اقطاب درجهٔ طولی نباشد چنانکه از این جدول واضح می شود

حساب درازی یکیک درجهٔ طول یعنی یکیک درجهٔ عرضی بمیلها و خردهای میل از یکصد [illegible] میل

[illegible]	میلها و جزوهای میل از یکصد جزو میل	[illegible]	میلها و جزوهای میل از یکصد جزو میل	[illegible]	میلها و جزوهای میل از یکصد جزو میل	[illegible]	میلها و جزوهای میل از یکصد جزو میل	[illegible]	میلها و جزوهای میل از یکصد جزو میل	[illegible]	میلها و جزوهای میل از یکصد جزو میل
۱	۵۹ میل ۹۹ جزو	۱۶	۵۷ میل ۹۷ جزو	۳۱	۵۱ میل ۴۴ جزو	۴۶	۴۱ میل ۶۸ جزو	۶۱	۲۸ میل ۱۷ جزو	۷۶	۱۳ میل ۵۲ جزو
۲	۵۹ میل ۹۶ جزو	[illegible]	[illegible] میل [illegible] جزو	۳۲	۵۰ میل ۹۸ جزو	۴۷	۴۰ میل ۹۳ جزو	۶۲	۲۷ میل ۲۴ جزو	۷۷	۱۲ میل ۵۰ جزو
۳	۵۹ میل ۹۲ جزو	۱۸	۵۷ میل ۳۸ جزو	۳۳	۵۰ میل ۳۴ جزو	۴۸	۴۰ میل ۱۵ جزو	۶۳	۲۶ میل ۳۰ جزو	۷۸	۱۱ میل ۴۸ جزو
۴	۵۹ میل ۸۵ جزو	۱۹	۵۶ میل ۹۹ جزو	۳۴	۴۹ میل ۷۴ جزو	۴۹	۳۹ میل ۳۶ جزو	۶۴	۲۵ میل ۳۶ جزو	۷۹	۱۰ میل ۴۳ جزو
۵	۵۹ میل ۷۷ جزو	۲۰	۵۶ میل ۷۳ جزو	۳۵	۴۹ میل ۱۵ جزو	۵۰	۳۸ میل ۵۷ جزو	۶۵	۲۴ میل ۴۰ جزو	۸۰	۹ میل ۳۸ جزو
۶	۵۹ میل ۶۷ جزو	۲۱	۵۶ میل ۳۸ جزو	۳۶	۴۸ میل ۵۴ جزو	۵۱	۳۷ میل ۷۹ جزو	۶۶	۲۳ میل ۴۵ جزو	۸۱	۸ میل ۴۵ جزو
۷	۵۹ میل ۵۵ جزو	[illegible]	۵۵ میل ۶۱ جزو	۳۷	۴۷ میل ۹۲ جزو	۵۲	۳۶ میل ۹۴ جزو	۶۷	۲۲ میل ۴۸ جزو	۸۲	۷ میل ۴۱ جزو
۸	[illegible] میل ۴۲ جزو	[illegible]	۵۵ میل ۱۳ جزو	۳۸	۴۷ میل ۲۸ جزو	۵۳	۳۶ میل ۱۱ جزو	۶۸	۲۱ میل ۵۰ جزو	۸۳	۶ میل ۳۷ جزو
۹	۵۹ میل ۲۶ جزو	۲۴	۵۴ میل ۲۳ جزو	۳۹	۴۶ میل ۶۳ جزو	۵۴	۳۵ میل ۲۷ جزو	۶۹	۲۰ میل ۵۳ جزو	۸۴	۵ میل ۳۲ جزو
۱۰	۵۹ میل ۹ جزو	۲۵	۵۴ میل ۸۱ جزو	۴۰	۴۵ میل ۹۶ جزو	۵۵	۳۴ میل ۴۱ جزو	۷۰	۱۹ میل ۵۳ جزو	۸۵	۴ میل ۱۸ جزو
۱۱	۵۸ میل ۸۹ جزو	۲۶	۵۳ میل ۹۳ جزو	۴۱	۴۵ میل ۲۸ جزو	۵۶	۳۳ میل ۵۲ جزو	۷۱	۱۸ میل ۵۴ جزو	۸۶	۳ میل ۱۳ جزو
۱۲	۵۸ میل ۶۹ جزو	۲۷	۵۳ میل ۹۴ جزو	۴۲	۴۴ میل ۵۹ جزو	۵۷	۳۲ میل ۶۸ جزو	۷۲	۱۷ میل ۵۴ جزو	۸۷	۲ میل ۹ جزو
۱۳	۵۸ میل ۴۶ جزو	۲۸	۵۲ میل ۴۶ جزو	۴۳	۴۳ میل ۸۸ جزو	۵۸	۳۱ میل ۷۹ جزو	۷۳	۱۶ میل ۵۴ جزو	۸۸	۱ میل ۵۰ جزو
۱۴	۵۸ میل ۲۴ جزو	۲۹	۵۳ میل	۴۴	۴۴ میل ۱۶ جزو	۵۹	۳۰ میل ۹۰ جزو	۷۴	۱۵ میل ۵۴ جزو	۸۹	۱ میل ۵ جزو
۱۵	[illegible] میل [illegible] جزو	۳۰	۵۱ میل ۹۹ جزو	۴۵	۴۲ میل ۴۳ جزو	۶۰	۲۹ میل ۹ جزو	۷۵	۱۴ میل ۵۶ جزو	۹۰	×

مخفی نماند که زمین مستدیر است مثل نارنج و در وسط زمین میان شرق و غرب دائره عظیمه فرض کرده اند آنرا
خط استوا گویند و گردش کره آب محیط است که آنرا بحر اعظم و بحر محیط گویند و بحر اعظم را چهار قسم کرده اند
اول قسمی که در غرب واقع آنرا اَتْلَنْطِق و اقیانوس غربی و بحر مغرب گویند دوم قسمی که در شرق است آنرا
پاسیفک بحر الکاهل و بحر مشرق خوانند سوم قسمی که در جنوب است آنرا بحر جنوب و [illegible] نامند چهارم
قسمی که در شمال است آنرا بحر ظلمات و بحر شمالی و بحر منجمد خوانند زیرا که اکثر از سرما یخ بسته میباشد و از
احاطه آب سطح کره زمین دو قسم گشته برای سهولت فهم یکی را فوقانی که ما بران هستیم مقابل آنرا
تحتانی خیال باید کرد و جزیره برطانیه که مسکن انگریزیست در بحر مغرب واقع است لهذا انگریزان سطحی را
که ما بران هستیم در جانب شرقی برطانیه واقع شده بر شرقی گویند و سطح دیگر زمین را که مقابل سطح ما است
و در جانب غربی برطانیه واقع شده بر غربی نامند و بر شرقی را چهار قسم کرده اند اول قسمی که در شرق
و شمال است آنرا ایشیه گویند دوم قسمی که در مغرب و شمال است آنرا یوروپ و فرنگ نامند
سوم قسمی که در مغرب و جنوب است آنرا افریقه خوانند چهارم قسمی که در جنوب و مشرق [illegible] آنرا [illegible]
گویند و بر غربی را دو قسم کرده اند اول قسمی که در شمال خط استوا است آنرا امریکه شمالی گویند دوم قسمی
جنوب خط استوا است آنرا امریکه جنوبی نامند و بر غربی فقط در جنوب و شمال است لهذا منقسم بچهار قسم
نشده هرگاه که معلوم شد که سطح کره زمین از احاطه آب دو قسم شد یکی بر شرقی که ما بران هستیم و نسبت جزیره
برطانیه در شرق است دوم بر غربی که در مقابل سطح مسکن ما ست و نسبت جزیره برطانیه در غرب است
کما فی هذا الشکل [illegible] الحکیم الهند رساله متضمن بر دو مقاله **مقاله اول** در بیان ملکهای بر شرقی
متضمن بر چهار باب **باب اول** در بیان ملکهای ایشیه متضمن بر یازده فصل **باب دوم** در بیان
ملکهای فرنگ متضمن بر شانزده فصل **باب سوم** در بیان ملکهای افریقه متضمن بر شش فصل **باب**
چهارم در بیان ملکهای اسطرلیه متضمن بر دو فصل **مقاله دوم** در بیان ملکهای بر غربی
متضمن بر دو باب **باب اول** در بیان ملکهای امریکه شمالی متضمن بر چهار فصل **باب دوم**
در بیان ملکهای امریکه جنوبی متضمن بر هشت فصل [illegible] با انواع دیگر و بیان استخراجات
حکیم الهند باید دانست قطعه زمینی را که از هر چهار طرف محاط آب باشد جزیره گویند مثل [illegible]
و جزیره برطانیه و قطعه زمینی را که از سه طرف محاط آب و یک طرف متصل خشکی باشد جزیره نما گویند مثل جزیره نمای [illegible]

مثل عرب جزیرهٔ تمامی ایطالیا و قطعهٔ زمینی را که بشکل سه گوشه باشد و یک گوشهٔ آن در میان بحر محیط بر آمده باشد راس گویند و در انگریزی کیپ مثل کیپ کمورن و کیپ [illegible] و قطعهٔ زمینی را که دراز و کم عرض در میان دو خشکی واقع شده یکی را با دیگری پیوسته میکند تنگنای خاکی گویند مثل تنگنای خاکی پانامه و آبی کثیر و عمیق را که از هر چهار طرف محاط زمین باشد بحیره گویند مثل بحیرهٔ چین و بحیرهٔ خزر و آبی را که از بحر محیط مثل شاخی بر آمده باشد خلیج گویند مثل خلیج عرب و خلیج فارس و آبی را که از جایی بر آمده و تا مسافت دراز روان شده و به بحر اعظم یا بخلیج پیوسته باشد نهر گویند مثل نهر گنگ و نهر فرات و آبی را که عمق نداشته باشد و تا مسافت اندک روان شده محاط زمین باشد غدیر گویند

مقالهٔ اول در بیان ملکهای نیم کرهٔ شرقی مشتمل بر چهار باب

باب اول در بیان ملکهای آشیه متضمن بر یازده فصل

فصل اول در بیان احوال آشیه

آشیه لفظ عربی است در اصل اشیه بود و انگریزان ایشیه کردند باید دانست که آشیه عبارتست از کلان‌ترین حصهٔ زمین که در مشرقی و شمال است شمالی آشیه فرنگ شرقیش بحر پاسفک جنوبش بحر هند و شمال غربیش افریقه طول آشیه از مشرق تا مغرب شش هزار و هشتصد کروه و عرض از جنوب تا شمال [illegible] صد کروه جنوبش روس و روم داخل آشیه است شمال روس و روم داخل فرنگ است کلان خلیجها و بحرهای آشیه خلیج عرب و خلیج فارس و خلیج بنگاله هر سه خلیج در جنوب به بحر هند متصل میشوند و بحیرهٔ قلزم و بحیرهٔ چین و بحیرهٔ خزر که بر حد فارس و روس و تاتار است و کلان‌ترین جبال آشیه هیمالیه است که شمال تمام هندوستان واقع است و بر تمام زمین برابرش کوهی نیست و بحار مشهور آشیه کیانگ و هونگ که هر دو از تبت بر آمده در تمام چین جاری شده متصل بحر الکاهل میشوند و آمو و نهر گنگ و سند که در تمام هندوستان جاری شده در بحر الهند میریزند و نیل که تمام مصر از و سیراب است و فرات که از روم گذشته در خلیج فارس می افتد اشیای نفیس آشیه لعل و الماس و یاقوت و زمرد و مروارید و طلا و نقره که همه اشیای مذکور بهتر و کثیر در آشیه پیدا میشود و بیان اشیای خاص آشیه چای خطائی و عطریات و جوز بویا و دارچینی و قرنفل و الاچی و ابازیر این همه اشیا از آشیه در ملکهای دیگر می برند

فصل دوم در بیان ولایت چین در چین تاتار شرقی یعنی خطا و تبت نیز داخل است طول چین از ده درجه شرقی تا پنجاه درجه شرقی که چهل درجه باشد و عرض شمالی از بیست درجه شمالی خط استوا تا پنجاه درجه شمالی که سی درجه باشد و بحساب امیال طول چین از جنوب تا شمال یکهزار و

چهارصد میل و عرضش از شرق تا غرب یکهزار و دوصد میل **بیان چین** ولایتی است قدیم از جهت
وسعت و کثرت مردم بسیار معروف و باشندگانش زیاده از ده کرور هستند و نیز شهرت چین از این است
که دیواری در طول شش صد کروه و در عرض دوازده دست و ارتفاع شانزده دست بطول قلعه بر سرحد
چین و تاتار بنا کرده اند تا سواران تاتار بر چین یورش نسازند و سه هزار برج در آن دیوار بنا کرده اند و در آن
برج مردمان برای حفاظت میباشند اهل چین بسیار محنت کش و در کاریگری بسیار هوشیار و چالاک هستند
خصوصاً در ساختن اشیای عاج و استخوان ماهی و کشیدن تصویر فائق و دستگاه کامل میدارند لیکن
خودپرست قوم خود را برتر اقوام عالم افضل میدانند و مردم اجنبی را از نهایت وسواس در ملک خود
راه نمیدهند و زبان چین با زبانهای دیگر هیچ نسبت ندارد و طریق نوشت چینیان بر شمار است [illegible]
ولایت چین منقسم به پانزده ملک است پچیلی شنشی شانسی شانتنگ طنگ هونان سیچون هوپی
کیانگسی چکیانگ کوژچو یونان کوانگسی کوانگ تنگ فوکین چین کیانگ نان و [illegible] است
که اهل چین بعبادت اوثان اشتغال میدارند و اکثر قائل تناسخ هستند و دانستن [illegible]
بشمارند و کشیدن تصویر نزد اهل چین نوعی از عبادت خالق است لهذا در این فن نقاشی کامل [illegible]
و گردونی ساخته اند که بی حرکت هر قدر که میخواهند میرود و در وقت استادن می ایستد و باشندگان چین
اگرچه حسن صورت اتصاف میدارند لیکن اکثر کوتاه قامت و بزرگ سر و کاهل میباشند و نام دار السلطنت
چین پیکن است و در چین ظروف از سنگ میسازند اول سنگ را سائیده در حوض اندازند و آب ریخته
بر هم زنند تا آنچه ثقل باشد در حوض نشیند و صاف آن را گرفته در حوض دیگر اندازند صاف آن را میگیرند و اینها
عمل تا سه چهار بار میسازند تا هرچه صاف تر برآید در سرکار پادشاه چین خرچ شود و باقی برای مردمان میگذارند
و در کتب انگریزی است که در چین آنقدر شهر آباد هستند که شمار آن دشوار است مگر دار السلطنت چین
شهر پکن است که در آن سی و دو لاک مردم هستند و شهر نانکین که از پکین هم کلان است کنطن
از این جهت مشهور است که در یکی از شهرهایش برای تاجران ملکهای دیگر اجازت است که برای تجارت
آیند و اشیای چین قابل تجارت ظروف چینی و چاهای [illegible] و دیگر اشیا است راه چین برای
آمد و رفت سوداگران بتکلف بسیار آراسته است هوای شمالی چین سرد [illegible] جنوبی گرم
و جمله اسباب عیش بسیار پیدا میشود و قابل ملاحظه نیست که در چین از جهت کثرت خلق یکقدم زمین غیر زرع

نمی‌مانند و بعض چینیان پرستش خالق می‌نمایند و در بعضی طریق هنود جاریست مگر صفت اختیار ذات نمی‌کشند
و مردگان را دفن می‌سازند جمله اهل چین رسمی و سوامی هستند پادشاه چین اختیار مطلق میدارد چونکه رعایا را
مثل عیال خود میدانند لهذا از دست وی ظلم کمتر میشود و اهل چین در احترام پایبند رسم و دستور آبای خود می‌باشند
اگرچه دقیقه سنجی بسیار می‌کنند لیکن باز شهوت ستانی و ظلم و بدعت در آنها بسیار است و از کلان شهرهای چین
کیانگ و سوآنگ است که تمام چین از اینها سیراب است و دیگر شهرهای بسیار هستند و بسیار نالها نیز برای
آسانی تاجران کنده اند از انجمله ناله ایست که کیانگ را با هوانگ پیوسته می‌کند آنرا سی و دو هزار مردم در
چهل سال کنده بودند **بیان تاتار شرقی** که فارسیان ختا گویند ملکی است وسیع شمال چین واقع خراج
پادشاه چین را میدهند و نسبت وسعتش باشندگان کم هستند قریب شصت لک خواهند بود و شهرت
این ملک ازین است که مسکن اصلی مغل و ترک است و مولد چنگیز خان و تیمور که در عهد خود با عالمی آشوب
در تواریخ امر ثابت است که ختا ولایتیست وسیع باغات و بتخانه‌های عظیم و آراسته میدارد و بتهای زرین و
سیمین و مسین در غایت بزرگی تا پنجاه گز و زیاده برای عرض مناسب طول در بتخانه‌ها نصب کرده اند و سکنه
ختا تاتار است که از جلادت و خصومت و خونریزی اشتهار دارند و گوشت جمیع حیوانات میخورند لیکن گوشت
ماده نمیخورند و مقید بحلال و حرام نیستند قوبلا خان حاکم ختا قریب تختگاه سلاطین سابق شهری بنیان با رونق
اشتهار دار و بنا کرده تختگاه خویش نمود از انوقت آن شهر تختگاه ختا است **احوال چنگیز خان**
در پانصد و نه هجری متولد شد قدری خون منجمد در مشت داشت و در سیزده سالگی جانشین پدر گشت نام
تموچین بود عابدی از مغل نزد وی آمد و گفت من بخواب دیدم نام تو چنگیز خان شد ازین سبب تموچین چنگیز خان نام
قانونی موافق رای خود وضع کرده در دست هر شهری که از جنگ فتح کنید آنجا قتل عام سازید و پیش ازین سپاه را
اطاعت نویسید که مطیع شوید تا بجان امان یابید تموچین منشی را که نامه اطاعت جسمید بسطور ...
تکریم نوشته بود قتل کرد و گفت چنان می‌نویسد که با غی در سرکشی افزون شود و ما نا با یاغی اتفاق
میدارد و سپاه تموچین هشتصد هزار سوار بود و سوای پیاده ها و در شهرهای ترک و فارس قتل عام کرد و از
تمام قند و بدخشان و بلخ و ... ناز ... قزوین و طوس و مازندران و دیگر بسیار شهرها قتل عام کرد
و کسی ... ننگ ... نوشته است که در هند آید و از راه بنگاله بولایت خود رود و ابتدا نگوشفند ... اول ...
نباید چنگیز خان بعد قتل خوارزم به مسجد جامع بخارا آمد پرسید که سرای سلطان است گفتند خانه ایزد ان

از اسپ فرود آمده بر منبر نشست و گفت کاه در صحرا نیست شکم اسپان پر سازند مغولان کتب فقه و مسائل دینی
محمدی از صندوقها برآورده آخور اسپان ساختند و اوراق مصاحف زیر پای ستوران انداختند و قشار چهارپایان
بدست علما دادند بعد ازان چنگیز خان در عیدگاه رفت و زبان بمعایب مسلمانان کشود و گفت از شما گناهی عظیم
صادر شده من غضب خدا هستم که خدا بر شما فرستاده است آنچه دارید پیشکش کنید هر کس هر چه داشت حواله کرد
بعد ازان گفت که مردم خوارزمشاه پنهان کنید ظاهر شد که مردم خوارزمشاه در جای مخفی هستند در غضب
شده حکم نمود تا در بخارا قتل عام کردند و متنفسی بخا زنده نگذاشتند تبت که بملک برف و کوهستانی مشهور
است نسبت وسعتش باشندگان بسیار کم هستند زیاده از ده لک نباشند و در تبت شهریست که لاسه نام دارد
قابل گفتن شهر و آبادیست و اشتهار تبت ازان جهت است که حاکمش لامه گرد است که گاهی نمی میرد الله یار
عثمانی در سنه یکهزار و دو صد هجری از مسافرانیکه از تبت آمده بودند احوال تبت دریافت کرده می نویسد که
لاسه تختگاه تبت است در انجا مردم چین و ختا آمد و رفت میدارند و اکثر مردم کشمیر که مسلمان هستند دران شهر
آباد اند لهذا بانگ نماز میشود و راجه که هندو [illegible] است متعرض نمی شود و گوشت و عسل آنجا فراوان است و
غله ارزان و خطاب راجهای تبت لامه است و باشندگان آنجا را اعتقاد است که لامه نمی میرد و در
جسم دیگر انتقال میگیرد و لهذا روز مردن لامه از اطفالیکه آنروز پیدا شده اند طفلی که بجودت طبع و علامات
خاص برآید گویند که روح لامه درین حلول کرده است آن طفل را برای سلطنت میگیرند و پرستش کنند در
نواح تبت چند لامه هستند لیکن لامه تبت کلان از همه بزرگ است و در تبت بسیاری از مرد و زن پارسائی
اختیار میسازند برین شرط که تا زیست مجرد باشند اجناس تبت قابل تجارت سوهاگه و نمک لاهوری و پشم
است که در کشمیر ازان شال می بافند **فصل سوم در بیان ملک برهما** برهما ملکیست نهایت زرخیز
غربیش هندوستان شمالیش چین جنوبش و شرقش بحر چین واقع است گرد آنجا بافراط پیدا میشود و گندم
و روغن و پنبه نهایت خوب و دیگر میوه جات و حیوانات آنجا مثل هندوستان است و در ملک برهما معدن طلا
و نقره و جواهرات است و آب آن بسیار میشود و اهل برهما زمین را کنده روغن بر می آرند و ملک برهما منقسم
بر پنج صوبه است یکی آوا دوم مارتبان سوم پیگو چهارم آرکان پنجم کاسی است آوا از قدیم
دار السلطنت برهما بود و مگر برای چند روز آمرپور دار السلطنت شده اکنون باز از بیست و شش سال آوا
بدستور سابق دار السلطنت است رنگون که بر لب دریا است و پیگو از کلان شهرهای برهما است در ملک برهما

قریب هفتاد لک آدم هستند و باشندگان برهما گندم رنگ مایل سفیدی میانه قد و چست چالاک جری و متکبر
اشرار میباشند و تمیز ذات نمی کنند و زنان را در پرده نمیدارند اگرچه نکاح با یک زن میسازند و مردگان را می‌سوزند و دفن میکنند
و پادشاه برهما اختیار مطلق میدارد و از خود بینی پادشاهان دیگر را معدوم می پندارد و کدام عهده و منصب
برای کسی موروثی نباشد موقوف بر رضای پادشاه است و تمام فیل در جلوس او می باشند و اهل برهما ذی مذهب بودیه
هستند اگرچه بوده را می پرستند لیکن میگویند که او نیز نیست شده باز پرستش میکنند و او را صواب میدانند و گنبد بوده
در ملک برهما بسیار اند و اکثر مطلقا مذهب بوده هستند زبان اهل برهما با دیگر زبان نسبتی ندارد و نیز طریق نوشت
ایشان با کدام نوشت مشابه نیست در تاریخ برهما قابل ملاحظه انست که ملک برهما از قدیم زیر عمل پادشاهان
قدیم خود مانده مگر قریب یکصد سال گذشته که سلطان پیگو که از ملک برهما علحده بود بر پادشاه برهما غالب آمده
پسر خود را تخت نشین برهما ساخت هنوز پسرش بران متسلط نگشته بود که الومپرا نامی شخصی گمنام چند سپاهیان
کار آزموده را فراهم کرده پسر پادشاه پیگو را از ملک خارج کرده پادشاه آنجا شد و در مدت چند روز ملک پیگو را
نیز در عمل خود آورد و اکنون پادشاهی که در ملک برهما تخت نشین است پسر نبیره الومپرا است

فصل چهارم

در بیان تانکن ملکیست وسیع در شرق و شمال ملک برهما واقع سابق در عمل چین بود منقسم است
بشش صوبه اول تانکن دوم کوچین چین سوم کیا مباڈیه چهارم ستیا پنجم لاؤس
ششم لاکتهو آب و هوایش معتدل و خوشگوار است و زمینش بسیار زرخیز و آبادان باشندگان انجا قریب
ده لک هستند و در تانکن میوه های بی شمار و نهایت لذیذ که در جای دیگر پیدا نمیشود در فیل انجا خیلی
خوش قد و تیز رفتار میباشد که در جای دیگر نیست و نام دار السلطنتش تاکن است که در سابق معروف
بکیشو بود باشندگانش چهل هزار هستند

بیان ملک سیام

ملکیست زرخیز متصل غرب و جنوب
کوچین و برهما قبل تسلط پادشاهی برهما سابق در ملکهای شرقی سیام بسیار نامور بود لیکن اهل برهما
اکثر ملک سیام را مسخر کردند اکنون اندک ملک سیام که باقیست طولش سه صد و پنجاه کروه و عرضش صد
کروه و باشندگانش هشتاد لک هستند و نام دار السلطنتش شهر سیام است که بفاصله بیست و پنج کروه
از دریای شور بر کناره رود مینام واقع و در ان ملک یک لک مردم اند و اهل سیام زیرک و دلیر
و [illegible] میباشند و [illegible] هستند و غذای ایشان برنج و ماهی است مرد بسیار
آرام طلب اند مشقتی که مردان را باید زنان می سازند

بیان ملک آشام

که شرقی بنگاله است

جانب غرب و شمال ملک سیام واقع و نام تختگاه شاه غز گانگ است و در ملک شام اسپ و خر مطلق نیست
ابداً نباشند کان آنجا از شکل اسپ خرمی ترسند و از دریاهای آنجا طلا بسیار حاصل میشود **فصل
پنجم در بیان ایران** ایران ملکی است وسیع طولش از جنوب تا شمال یکهزار و دو میل و عرضش
از شرق تا غرب نهصد و شصت میل باشندگانش زیاده از یک کرور هستند حد غربیش عرب
شهر عثمانیش تاتار شمالی آن روم جنوبیش هند آب و هوای ایران مختلف است طرف شمالیش کوهستان
واقع و آبادی بسیار کم و برودت بکثرت و در میانش ریگستان و میدانی وسیع آبادی بسیار کم لیکن
هوای آنجا معتدل و سمت جنوبیش میدانی مختصر است و زمین زرخیز و در ایام گرما گرمی بشدت میشود
که از تحمل بیرون است اهل ایران سفید رنگ و قوی هیکل و جسیم و دراز بالا میباشند اکثر مائل بعیش و
عشرت و ظریف الطبع و صاحب ادراک و در معاملات راست و تند مزاج و کینه کش اند و محاصل ایران
غله و شراب روغن و میوجات بافراط است خصوصاً نارنگی و خرما و خربزه و انگور و بادام و سنای مکی
و ریوند و اقسام ادویه و پارچه ابریشمی مؤلف هفت الاقالیم می نویسد از فرزندان ایران معلوم شد
که همگی لشکر علوفه خوار ایران در وقت پادشاهی شاه جهان فرمان روای هند سی هزار سوار بود و محاصل
تمام ولایت ایران دو کرور و بست و پنج لک روپیه که نهم خراج هندوستان است طولش از سقیلیه
تا بردع یکصد و شصت فرسنگ عرضش از خلاط تا خوزستان صد فرسنگ و نام دار السلطنت ایران
اصفهان است که در تمام ایران شهری برابرش معمور نیست و مار و گژدم آنجا بسیار کم است و گوشت زود
متعفن نشود و زلزله و صاعقه و بیماری کمتر باشد و اصفهان در قدیم الایام دار الیهود نام داشت از آنجهت
که چون بنی اسرائیل از بخت النصر گریختند پاره از خاک بیت المقدس گرفته گرد عالم میگشتند و خاک اصفهان
را برابر خاک بیت المقدس یافته آنجا شهری بنا کردند موسوم بدار الیهود و از اینجا دریافت میشود که باشندگان
ایران از مردان عرب آمیزشی دارند و هیئت شکل ایرانیان برین شاهد است و قزوین شهریست قدیم باغات
آنجا در سالی زیاده از یکبار آب نمیخورند مردم قزوین در اختلاط بی مثل اند چنانکه شاعری گوید قطعه شاه را باید
که دارد چار صنف از چار شهر تا بود ممتاز دایم بر سر سروری علما از صفاهان عامل ز قزوین انیس
همزبان ها از خراسان سطرسا ز تبریز مرد لشکری **بیان اسامی ملکهای ایران** ملکهای
غربی و شمالی ایران آذربایجان گیلان شیروان مازندران ایروان ملکهای شرقی و شمالی خراسان

زابلستان سیستان هرات طبرستان ملکهای شرقی جنوبی مکران کرمان کردستان فارس غزنین
ملکهای غربی و جنوبی خوزستان عراق عجم در کتب انگریزی هست کلان شهرهای ایران اصفهان قزوین
و تبریز و شیراز اصفهان شهریست پای تخت ایران و بسیار کلان هوایش بسیار موافق است دورش
دوازده کروه باشندکانش قریب شش لک هستند راه بسیار تنگ و کشمکش فراوان دارد قزوین
نیز شهر کلان است قدیم در عراق عجم در آنجا بادام و انگور و خربزه بسیار میشود و باغات انگور آنجا در تمام سال
یکبار آب میخورند و تبریز در آذربایجان است مساجد و کاروان سرا بسیار میدارد و کارخانه پارچه بافی از
ابریشم و ریسمان جاریست و باشندکانش قریب پنج لک پنجاه هزار اند و شیراز نیز کلان شهریست در فارس
و آباد و شراب شیراز مشهور است آنجا مقبره حافظ و سعدیست و پادشاه ایران اختیار مطلق میدارد و رعایا
از جور و بدعت عمال بسیار تکلیف میکشند اکثر اهل ایران مسلمان کمتر آتش پرست هستند در تاریخ است
که سابق سلطنت ایران در عمل حکومت عصریه بود پس در خاندان کیخسرو آمد بعده غلبه اسکندر شده بعد از آن
در خاندان ارسیش ماند بعده در ساسانیان پادشاهی [illegible] و نیز دیگر پادشاه آخر است و در عهد خلافت
عثمان خلیفه سوم ملک ایران در قبضه اسلام در آمد و بعد از عمل ایشان بیرون شده تسلط چنگیز خان گشت
پس عمل تیمور و بعدش سلطنت خاندان اسمعیل صفوی بعد از ان تسلط افغانی پس از ان عمل نادرشاه

فصل ششم در بیان تاتار غربی که مشهور است

تاتار ملکی هست بسیار وسیع
شمال فارس واقع مقر چند ریاست مستقل است و منقسم بچهار صوبه کلان بخارا بلخ ترکستان خوارزم
و نیز چند خطه غیر مشهور دیگر در تاتار شمرده میشود نهرهای مشهور تاتار جیحون و سیحون است که هر دو در جهیل
آرال میپیوندند و کلان شهرهای تاتار سمرقند و بخارا و بلخ است و مردم تاتار بسیار زحمت کش و خانه بدوش
میباشند و گروه گروه مثل لشکر با زنان و فرزندان و مواشی و دیگر هر چه میدارند جابجا خیمه زده گشت کار میمایند
و از سرحد فرنگستان تا بحر الکاهل درین میدان وسیع منزلهای ایشان یافته میشود و هر جا که جای خوش
و سبز می یابند خیمه زده میباشند هر گاه علف برای ایشان نماند جای دیگر میروند و تمام اهل تاتار
مذهب محمدی میدارند و هر گروه تابع ایل خود میباشند در تواریخ است که اول در تاتار عمل کوزنانی بوده
بعد از ان عمل رومی پس چنگیز خانی که او در سال یکهزار و دو صد شانزده عیسوی بر تاتار [illegible] گشته
بعده تیموری که در سال یکهزار و سه صد و شصت و نه عیسوی خود را [illegible] ملقب صاحبقران گردید

سمرقند را پای تخت نمود در تواریخ فارسی است ماوراء النهر که ترکستان گویند ولایتی است در غایت معموری
شرقی آن کاشغر و غربی خوارزم و شمالی تاشکند و جنوبی بلخ از افزونی غلات و بسیاری میوه‌ها و کثرت
مراعی و مواشی ترجیح بر دیگر ولایات ترکستان میدارد و آنجا قحط نمی‌شود و باشندگانش از رعایا و اهل حرفه
شجاع و سپاهی باشند و معدنها میان جیحون و سیحون واقع نام دارالملکش سمرقند است که معظم ترین
بلاد ترکستان است وجه تسمیه آنکه سمر نامی از سلاطین یمن آنرا ویران کرده لهذا بسمرکند اشتهار دارد
کش در جنوب سمرقند بفاصله بیست فرسنگ واقع اطرافش در غایت خضرت و سبزی است لهذا آنرا
قبة الخضرا گویند طمغاج شهریست از ترکستان دهات بسیار دارد و زنان و مردان آنجا موی بر بدن ندارند
و از غرایب آنجا است که زنان آنجا را بعد صبا(؟) ثمرت بکارت عود مینماید خراج سر تا سر ماوراء النهر و تمام ولایت
بلخ و بدخشان یک کرور و بیست لک روپیه جا نیست(؟) که سی لک روپیه هندوستان باشد بیان آبادی
آبادی خوارزم ولایتیست عظیم و آباد و ار(؟) بق پادشاهی بر گروه ترک غضب کرده فرمود جای
که از آبادی بسیار دور باشد فرمان بران ... خوارزم نام دارد بردند آنگروه نقد غایت
غنیمت شمرده اقامت گزیدند بعد از مدتی ملک از احوال ایشان پرسید و شخصی برای دریافت حال فرستاد
آن شخص آنجا رفته دید که خانها از چوب و کاه ساخته اوقات بگوشت ماهی میگذرانند در زبان ترک
خوا بمعنی گوشت و رزم بمعنی همیشه لهذا آنجا خوارزم اشتهار یافت باشندگان خوارزم لشکری و دلاور
می باشند هوای خوارزم بغایت سرد است وقت صبح از خوف گزند اعضا بیرون نتوان رفت
اطرافش بیابانست تخم خربزه را در قلم اشتر خاکه قسمی از گیاه است شکاف کرده میگذارند و در زمین
آنجا میکارند بغیر محنت آبپاشی و قلبه‌رانی خربزه در غایت تازگی و شیرینی حاصل میشود و خشک کرده
بولایات دیگر میبرند **فصل هفتم در بیان ملک روس** باید دانست که ولایات جنوبی روس
در ایشیه و شمالی روس در فرنگ است لهذا اول را روس ایشیه و دوم را فرنگستانی روس می‌نامند
و کوه یورال میان ایشیه روس و فرنگستانی روس و کوه الپس جنوب ایشیه روس واقع و در ایشیه روس
پانزده نهر اند که طرف شمال جاری شده در بحر شمالی پیوسته اند ازانجمله انگا و آبی و لینه بسیار کلان
هستند روس ایشیه ملکی است وسیع محیط کناره شمال ایشیه طولش از شرق تا غرب قریب یکهزار کروه است
عرضش از جنوب تا شمال قریب چهار صد کروه است و ساکنانش کم هستند از سی و پنج لک زیاده نباشند

و غایت طول یوم در جنوب روس پانزده و نیم ساعت است شمال روس در موسم گرما تا چند ماه آفتاب
غروب نمی شود و روس به چهار صوبه منقسم است **کاشان استرخان ارمینیه سیبریه**
ارمینیه سابق بدست فارسیان بود از چند سال در عمل روس آمد و سیبریه از همه صوبه کلانتر است
در صوبه استرخان شهر استرخان دار السلطنت روس است و در آن سی هزار مردم اند و در بلاد جنوبی روس
اسباب معاش پیدا میشود و در بلاد متصله رود اتل تجارت سریش ماهی و چیزهائی که از ماهی ساخته میشود
بسیار است شمال روس از شدت سرما زراعت بسیار کم میشود و سوای چوب و پوستین از قسم سمور و سنجاب
چیزی دیگر آنجا نمی شود و غدیر و جنگل بسیار است آب بعضی غدیر نمکین و بعضی غدیر شیرین است و نیز بیشه انها
بسیار واقع که سوای قسمی از گیاه کنده چیزی دیگر آنجا نمی روید از آنجمله طول بیشه ای سه صد کروه است
باشندگان روس آسیه بر چند اصناف کثیره اند که در زبان و عادت و مذهب اختلاف دارند طرف شمال قوم
سمویید و استیاک و کوریاک می باشند که بهیئت و شکل وحشی صفت اند و معاش بر سه قوم سوای شکار
نیست و تحمل کشتکاری ندارند که تا [illegible] است ملک بسیار کم و در شمال مشرق
[illegible] مشهور چینی که نسبت [illegible] از بالا خوب صورت اند و در تمدن و حرفت فی الجمله شهره اند
و در کمسطکه که جزیره نماست قومی است اما در مثل قوم سمویید بسیار وحشی صفت و پلید و جنوب روس
آسیه چهار قوم هستند **قزاق قلماق چرکس گرجی** خانه بدوش هستند و در خیمه ها باشند
و هر جا که برای مواشی خود چراگاه خوب می یابند همانجا می باشند و قلماق زراعت سلطان نمیکنند و نان
و تره کاری نمیخورند و غذای ایشان ماهی و گوشت و مرغ و شیر و ماهی و پنیر است و قوم چرکس عالی همت و
شجاع و در فن محاربه مشق کامل پیدا کرده اند اگر میان ایشان حاکمی نافذ الامر می بود به مرتبه اعلی میرسیدند لیکن
ایشان کوهستانی و با یکدیگر عداوت پیدا کرده اند و از عدم اتفاق زیر دست اقوام دیگر باشند گرجستان
ملک خوبست میان بحیره اسود و بحیره خزر واقع دار الحکومت تفلیس نام دارد و باشندگان آن بیشتر
خوب صورت اند [illegible] روس آسیه و فرنگستانی روس یکی است [illegible] بسیار
[illegible] میان مختلف است باشندگان صوبه کاشان و صوبه استرخان اکثر مسلمان [illegible] مذهب [illegible]
یونانی و ارمنی و در صوبه سیبریه و طرف شمال همه بت پرست اند و باقی اهل اسلام و پیرو [illegible] گروه

فصل هشتم در بیان روم آسیه یعنی ولایت روم که در آسیه است و دیگر ولایات روم

که در فرنگ است بیانش در فرنگستانی روم کرده خواهد شد طول روم از آرکیپلگو تا فارس ششصد و هشتاد و غرباً ششصد
میل و عرضش از سرحد روس تا خلیج فارس سه صد و پنجاه میل اهل روم اکثر مذهب محمدی میدارند و مسیحی یونانی
و ارمنی نیز بسیار هستند و حکم پادشاه آنجا قانون است اگر خلاف قرآن نباشد و پادشاه بلاملاحظه جماعت حاکمان
و عاملان اطراف نیز میدارد و شهرهای نامی روم حلب و دمشق و سمرنا و بصره و بغداد که بر نهر دجله واقع
در سلف پایه تخت خلفای عباسیان و بسیار آبادان بود و حالا زیاده از بیست هزار مردم آنجا نیستند و در
حلب دو لک و پنجاه هزار و در دمشق یک لک و هشتاد هزار و سابق دمشقیان شمشیر خوب میساختند اکنون آن
صنعت را فراموش کرده اند و در سمرنا که بر ساحل یونان واقع است یک لک و بیست هزار مردم اند اگر چه
شهرهای روم بسیار آبادان هستند لیکن دهاتش ویران هستند زیرا که بسبب ظلم و خیانت عمال باشندهای
دهات برخاسته در شهرها سکونت اختیار کرده اند دیگر آب و هوای روم بسیار گرم میشود و در سرما اگر چه معتدل است
لیکن وبای طاعون شایع میشود که شهرها از آن خالی میشوند و زمین روم بسیار حاصل است مگر از جور عمال ویران
میباشد و اشیای روم قابل تجارت قالی [illegible] پنبه و میوه ها است و در تواریخ
روم آسیه حال گیتیکوس است که سلطنت عظیمه از قدیم [illegible] کرده بعد از آن عهد اسکندر سلسله
فارس نابود ساخت بعده چند سال قبل از عیسی علیه السلام ملکهای روم بتدریج در عمل رومیان آمدند و در چهار
صد عیسوی که سلطنت رومی به دو حصه منقسم شد یکی شرقی دوم غربی آنوقت روم آسیه داخل سلطنت شرقی
بود در سال یکهزار و یکصد عیسوی ترکان بر روم آسیه مسلط گشتند لهذا اهل انگلند روم آسیه را ترکی نامند
نام کلان جزایر پاکی روم رودس و قبرص و ساموس و مطیلین که در عمل پادشاه روم اند و کلان دریای روم
تگریس و افراتیس گذار رود میشوند

فصل نهم در بیان عرب

عرب یک جزیره نمای وسیع است
جانب غربی آن بحر قلزم و جبل شمالش روم آسیه جنوبش بحر هند شرقی ملک فارس طولش
یکهزار و چهار صد میل و عرضش نهصد میل است مردمان در عرب قریب یک کرور باشند اکثر عرب از قوم
بدوی در خیمه ها میباشند و جاهل جاکشتکاری کنند و صحت دل و قوی اند مهمان دوست و حریص زنان و متعصب اند
و غارتگری و قزاقی را کسب پیشه خود میدانند درین قوم پادشاه نیست مگر هر قبیله یک رئیس بلحاظ رئیس حق
میدارد و طریق اهل شهر مثل شهرهای دیگر است و میان عربستان کوهستان است و گرداگرد ریگستان غیر کوه
سینا که در تاریخ بنی اسرائیل نامی است طرف مغرب و شمال در کنار بحر قلزم واقع شهری است و در

در عرب نلیست و محاصل عرب اسپان و شتران و قهوه چنانچه اسپ بی مشهور است و نام کلان شهرهای عرب
مکه و مدینه و جده و مخا که بسیار مشهور اند و مسقط که بر خلیج فارس واقع است سابق در مکه مدارس و کتب خانهای بسیار
بود ولکن اکنون آن همه مهمان سرای گشته‌اند و کتب آنها ضایع شده‌اند و از تاریخ عرب چنان ظاهر میشود که ملک عرب در یک کدام
سلطنت کلان گاهی داخل نشده بعد از آن عهد محمد صلعم بعد از آن عهد خلفا که بقدردانی علم مشهور بودند از آنجا که
بعضی از اهل هند طریقه محمدی میدارند لهذا حکیم الهند احوال بالاجمال و حلیه محمد صلی الله علیه وسلم موافق کتب اسلام
مینویسد تا مسلمانان زیارت پیغمبر خود بچشم دل نمایند در تواریخ است که مدینه سابق یثرب نام داشت محمد صلی الله علیه وسلم
آنرا مدینه خواند گلستان و نخلستان بسیار دارد و هوایش در غایت گرمی است مشمومات در آنجا بوی زیاده میدهد
پیغمبر ختنه کرده بوجود آمد سن محمد صلعم شصت و سه سال بود هرگاه چهل ساله شد با خدیجه بیوه نکاح کرده بمرتبه نبوت
سرفراز شد و سیزده سال در مکه ماند پس از آن در مدینه آمده ده سال بسر کرد در آن ده سال پنجاه و شش سریه
بر دشمن فرستاد و بیست و هفت بار با مخالفان دین غزا کرد و در نه غزوه بنفس خویش مقابله نمود و حلیه محمد صلعم گندم
رنگ ابرو کشاده پیشانی باریک [illegible] رویش گشاده و کمی میان دندانها هر دو دست دراز
[illegible] انگشتان درشت قد در بلندی [illegible] موی از سینه تا ناف رسیده میان شکل کعبه
شکل شش پهلو دارد طولش بیست و چهار ذرع و عرضش بیست ذرع و ارتفاعش بیست و هفت ذرع
دروازه‌اش جانب مشرق است و حجر اسود که اهل اسلام آنرا بزرگترین شرف باشند بر در خانه موضوع است
حکیم الهند وقائع سال هفتم از یازده سال که متضمن عروج محمد است می نویسد وقائع سال هفتم
از هجرت درین سال محمد صلعم بسلاطین بحضرتها نامها نوشت اصحاب گفتند که ملوک نامه بی مهر اعتبار نمیکنند
پس انگشتری ساختند از نقره و بر آن رسول الله نقش کردند و بر نامها مهر ساختند آن انگشتری در عهد
عثمان رض بچاه افتاد جمله هفت نامه بود یکی بخسرو پرویز پادشاه ایران و دوم به نجاشی والی حبش سوم
بهرقل ملک روم چهارم بسلطان اسکندریه پنجم بحارث صاحب شام ششم بهوده حاکم یمامه هفتم
بفرمانروای بحرین خسرو نام محمد صلعم بالای نام خود دید برآشفت و نامه را پاره کرد و بوالی یمن نوشت
که شخصی را که دعوی نبوت میکند بسته نزد من آرید والی یمن دو کس بطلب فرستاد ایشان بمحمد صلعم و علی رض
گفتند که جوابش موقوف بر فرداست درین اثنا خسرو پرویز را پسرش شیرویه قتل کرد و نامه بوالی یمن
رسید که بمحمد صلعم تعرض نرساند والی یمن ایمان آورد و ابنای فرس و اهالی یمن ایمان آوردند [illegible]

جستند یمان آوردند و هرقل ملک روم از بیم اموال ملک یمان بناور دو حاکم اسکندریه چهار کنیزک و هزار مثقال طلا و استری
و خواجه سرائی و دراز گوشی ارسال داشت و حارث والی شام آماده حرب شد که هرقل منع کرد و هوذه والی یمامه در جواب نوشت
که بعضی از دیار خود بمن گذار تا ایمان آرم محمد صلعم گفت که اگر خوشه خرما بر زمین افتاده باشد از من نخواهد هم والی
بحرین ایمان آورد **وقایع سال یازدهم** محمد صلعم اول سال بیمار شد و صحت یافت باز بیمار شد و مرض
تزاید گشت محمد صلعم باصحاب گفت که دوات و قلم بیارید تا وصیتی نویسم که شما بعد من گمراه نشوید فاروق گفت رسول
را مرض از حد گذشته است قرآن میان ما بس است علی گفت دوات و قلم باید داد در حین گفتگو آواز بلند شد رسول صلعم
بهوش آمد و گفت که نشاید پیش پیغمبر نزاع کنید از نزد ما برخیزید این اختلاف اول است **فصل دوم**
در بیان هندوستان هندوستان ملکی است بسیار کلان نهایت وسیع و از جهت قدامت
و کثرت آبادی و افزونی محاصل در ادب مشهور عالم است بحساب میل طول هندوستان از جنوب تا شمال دو هزار
میل است و عرضش از شرق تا غرب یکهزار و پانصد میل در غربی هندوستان ملک عرب و فارس شرقی ملک برهما
و چین شمال تبت و ترکستان و جنوبش بحر [illegible] که در مشرق هندوستان از مقصد
کوه آمده در خلیج بنگاله می افتد و دریای جمن و گنگا گره [illegible] آشام است همه در گنگا می آید
و در مغرب هندوستان دریای سنده است که پنجاب گویند از پنج نهر متکون است لهذا ملکهای اطراف این پنج
نهر را پنجاب نامند و در جنوب هند نربدا و گوداوری و کشنا که هر سه بطرف مشرق رفته در خلیج بنگاله
پیوسته اند و از جبال مشهوره هندوستان همالا است که در تمام جهان مشهور است زیرا که دیگر کوه در بلندی بدان
نمی رسد و این کوه مابین هندوستان و تبت واقع است و در دکن کوه گهاٹ که شرقا و غربا محاذی دریاها
مشهور است اشیای هندوستان قابل تجارت نیل و پنبه و افیون و ململ و ابریشم و برنج و شکر و شال و انار و زیره
و جواهر چنانچه اقسام الماس و زمرد و انواع یاقوت و لعل هندوستان در تمام عالم نامور است در ملکهای
جنوب هندوستان در موسم گرما گرمی بافراط میشود و در دیگر ملکهایش قریب باعتدال هستند باشندگان هندوستان تخمینا بیست
وه کرور از انجمله هفت کرور و پنجاه لک هندو و دو کرور و پنجاه لک مسلمان و انگریز و یهود و غیره اهل هند با همه
ادب باشند لیکن راستی و صفای دل ندارند و دوستی میان ایشان بی غرض نباشد و در صناعات
چالاک هست و هوشیار هستند مگر از صنعت جر اثقال وقوف ندارند اگر علم جر اثقال در میان آید
در حول صناعات نامور عالم شوند و در آئین اکبری هست که در قرآنهای هندوستان لفظ زبان

سخن مختصر اینکه بیان اختلاف هند که از عهد کی تا کی یکبار ندارد بشمار هستند و آنچه زیر یافت نشود دوازده گونه است
دهلی بنگاله ملتان مالوه گجرات تلنگانه مرهٹ کرناٹک سنده کابل کشمیر بلوچستان سابق
هندوستان در عمل راجه ها بود اول پادشاهی هندوستان در خاندان کرشن بود که پایه تختش ملک
اوده بود و آخرین راجهای هند بموجب کتاب چند معاصر نوشیروان عادل بود و بعد از آن در هندوستان
ملوک الطوایف شد و نیز معلوم میشود که راجهای هندوستان خراج گزار پادشاهان ایران بودند و در سنه
دوصد هجری محمود غزنوی دوازده بار بر هندوستان یورش نموده ملتان و لاهور و دهلی و قنوج را
بتصرف خود آورد و شهر سومنات و نگرکوت و متهرا و دیگر شهرها که در آن بتخانه‌ها نامی بودند خراب ساخت
و هنود برای محافظت بت سومنات جنگ کرده زیاده از پنجاه هزار کشته شدند بعد محمود غزنوی پیغام فرستادند
که عوض هشت کرور روپیه سومنات مارا ده غزنوی گفت که بت فروش نیستم آن بت را از اره دو نیم کرد
گویند از شکمش جواهر گران بها در قیمت زیاده از هشت کرور روپیه بر آمد و تا یکصد و پنجاه سال سلطنت
هندوستان در خاندان غزنوی [illegible] سال در خاندان مختلف ماند از آنجمله قطب الدین
ایبک که پیشتاهی شهاب الدین [illegible] بود و لاط اسلام بسیار کرد و حکام هنود را قتل و خارج
ریاست کرده ملکهای ایشان را در تصرف [illegible] آورد و در سال پانصد و شصت هجری امیر تیمور یورش
هندوستان کرده در دهلی آمد و دو لک آدم را قتل نموده دهلی را ویران ساخته برگشت و بعد یکصد و بیست
و هفت سال ازین حادثه بابر پادشاه از نسل تیمور بر جمیع حکام دهلی غالب آمد و اکبر نبیره اش که نهایت
عادل و عاقل بود و تمام اهل هند از هنود و مسلمان تا حال تعریفش میگویند قندهار و ملتان و کابل و کشمیر
و گجرات و مالوه و سنده و اجمیر و بنگاله را بتصرف خود آورد و بعد از آن جهانگیر و شاهجهان و عالمگیر
پادشاهی با رونق و حشمت کردند بعد عالمگیر سلطنت هندوستان بی رونق شده در عهد سلطنت محمد شاه
نادرشاه پادشاه ایران در هندوستان آمده سلطنت مغل را تباه کرد و باز در عهد محمد شاه از عدم اتفاق
امرای دهلی بلکه حسب طلب یکی از وزرای محمد شاه در دهلی آمده هجده کرور و پنجاه لک روپیه نقد سوای جواهر
و دیگر اسباب گران بها گرفته و در ملکهای کنار دریای سنده مثل کابل و قندهار عمل نموده برگشت و در سنه
یکهزار و یکصد هجری قوم انگریز از پادشاه خود اجازت گرفته برای تجارت در هند آمدند و پیشتر قوم فرنچ و پرتگیز
و فرانسیس در هندوستان بودند اکنون که سنه یکهزار و دوصد و شصت و سه هجریست جمله ملکهای هندوستان

در عمل انگریز است در اکثر ملکها انگریز فرمانروا هستند و در بعضی ملکها مثل لاهور و کلکته و حالی از طرف انگریز میباشد لیکن در کابل و قندهار که در عمل افغانانست عمل انگریز نشده مخفی نماند که هندوستان منقسم به بیست و شش ملک است حکیم الهند هر ملکی را بتفصیل نگارد و بیان ملکهای اطراف گنگ که در شرق جهت هفت ملک بر کنار گنگ آباد هستند بنگاله ملکیست وسیع مؤلف هفت اقلیم گوید که هوایش نهایت اعتدال دارد حاصلش برنج و شیر و قند و فلفل دراز و ابریشم است انبه و انناس و کیوله و کتهل و کیله بسیار خورش مرد بیدامی و تنکاتش (؟) بنا جی را خوب بافته اند تاج خان افغان حاکم بنگاله از امرای شیرشاه جهت نام غزالی ملکی فرستاده بود که بیست و هفت ذرعه طول و یک و نیم ذرعه عرض داشت هر گاه در مشت گرفتی همه پنهان شدی طولش چهار صد کروه عرضش دو صد کروه و بیست و هفت سرکار یکهزار و یکصد و نود محال مداخلش چهار کرور و پنجاه لک روپیه کلکته بندریست مشرق بنگاله بائل جنوب نهایت آبادان عمارات عالی و قلعه استوار دارد و دار السلطنت انگریزان است که [illegible] هندوستان هستند حکیم الهند نوشتن قومی که از طرف پادشاه انگریز و کمپنی در هندوستان [illegible] هندوستان مناسب دانسته لهذا دریافت فوج متعینه هندوستان از کتب معتبره انگریزی [illegible] مرقوم ساخت باید دانست که انگلند یعنی انگریزان نوکر پادشاه انگلند هستند و فوج مردم هندوستان نوکر کمپنی است تعین فوج در سه مکان است که آنرا مقام احاطه گویند یکی بنگال دوم مندراس سوم بمبئی حکیم الهند فوج متعینه هر مقام را بتفصیل مینگارد

انجیر یعنی مقام فوج پیاده و سوار

	بنگال احاطه	مندراس احاطه	بمبئی احاطه	جمع
رساله سواران گوران ولایت	٢	١	١	٤
رساله ترکسواران هندوستانی	١٠	٨	٣	٢١
رساله سواران هندوستانی بغیر وردی و قوا	٥	-	١	٦
جمع رساله ها هر سه قسم مرقوم	١٧	٩	٥	٣١
پلتن های پیاده گوران ولایت	٩	٩	٥	٢٣
پلتن های پیاده هندوستانی	٧٤	٥٢	٢٦	١٥٢
پلتن جنگی قدیم که اکنون نصف تنخواه در خانه ...		١		١
پلتن های نوآموز هندوستانی	١٥	٢	٤	٢١

جمیع پلٹن های هر چهار قسم مذکور	۹۸	۶۴	۳۵	۱۹۷
جمیع رساله ها و پلٹن ها بالکل	۱۱۶	۷۴	۴۱	۲۳۱
برگیدها که در هر برگید یک صاحب هندوستانی دسته ترکیب انگلیسی	۳	۱	۱	۵
پلٹن های توپخانه از هندوستانی در هر پلٹن هشت کمپنی کل سی و دو	۲	۱	۱	۴
پلٹن های توپخانه از ولایتی و هندوستانی	۷	۴	۳	۱۴

اُوڑیسه ملکیست در جنوب مشرق بنگاله مائل جنوب در حدائق الاقالیم مینویسد که در موضع پرسوتم بتخانه ایست عظیم نام آن جگناتهه است که بود و او تار شمرند مسکان آنجا وقت کتخدائی عروس الله ورزند وقف حادست جگناتهه ملیسازند اکر بعد سه روز رفع بکارت نشود خوشی بنمایند والا تنگدل میشوند و نیز درین ولایت برادر خرد زن برادر کلان را از آن خود میدانند و برادر کلان را اعاری نیست طولش یکصد و بیست کروه عرضش صد کروه پنج سرکار دو صد و سی محال مدخلش ده کرور است از نهر لک و بهار ملکیست دلکشا تابستان گرم زمستان قریب اعتدال دار ... شاداب بیباشد زیرش ابر باشد شش ماه گرم ... بنبول سبز نازک و خوش ... ود و فیل بسیار بزرگ که در کش آن برابر دارند پیدا میشود معبد هنود آنجاست طولش یکصد و بیست کروه عرضش صد کروه مدخلش یک کرور و پنجاه لک روپیه رهتاس قلعه ایست بر کوه پیچ پیچ که بر ان شوار در کمال وسعت و استحکام فردوسی گوید که از زمین راجه رهتاس بن هرچندر ساخته گردیده و بسیار شاه این نیست مؤلف حدائق الاقالیم گوید که انگریزان که در واقعه اختیار سه روز کار راندند چون قلعه رهتاس را دیدند گفتند که این قلعه بجنگ نتوان گرفت مگر به فریب پتنه بهار نام شهریست که از وصال دلدار حکایت میکند حکیم الهند گوید شاید از همین جهت نامش بهار است یعنی بهار در زبان هندی وصال است بغایت خوش آب و هواست سه منزل از عظیم آباد سمت جنوب واقع جرجنی و نارجیل آنجا بسیار پیدا میشود مولف حدائق الاقالیم گوید که بتهم ذبره در ملک بهار بسیار بسنده بودم که رسم راه نقل تالاب نیست سنگها حفر کنند بار تفاع یک قد آدم و زیاده بران و عرض پنج و شش گز میشکافم که تا کال آب از کوه و صحاری جمع شود و در وقت زراعت بکار آید عظیم آباد و اعظم گده از کلان شهر های بهار است گجرات ملکی است حسن خیز مؤلف هفت اقلیم گوید که در لطافت آب و هوا و کیفیت آبادی بر دیگر شهر های هند رجحانی دارد بازارش وسیع دکاکینش با کمال تکلف و زینت ساخته سقفها خانها

بیشتر از گهیر اهل سکانش از اناث و ذکور حسین و دولتمند و بعضی بنهایت خوبصورت میباشند خصوص جمال و ناز نسوان
آنجا که قلم از بیان عاجز است احمدآباد شهریست آباد کرده احمدشاه کاریگران چابکدست و اهل هنر یکتا صنعت بسیار آنجا
گزین هنر با نفیس تراشیده و بیشی و شستی بیشتر کشتکار جوار و باجراست در آئین اکبری نویسد که از پتن تا بروده
که صد کروه باشد انبه زار است که بالیده و شیرین برد و برخی در خامی شیرینی آرد انجیر گزیده انگور میانه و گل و میوه
بسیار خربزه در زمستان و تابستان قشلاط افزاید هر باره دو ماه فراوان شود از انبوهی درخت بشکار عشرت
کاریگران آنجا تقلید قماشهای ایران و توران و فرنگ نمایند و انواع سلاح خوب بسیار سازند طولش سه صد و شصت کروه
عرضش دو صد و شصت کروه نه سرکار و یکصد و هشتاد محال سیزده بندر حاصلش سه کرور و پنجاه لک و ... عرض
گجرات ولایتی است که چه طولش دو صد و پنجاه کروه عرضش صد کروه تازی آنولایت بقیمت پنجهزار روپیه بدو فروخت
کرده میشود باشندگانش دراز بالا و دراز ریش و گندم رنگ و قوی هیکل و دلاور میباشند اله آباد که در قدیم
پراگ میگفتند ملتقی آب و هوایش معتدل ... یکصد و شصت کروه عرضش یکصد و بیست کروه ... کروه
سرکار دخلش یک کرور و پنجاه لک و ... است درمیان گنگ و جمن مثلث الشکل
واقع مولف حدائق الاقالیم گوید که نقشه قلعه اله آباد در ... دیدم مرقوم بود که ...
کرور روپیه در تعمیرش صرف شد و طبقه چهارم را که از غبار پنهان شده بود از سوختن ذخیره هیزم آگاه کس
کردند چیزی مثل توپ از چرم خام تو بر تو نشانیده در طول قریب هفت ذرعه برآمد نتیجه نشد نزد راقم از ...
چونانچه آن نگاشت بعرض حال کرد و فرمود که اختراع توپ از هندوستان است هندوان در سابق از پوست حیوان
میساختند و سه چهار بار سر میکردند حکیم الهند میگوید که استخراج شمشیر از هندیان است عجب نیست که توپ
نیز هندیان اختراع کرده باشند و حکیم الهند نیز سلاحی عجیب استخراج کرده که از یکبار پر کردن هزار بار ضرب توان کرد
و بهر ضرب صف پنجاه کس نیست میشود ان شاء الله عنقریب ظاهر خواهد شد و حال مفصل السلاح و دیگر استخراجها
حکیم الهند در خاتمه کتاب مرقوم خواهد شد کالنجر قلعه ایست بنهایت متین بر کوه از ابنیه راجه کیدار ...
بادشاه ایران پرنا شهریست ... توسط مولف حدائق الاقالیم گوید که راقم در شهر پرنا رسیده شهری دید مختصر اکثر
عمارات از سنگ ... انجا اکثر در حسن و ملاحت بی نظیر ... که از جمله چهار قسم اناث و از ...
و از سوم و چهارم افزون تر باشد انجا پیدا میشود بنارس شهریست بفاصله سی و چهار کروه از اله آباد
سمت مشرق واقع مسکن حوران خورشید لقا و معدن حسن روح افزا علی حزین شاهزاده ایران گفته از بنارس

نزدوم معابد عالم است اینجا بهر برهمن بچه لچهمن برام اشنان اینجا حکیم الهند گوید نسوان جمیل نوجوان آنجا سرو قامت
لطیف اعضا بدر شکل نرگس چشم گل رخسار درخشنده برق سراپا ناز حسن اناث باشندگان آنجا که خارج از بیان
است تا کجا نویسد دیگر از کلان شهرهای الهآباد غازی پور است که بر ساحل شمالی گنگ واقع کلاب آنجا بسیار
پیدا میشود دیگر جونپور که معدن فضلا است اوده ملکیست خوش آب و هوای مستان تابستانش معتدل
تمام غلهٔ آنجا ارزانست و اکثر میوه های رومی هم بافراط و خوب پیدا میشود و نیز اوده شهریست کلان
دریای گهاگهرا تختگاه راجه رام چند رطول ملک اوده از سرکار گورکهپور تا قنوج یکصد کروه و عرض از شمالی
کوه تا سنگرور تابع الهآباد صد و پانزده کروه پنج سرکار لکهنو بهرایچ خیرآباد گورکهپور اوده مداخلش
یک کرور و سی لک روپیه لکهنو شهریست بر ساحل جنوبی دریای گومتی فسدا وله و کمان آنجا معروف است
اکنون باشندگان لکهنو صنعت کمان فراموش کرده اند وزیر الممالک آصف الدوله امام باره و مسجد وسیع
و بلند بر ساحل دریای گومتی بنا کرده که مثل آن در [illegible] نباشند گورکهپور شهریست شمال دریای
گهاگهرا واقع برنج و روغن [illegible] ست همالیه که مدارنیه نیز گویند نهایت بلند
از دو شمال و کوهی دیگر در بلندی [illegible] ست شمال گورکهپور بر کوه مداریه شهریست نیپال بسیار آبادان
و زرخیز باشندگان آنجا سفید رنگ دراز بالا و قوی هیکل میباشند آنجا از خاک شوئی دریای طلا حاصل
میشود کماؤن و تبت و کشمیر نیز بر همین کوه است دهلی در آئین اکبری مینویسد که نخست اندرپت نام داشت
از اقلیم سوم درازی صد و شصت و پنج کروه پهنا صد و چهل کروه و بعض جا صد و سی کروه آب و هوایش دیگر اعتدال
هشت سرکار مداخلش هفت کرور پنجاه لک روپیه در آئین اکبریست که کماؤن از سرکارهای دهلی است
لیکن اصح آنست که کماؤن ملکیست علیحده بر کوه مداریه واقع آنجا دریاییست که از ریگ شوئی قرضهای
طلا حاصل میشود و در روزن خانهای باشندگان آنجا زنبوران خانها میسازند و در وقت گرفتن عسل نقدر
که از قدیم مقرر است حرکتی نمیسازند اگر کسی در آن طمع کند ناخوش شده راه صحرا میگیرند بعد از آن مالک خانه
جمعی همراه گرفته دنبال زنبوران میدود آنوقت باز در روزن آمده جا میگیرند باشندگان آنجا تصویر و تصور
راجه را در ظاهر و باطن پرستش میکنند زنان آنجا خوش پوش هستند لیکن اکثر زرد رنگ و چینی پست و بدبو
و بی شرم اند اکبرآباد ملکیست در وسط هندوستان واقع سابق آگره نام دهی بود سکندر لودی تختگاه
خود ساخت و شهر بادل گده مشهور ساخت اکبرشاه وسط هندوستان تصور نموده اکبرآباد نام نهادند و قلعه

سنگین بخرج سی و پنج لک روپیه بعرصهٔ چهار سال تعمیر نمود و اکنون در عمل انگریزان است گلاب و عطر آن شهر نهایت
پسندیده بود و جالی که قسمی از خربزه است بسیار شیرین پیدا شود و هوایش بسیار دلکشا و روح افزا است طول
یکصد و هفتاد کروه عرضش صد کروه چهارده سرکار مداخلش چهار کرور و پنجاه لک روپیه مولف حدائق الاقالیم
گوید **گوالیار** شهریست مختصر شهر پناه سنگین دارد الحال جابجا ریخته و کانهای آهن در اینجاست و
گلاب و یاسمین آنجا در غایت لطافت و افزونی باشد باشندگان آنجا در حسن و نغمه پردازی مشهور
میر محمد امین باشنده گوالیار که اصلش از روم است و بار آخر نهایت موفقیت میدارد تفنگی ساخته که بغیر
باروت گله بصدای خفیف بر می آید چه از صنعت در خزانهٔ تفنگ هوا بند کرده گله بر آن نهاده حرکت میدهد و
از صدمهٔ هوا که رسد و گله از تفنگ مثل تفنگ پر باروت کارگر میشود و زخمی کند و از کلان شهرهای آکره قنوج است که در سلف
تختگاه راجهای عظیم هندوستان بود و مشهور است پیره آنجا که قسمی است از شیرینی نهایت لطیف و خوش مزه
میشود و الله یار عثمانی گوید که راقم [illegible] بفاصلهٔ کروه از شهر در شمال و مغرب واقع رفته تماشای
عجیب و حسن بیرون از توصیف مشا[illegible] روز مانده دختران نوخیز ما بین
سیزده و بیست سال در نهایت حسن و جمال در میدانی [illegible] مجتمع شده تا شب نغمه با[illegible]
بازی با یکدیگر بسر برده بمکانهای خود مراجعت میسازند و کانهپور که بر ساحل جنوبی گنگ است به
ملکهای اطراف رسیده که غرب هندوستان هست و هشت ملک کنار سنده واقع **لاهور**
ملکی است آبش و هوایش نهایت سازگار کشتکارش بسیار خوب و بیشتر از آب چاه سرسبز میشود و اسپ اینجا
بسیار گزنده و مثل عراقی باشند از ریگ شبع طلا و نقره و مس و روی و جست و برنج و شیشه بر می آید و بشش
دریایش زمین دارد ستلج و بیاه و راوی و چناب و بهت و سنده لاهور شهریست بر ساحل دریای راوی
آبادیش بخلاف رامچند که لهور نام تخت است نسبت میکنند در بزرگی و انبوهی مردم کم همتا و بو فور انواع میوه
و انواع اقمشه بر اکثر شهرهای هندوستان ترجیح دارد انگور و خربزه و برف با فراط است و شهر لاهور ما بین
شاهجهان آباد و پیشاور واقع پانزده منزل بسمت مغربی لاهور پیشاور مسافت دارد و پانزده منزل
سمت مشرق دهلی است طولش از آب ستلج تا دریای سنده صد و هشتاد کروه عرضش هشتاد و در مساحت کروه
پنج سرکار دویست و سی محال مداخلش نه کرور و پنجاه لک روپیه **ملتان** ملکیست زمستان اعتدال
تابستان بسیار گرم دارد باران کمتر بارد و چهیت و شطرنجی نیکو میسازند بهکر دشتی است فراخ در

تابستان بهموم وزد و هر سال دریای سند از جنوب بشمال گراید آبادی ساحل شمالی را خراب می کند
طولش چهار صد کروه عرضش یکصد و بیست و پنج کروه سه سرکار مداخلش هشتاد لک روپیه [illegible]
ریگستان بسیار دارد و معدن الماس آنجاست آنجا پاره از دور بر آید و جو و باجره و مونگهه فراوان شود [illegible]
[illegible] در هند نقد کم رواج دارد فصل ربیع ناقص شود زمستان باعتدال تابستان گرم [illegible] راجه [illegible]
والی آنجا بود که بر آنند ریپت دهلی مستولی گشته طولش یکصد و شصت کروه عرضش یکصد و پنجاه کروه
سرکار یکصد و هشت محال مداخلش یک کرور پنجاه لک [illegible] **مالوه** ملکیست آبش هوای معتدل دارد در
تاریخ جهانگیریست که بارش آنجا چهار ماه شود و در قلب سه شبها احتیاج بالاپوش افتد زمین آنجا نسبت دیگر
جاهای هندوستان بلند است و کشت فصلین نیکو میشود و انگور دو بار میرسد یکی [illegible] در حوت بار
دیگر وقت [illegible] در سعد اولین شیرین تر و بسیار لطیف میباشد درین ملک فیل بسیار است و باشندگان
اکثر دهقان و اهل حرفه هستند [illegible] بیست و سی کروه دوازده سرکار سه صد
محال مداخلش یک کرور [illegible] حکومتش [illegible] است جامع جمیع اشیا
[illegible] دارد که اشیا در می آرند [illegible] از کشاورز میگیرند کان آهن و نمک او ان محصول [illegible] گل
و میوه فراوان انناس نهایت خوب میشود [illegible] گروهی [illegible] کان سنگ [illegible] واقع دراز و کوتاه برای [illegible]
می تراشند خورش ساکنان آنجا برنج و ماهی است طولش دو صد و پنجاه کروه عرضش صد کروه چهار سرکار
پنجاه و هفت محال و پنج بندر است مداخلش یک کرور بیست و [illegible] لک و [illegible] غلام علی در حدائق الاقالیم نوشته
که از اتفاقات عجیبه در عهد محمد فرخ سیر پادشاه در صوبه سنده مقدار هشتصد هزار جریب ریزه های قند و نبات
از آسمان بارید میر عبد الجلیل واقعه نگاری آن صوبه [illegible] این رباعی در وقائع نوشت ابیات
فرخ سیر آن پادشه با برکات + چرخ از ادب شده شیرین حرکات + در سال هزار و یکصد و
بیست و چهار + باران بارید ریزه قند و نبات + راقم آن ریزه های قند و نبات بسیار دیده صاف
و براق مثل ژاله بودند قوامش آنقدر سخت بود که در دهان می گداخت ابوالفضل [illegible] سال [illegible] خروج مسلمان
در ولایت هند مینویسد برهمنی چچ نام وزیر راجه سنده شده بعد فوت راجه بجایش نشسته در زمان
عمر خطاب رض مغیره ابی العاص با لشکر بسیار از راه بحرین در هند آمده سپاه سنده برای جنگ ایستاد
مغیره در ناوردگاه [illegible] و در خلافت عثمان رض برای تحقیق احوال هند آگاه خودی را فرستادند

فرستاده چنان آگاهی رسانید که اگر لشکر بسیار زود از رق نرسد و کم کاری بکنند علیه در خلافت خود لشکری
فرستاد محمد سرحد دهلی را انتما کرده آن آگهی فوت خلیفه بازگشتند چچ چهل سال کامرانی کرده فوت شد
داهر پسر چچ بر مسند ریاست نشست حجاج چون تجارت یافت عماد الدین محمد قاسم را که ابن عم
داماد حجاج بود به سنده فرستاد محمد قاسم چند بار به داهر آویزشهای سترگ نمود در روز پنجشنبه دهم رمضان نود
و نه هجری داهر در جنگ تقدیر زندگی سپرد محمد قاسم دختران داهر را با دیگر نفایس نزد حجاج فرستاد
حجاج فوت کرده بود نزد ولید بن عبدالملک که خلیفه بود بردند داد بر یکی از آنها عاشق شده و در شبستان
خویش طلبید آن حیله اندوزان پیش خلیفه ظاهر کردند که محمد قاسم دست تصرف بر ما گشاده خلیفه از
نزدیکی بسیار نمود در خشم آمده فرمان فرستاد که محمد قاسم را در پوست خام کرده به درگاه فرستند هنگامی که
محمد قاسم میخواست که برود حاکم هر چند والی قنوج دست بردی نماید منشور خلیفه رسید از فرمان پذیری تن در داد
چون به دارالخلافت آوردند خلیفه بدان [illegible] گفتند شکر خدا که قاتل پدر خود را بدینحال دیدیم و کام
دل برگرفتیم بالجمله اول کسیکه از مسلمانان [illegible] قاسم بود که در نود و نه هجری
بر سنده دست یافت کشمیر از لاهور نود و [illegible] مسافت میدارد در ظفرنامه
کشمیر را دلپذیر قریب خاک وسط اقلیم چهارم مرقوم است عماری از جبل کشیده و در آیین اکبری مسطور است
اگر یک باغ همیشه بهار یا قلعه آسمان پایه خوانند سزاوار است آبشارهای سامعه افروز هوا ساز کار خنگلهای
روح افزا بنفشه و گل شبرنگ و نرگس خودرو صحرا صحرا بیشمار گلهای از اندازه بیرون بهار و خزان بس
تماشا مار و کژدم آنجا نبود دشت و مگس هم اوان غنی کشمیری گوید ه حسن سیاه آنجا کرست خال
خال است به کشمیر در صباحت و شکر جمال هست ه در موضع پمپور دوازده هزار بیگهه زعفران زار
است طولش یکصد و بیست کروه عرضش بیست و پنج کروه چهل و شش محال نه لک و پنجاه لک اسار روپیه
کابل ملکیست در لطافت آب و هوا و خزان و بهار بی همتاست گوناگون میوه نشاط افزاید لیکن خربزه
بستانش نیکو نبود زن [illegible] نیکو سالی بر چهار سو گرداگرد کوه واقع زود آمدن غنیم بس دشوار در سنه یکهزار
دو صد هجری تیمور شاه افغان بر صوبه کابل قبضه نمود فرمانروا بود ه چرخ می آورد طلا و نقره از زر شد
و ماه ه تا گشت بر چهره نقش سکه تیمور شاه ه حالا نیز که هزار و دو صد و شصت و سه هجری است کابل قبضه
در تصرف افغان است طولش صد و پنجاه کروه است عرضش صد کروه هشتصد کارسی و شش محال

مدخلش پنجاه لک روپیه قندهار قلعه دارد که در گرما سخت گرم شود و بعد سه چهار سال ریزش ابر ساقط
آرد گل و میوه فراوان گندم بس سفید بود و دستهای ارمغانی برند خربزه خوب فراوان شود کان آهن در
کوه انجا واقع و غربی قندهار گرمسیر ملکیست شترش بسنده و کهسار آنجا برف پیوسته بود طولش سه صد و
عرضش دویست و شصت کروه چهار محال هشت هزار و یکصد و چهار تومان یعنی ... میدارد مدخلش
لک روپیه

بیان ملکهای جنوب هندوستان

که عبارتست از ملکهای است که جنوب نربده
واقع هستند باید دانست که ملکهای جنوب هندوستان آنقدر زرخیز هستند که جای دیگر نباشد سوای ملکهای
امریکهٔ جنوبی برار ملکیست وسیع میان دو کوه جنوبی آب و هوای نیک میدارد در موضع ... گده کان
الماس واقع گشته کار گزیده شود در رود با فراوان در صحرایش فیلان بسیار میباشند ... ستارگده و ...
از حصارهای آنجاست ایلچپور بزرگ شهریست گاویل سنگین حصاریست طولش دویست کروه عرضش
یکصد و هشتاد کروه دوازده سرکار دو صد محال مدخلش ... چهار کرور روپیه خاندیس ملکیست خرد بسیار
آبادان هوایش دلکشا تابستان گرم ... جو ... و شالی است برخی جا سه بار شالی
... بود و بر آن بسیار نازک و خوش ... گرد ... دو بار نیل گشود و نهرهایش ...
... در نالهایش درختهای عود و صندل بسیار ... کلان ترین شهرهایش برهانپور است طولش هفتاد
و پنج کروه عرضش پنجاه کروه پنج سرکار دوازده محال مدخلش یک کرور پنجاه لک روپیه مرهت
ملکیست معروف باورنگ آباد دولت آباد سابق ... شهرت ... شهرهایش ... راجه
دانسته اند کاغذ آنجا با نام و ... خط باشد هوایش معتدل چهار ماه ریزش ابر شود میوه های آنجا نهایت
خوبی دارد باشندگان مرهت اکثر حسین و خوب شکل و نیکو معاش و دولتمند میباشند درخت انبه
دو فصل بار میدهد و غله بهتر از زمان انواع ... جواهر نفیسه آنجا می آرند طولش یکصد و پنجاه کروه
عرضش صد کروه هشت سرکار هشتاد محال مدخلش دو کرور روپیه تلنگ ولایتیست متضمن مضافات
کثیر و نهایت آبادان نام دار الملکش گلکنده است که از کثرت باغات و خوبی ... و لطافت آب
و هوا بر دیگر ولایات هندوستان رجحانی دارد زنانش حسین و ملیح باشند و درین صوبه کان الماس واقع
است از ان الماسی بر می آید که در آب و تاب و صفائی رنگ و مقدار بر الماسهای جای دیگر فوقیت دارد
طول و عرض و مدخلش معلوم نشد دیگر ملکهای جنوب هندوستان کرناتک و بیجاپور و ملیبار و گوا

و بنادر که نهایت آباد و زرخیز هستند و طول و عرض و مدخلش معلوم نیست در بحر هند جزائر منسوب بهند بسیار کلان و آبادان هستند از انجمله جزیره سرانديپ که بیانش می آید بسیار نامی است و دیگر جزائر مالدیپ و لکهدیپ کلپنی بار و در جنوب هندوستان یک وسیع جزیره نما هست که نامش ملاکا است سه طرفش بحر هند و چین محیط است مردم آنجا پست قد و سیاه فام و موی سر دراز میباشند و همه تجارت پیشه اند و در بعض جزائر بحر هند کوهها دارند و به دغابازی و خونخواری مشهور اند

فصل یازدهم در بیان جزائر ایشیا بیان جزائر جاپان جزائر چند بسیار کلان آبادان را در بحر الکاهل که بحر پاسفک گویند بر کنار چین واقع کرده در سفر آن جزائر بسیار صعوبت است مردم جاپان در صنعتها مهارت کامل دارند و در ادب قاعده مشابه اهل چین و مثل چینیان از اقوام دیگر متنفر هستند و دادوستد فقط از اهل چین دارند هوای جاپان بسیار موافق و فرحت افزا است و زمین آنجا بسیار زرخیز مگر گاه گاه زلزله می آید ملک آنجا در تمام عالم نامدار است و با این خرابی در کدام جائی نشود اهل جاپان همه بت پرست [illegible] مشابهت دارد و در تحریر مشابه اهل تبت اند و حکومت ایشان متعلق پادشاه [illegible] ایشان بلحاظ گروه اول یعنی مرتبه میدارد **بیان جزیره سرانديپ** که انگلش سیلون و اهل هند سنگلدیپ گویند و در جنوب کرناتک بفاصله بیست و چهار کروه واقع است سابق در میان جزیره سرانديپ و کرناتک ریگی مستطیل واقع شده یکی را بدیگری متصل ساخته بود اکنون اکثر جا از هم ریخته و از احاطه بحر محیط بود جزیره مذکور نهایت معتدل و صحت بخش و فرح افزا است و زمینش جید و زرخیز و آباز مثل درنقل و جوز بویا با افراط و خوب پیدا میشود و فیل و مروارید و لعل و یاقوت آنجا بسیار نامدار میباشند و شهرهای نامی این جزیره کولمبو و جافناپتن و ترنکامالی است سابق جزیره سیلان در عمل پرتگیز بود و بعد ازان در عمل فرنج آمده اکنون در حکومت پادشاه انگلند باشند کاشش همه بت پرست بوده هستند [illegible] از چهار اقسام زنان که در حسن و جمال و جمله صفات و خصال بی مثال میباشند در همین جزیره پیدا میشود و حکیم الهند اوصاف پدمنی از هندیان آنقدر شنیده که تا کجا نویسد چنانچه قصه رفتن رتن سین راجه مشهور که سرکار اجمیر است در اودی پور و نشستن بر جهاز و رفتن درین جزیره و از حسن تدبیر و مشقت کثیر آوردن آن نازنین را و عاشق شدن علاء الدین پادشاه

دهلی از استماع حسن و جمالش و خواستن او را و غضبناک شدن راجه رتن سین از استماع این خبر و کارزار کردن
علاء الدین و قید کردن راجه را از بهانهٔ ضیافت و حواله کردن رهائی راجه بر آمدن پدماوت و خبر شنیدن
پدماوت و فرستادن لشکر در محفّها و ظاهر کردن سواری پدماوت و تلقین نمودن سرداران لشکر را
که هرگاه در دهلی رسند بعلاء الدین پیغام فرستند که چون مدتی در تحت رتن سین مانده ام تا وقتیکه
[illegible]ن طلاق نمیدهد بسلطان رسیدن خلاف شریعت است لهذا رتن سین را نزد من فرستند
تا از و اجازت گرفته نزد سلطان آیم و فرستادن سلطان رتن سین را در سواری پدماوت و برآمدن
مردمان جنگی از محفها و کارزار کردن مردمان راجه بلشکر پادشاهی و روانه شدن رتن سین در [illegible] عاجز
کشتن سلطان و کشته شدن راجه در جنگ با یکی از راجهای چار و ستی شدن پدماوت بالاس
راجه در هندوستان نهایت اشتهار دارد در حدائق الاقالیم است که سراندیپ چند جا معدن زر
و سیم و الماس دارد و دور شش هشتاد فرسنگ اسلام آباد است که سراندیپ پر خط استوا است لهذا
هشت فصل آنجا میشود دو [illegible] دو تابستان و شش بهار و نباتات دو بار
[illegible] بیان جزائر ملاقه [illegible] دو کلان هفده جزائر در شرق و جنوب سیام
[illegible] دیگر هستند طالب اصفهانی [illegible] این جزائر رفته بود حال آنها در کتاب خود می نویسد
صورت اهل این جزائر بمردم بنگاله و چین برابر است همه گندم رنگ و کوسه و دراز قد و قوی خلقت
و جسیم و کثیر النشاط میباشند و غیر از لنگوته باریکی رخت دیگر ندارند با وجود ضخامت بدن اعضای نهانی
ایشان بسیار خرد میشود چون بجهت نشکاید در آبادیهای ایشان عبور افتاد دختران و پسران شیرین
شمائل و حسین بسیار بنظر آمدند خانهای ایشان همه کاهی مذکور میباشد خانه بزرگان دو سه طبقه میدارند
و سقف هر طبقه از بانسهای باشد طبقه زیرین برای مرغ و قاز و گوسفند میسازند و طبقه وسط
برای مردان و طبقه سوم برای زنان مذهب ایشان اسلام است زنان ایشان در پرده می باشند
با غیر هرگز تکلم نمی سازند چون آبادیهای این جزائر زیر خط استوا است لهذا دو بار [illegible] خریف و دو بار زمستان
و دو تابستان میشود انناس بسیار لطیف و لیمو بر چند اقسام و خوش مزه و قاز و مرغ و بان [illegible]
خوب میشود و نارجیل نهایت افراط دارد کلان و نازک مغز میباشد از ملاحظه لطافت هوا و دلکشائی
فضای انهار و باغات و خوبی زندگی و آزادی آن مردم دل بی اختیار بسکونت آن سرزمین می کشد

بیان جزائر متفرقه آسیه دیگر کلان جزائر متفرقه آسیه جزائر سمطره بورنیو منیله سلیبز
ملکه که جمله در بحر هند هستند از جمله هفت جزائر سماطره یکی جزیره متصل جزیره نامی ملاکه و دیگری جزیره
جاوه بسیار کلانست درین هر دو جزیره انگریز و دچه حکومت میدارند اجناس گرم در انجا بسیار
پیدا میشود خصوصاً مرچ سیاه و تجارت کافور آنجا خوب میشود زمین آن جزائر زرخیز است لیکن هوا ناموافق
و شهر سنگاپور در جزیره سنگاپور که شمال سمطره است انگریزان از عرصه قلیل آباد کرده اند چونکه مکان
تجارت است لهذا آبادیش در ترقی است بورنیو یک جزیره کلانست مگر غیر معروف از خوف باشندگان
وحشی مزاج آنجا کوئی تجارت نمی سازد در آنجا قسمی از بوزنه میشود که از قد آدم کلانست منیله نیز جزائر
اند در عمل پادشاه اسپین و منیله نام شهریست کلان در یکی از آن جزائر واقع تنباکو آنجا بافراط می شود
سلیبز کلان جزیره ایست و غیر مشهور در آنجا اقسام درخت پیدا میشوند زهر کلاه اهل از آنجا می آرند
ملکه چند جزیره خرد هستند در عمل [illegible] و بانده از پیدایش آنها زیره سنبل قرنفل و جوزبویا
که برای تجارت می برند بسیار نامدار [illegible] فرنگ مشتمل بر شانزده

فصل اول در بیان احوال فرنگ مشرق [illegible] گذشته غربیش

که پاره غربی سمندر است و جنوبش افریقه که بیانش می آید و شمال بحر ظلمات که پاره شمالی سمندر است
چنانکه ازین نقشه فرنگ واضح میشود طول فرنگ از مشرق تا مغرب یکهزار و پانصد و چهل کروه است
و عرضش از شمال تا جنوب یکهزار و دو صد کروه فرنگ از جمله حصه های عالم بسیار خرد است طلا و نقره و جواهر
کمتر پیدا میشود و نیز از شدت برودت اکثر اقسام نباتات نمی روید و آب هوای آنجا برای حاصلات ارضی
خوب نیست لیکن برای امزجه مردم آنجا بسیار موافق و طاقت بخش و روح افزا است لهذا مردمان آنجا
اکثر شجاع و طاقتور و چالاک و صاحب شعور و در صنعت و هنر ماهر میباشند ملکهای فرنگستان
از خرد و بزرگ شانزده اند و منقسم در چهار مرتبه در مرتبه اول برطین فرانس روس اسطریه
پروسیه که در مرتبه دوم اند اسپین اسویدن روم ند زرلند در مرتبه سوم پرتگال
سویطزرلند دنمارک و بعض قطعهای الیمان در مرتبه چهارم ریاستهای ملک
الیمان که تهد الیمانی گویند و ریاستهای اطالیه و دو ملک دیگر یکی پولند که در عمل
پادشاه روس است دوم ناروی که در عمل شاه اسویدن است اگرچه نزاع در میان ریاستهای

مرتبهٔ دوم واقع شود از اصلاح و مشورت پنج سلطنت که در مرتبهٔ اول هستند انفصال یابد و بجز پنج سلطنت اول دیگری را
در معاملات ریاستهای دیگر دخل نمیتواند کرد و آن چهار ریاست که در مرتبهٔ دوم اند حاکم اند بر ریاستهای دیگر نه محکوم
ایشان و ریاستهای درجه سوم آنقدر اختیار ندارند که با کسی جنگ نمایند لیکن چنان قوی و شجاع هستند که ریاستهای
اول و دوم وقت جنگ اعانت ایشان را غنیمت میشمارند و ریاستهای درجهٔ چهارم چندان دستگاه ندارند که
[illegible] بالاستقلال دارند مگر از کمک سلطنتهای قوی ایمن و با امان هستند رسم و لایت است که اهل ریاستهای
خرد و بزرگ با خود با متفق و متحد میباشند و قوی بر ضعیف دست درازی نتواند کرد اگرچه فرنگستان از احاطهٔ سمندر
سیراب و سبز است لیکن دریاهایش از دریاهای ایشیه و افریکه در طول و عرض و عمق بسیار کم هستند
و از مشهورترین دریاهای فرنگ بحیرهٔ روم است که اهل فرنگ میدیطرانین گویند معنیش مابین الارض است
و خلیج ونیس و بحیرهٔ یونان که اهل فرنگ آرکیپلاگو نامند معنیش مجموعهٔ جزائر متفرقه است و بحیرهٔ اسود و بحیرهٔ
ابیض و بحیرهٔ اسفا و بحیرهٔ مارموره هر چهار بحیره با بوغازها [illegible] با یکدیگر پیوسته اند و در شمال فرنگ خلیج
بالتیک و بحر اتلانتک دریای [illegible] انی است مگر بلندی کوههایش از کوههای
[illegible] ایشیه بسیار کم است از آنجمله [illegible] که شمالی اطالیه جنوب شرقی سوئطزرلند واقع و جبل الابواب که
جنوب [illegible] سپین و شمالی فرانس فیمابین هر دو واقع از همه کلانتر هستند و سیزده کوه آتش افشان دارد و
نام جزائر کلان یوروپ بحیرهٔ روم سفالنیه و ساردینیه و کارسکه و سسلی و ایلدرو مالطه و ماترقه و منارکه
و آنانسه جزیره اخیر در عمل شاه اسپین هستند و در بحر اوقیانوس آیسلند که در عمل پادشاه دنمارک است
از آنجا که بیان بریطانیه بسیار است و در فصل انتها کرده میشود لهذا بیان چهار ملک دیگر که در مرتبهٔ اول اند در
اخیر کرده خواهد شد تا قرب ملکهای مرتبهٔ اول باشد و ابتدا از ملکهای مرتبهٔ دوم نموده شد باید دانست که تعبیر
طول و عرض ملکهای فرنگ در کتب انگریزی بمیل است لیکن حکیم الهند دو میل فرنگ را که برابر کرده معتدل
باشد بکروهی تعبیر کرده زیرا که کروه متعارف هندیان است نیز موجب اختصار **فصل اول در بیان**
اسویڈن در عمل شاه اسویڈن ناروی و یک خطه جنوبی لپلند نیز [illegible] جانب شمال اسویڈن ناروی است و
جنوب آن بحیره بالتک و مشرق آن پروشیه و مغربش نیز ناروی است اسویڈن ملکیست وسیع طولش
سه صد و پنجاه کروه عرضش یکصد کروه در ایام سرما برودت بسیار میباشد و بر اکثر کوه برف همیشه منجمد
میماند تا هفت و هشت ماه و در بعض جاها نه ماه سرما باشد و برف و زود آخر شدن سرما تابستان آنملک سبز

میشود و زمین اسویڈن سنگی و کوه و جنگل و جهیل بسیار دارد و در اسویڈن بست و سه خط آهن بیخ و در جانب شمال آهن دارد و در جنوب شش رود و در وسط و نام دار السلطنت اسویڈن **اسٹاک هولم** است در آن شصت و پنج هزار مردم هستند و اشیای اسویڈن قابل تجارت نقره و مس و جسته و آهن و زال و صمغ و پوستهای چرمی و چربی و مشهد هر دم اسویڈن مضبوط و محنت کش و با ادب و چالاک و صاحب جرات هستند پادشاه آنجا پابند قانون است و پنجاه هزار سوار و پیاده نوکر میدارد و مردم آنجا مذهب عیسوی میدارند

ناروی ناروی ملکیست دراز و کم عرض و کوهستانی و شمال یورپ و طولش چهار صد و پنجاه کروه و عرضش یکصد و بست کروه مردم در آن کم هستند تخمیناً ده لک خواهند بود ناروی سابق در عمل ڈنمارک بود اکنون در عمل سویڈن است نام دار الحکومتش برجن است اشیای ناروی قابل تجارت چوب و مس و آهن است که در اکثر ملکهای یورپ زینجا میرود و مذهب باشندگان ناروی مسیحی است بعضی پیرو پادری لیمانی اند در شمال ناروی در موسم گرما تا دو ماه آفتاب غروب نمی شود و سه ماه یکروز در انجاست زیرا که از طلوع آفتاب تا غروب آن یکروز محسوب میگردد و در [illegible] ساعت میشود و مردم ناروی مضبوط و صاحب جرات و گشاده پیشانی میباشند [illegible] البیت در نهایت شمال واقع و جانب شمالش ملکی دیگر نیست جانب شرقی آن در عمل روس شمالی و جنوبی در عمل سویڈن است ملک لیپلنڈ بسیار سرد است و زمینش ناقص کوه و جنگل و نهر بسیار دارد و هر سال تا هشت ماه برف در آنجا میماند جنگلهای آنجا درخت صنوبر بسیار است قسمی از آهو که آنرا رین ڈیر گویند فراوان است مردمان آنجا آن آهو را در گاڑی میکشند بر سطح برف بسیار زمین میدوند و در یکروز قریب صد کروه طی میکنند و از نقصان آب و هوای لیپلنڈ قامت باشندگان آنجا دو نیم دست میباشند و بد صورت و سیاه رنگ و شکسته زبان هستند و زیاده از شصت هزار نیستند و آبادی متفرق دارند نام کلان شهر تارنیس البیه و طارنی است

فصل دوم در بیان **ملک اسپینیه** اسپینیه یک جزیره نمای کلان زرخیز است طولش صد و پنجاه کروه عرضش دو صد و پنجاه کروه نام دار السلطنتش میڈرڈ است در آن یک لک و پنجاه هزار مردم باشند و باشندگان اسپین یک کرور و پنج لک هستند و در وسط آن کوهستان است و نهر هایش کم آب باشندگانش متکبر و کاهل و جهاندیده و تجربه کار اند و صوبجاتیکه بر لب دریای شور واقع آبادان و برای ارباب تجارت موافق و نسبت صوبجات وسط شهرها و عمارات بسیار دارند هوای اسپین

در موسم گرما بسیار گرم شود و عادت باشندگان آنجاست که از شدت گرمی بعد از چاشت در نصف
روز میخوابند و کارها در شب میکنند و مردم آنجا از کاهلی اوقات به عسرت میگذرانند و از زوال جاهل [illegible]
و شهر [illegible] نیز چندان رغبت علم نیستند و در اسپین شرابها [illegible] های هر قسم و شهد و پشم بسیار پیدا میشود
طرف جنوبی اسپین در حکومت پادشاه انگلستان است و در اسپین حکومت پادشاهی است و از چند روز مردم
آن [illegible] بر عام تجویز کرده اند لیکن اثر [illegible] هنوز نشده و دست نشده و اهل اسپین تابع کلیسای روم
و متعصب اند و صاحب مذهب دیگر آنجا نمی توانند ماند و پادشاه اسپین هفتاد هزار سوار و پیاده نوکر دارد و سابق
آن طرف شور در پا ملکها بسیار داشت حالا در عمل او نماند. **فصل سوم در بیان فرنگستان**
روم روم ملکیست وسیع طولش سه صد کروه و عرضش دو صد و پنجاه کروه و در عمل پادشاه فرنگستان
روم [illegible] است و در افریقیه ملک مصر زیر حکومت میدارد و نیز چند جزائر در بحر یونان در عمل شاه روم
هستند و در زمان سلف روم بسیار مشهور بود و در تاریخ [illegible] محاربه فارسیان با یونان و یورش
اسکندر و غلبه نمودن رومیان [illegible] اسلام استنبول را از اهل فرنگستان [illegible] بجهت
[illegible] ترکستان گویند که قبیله از ترک [illegible] باهم شکست شده در ملک روم آمده بر آن مسلط
گشتند لهذا ترکستان مشهور گردید و آب و هوای روم فرحت افزا و معتدل است لیکن گاه گاه در آنجا وبا
میشود که خلقی را ایلاک مینماید و مردم روم خوش دیدار و مضبوط لیکن کاهل و جاهل هستند و در اکل
و شرب اعتدال را نگاه میدارند دار السلطنت روم قسطنطنیه است و سوای آن در روم بسیار شهر
آبادان هستند زیرا که از جور عمال رعایا از دهات بر آمده در شهرها آباد شدند شیهای روم قابل تجارت
ابریشم و پشم و تماکو و روغن و صابون و قالین است مذهب اهل روم محمدیست مگر گریکها که فارسیان یونانی
گویند بت پرست و عیسوی مذهب اند در سابق گریکان نهایت ذلیل و خوار از دست رومیان بودند
زیرا که یونانیان بت پرست اند و رومیان مذهب محمدی دارند لهذا از راه تعصب مذهب بر گریکان
انواع ظلم و اقسام اهانت میساختند و از سی سال گریکان شجاعت و بهادری کرده خود را از [illegible]
اهل ترک رها کردند و حکم پادشاه روم قانون است بشرطیکه خلاف قرآن نباشد **فصل چهارم**
در بیان انگلستان مشرقی [illegible] انگلستان غربی شمالی آن [illegible] برطانیه خورد [illegible] مشتمل دو ملک است
که سابق علیحده بودند یکی انگلند دوم [illegible] ملک مختصر است به جانب شمال [illegible] واقع و نهایت آباد

این ملک خرد اینقدر کثرت مردم هست که در جای دیگر نخواهد بود و زمینش بالش که سطح سمندر پست واقع شده
بند بستگی در عرض نیکروه در طول آنقدر که پرگنات و آبادی ساحل سمندر را محافظ باشند و در ارتفاع صد گز
بسته اند و هر وقت در محافظت این بندها می باشند تا استوار باشند آمد و رفت مردم و اجناس از راه نالهای
آنجا است اکثر اگرچه کشتیهای دیگر در آن ملک شاه راهی هست و در هالند همیشه سردی میباشد مردم آنجا که
مشهور بدچ هستند لباس و اشیای هر البسیار صاف پیدار شد و در این امر بسیار کوشش مینمایند
و محنت کش هستند و جمله تجارت پیشه چنانکه جهاجان هالند مشهور هستند و نام دارالسلطنت هالند امسترڈام
است در آن دو لک مردم هستند باشنده بندر گند زیاده از پنجاه و دو لک باشند و پادشاه آنجا اختیار
نمیدارد ملک ایشان منقسم است بهفت حصه مردم هر بخش هر سال امیری دانشمند برای ریاست خود مقرر
میکنند و این هفت امیر جمع شده در شهر دارالسلطنت که امسترڈام است بمشورت یکدیگر کار و بار ملکی
میسازند و تا وقتیکه همه ایشان هر یک حکم متفق نشوند آن حکم جاری نمی شود و سوای آن هفت امیر سرداری است
که در مجلس با هفت امیر می نشیند و دخل [illegible] چند اوشان این ملک را از تصرف
پادشاه اسپین برآورده و این هفت امیر را هر سال [illegible] لیکن آن سردار که پادشاه مانند
است دستور میماند و پادشاهی بدرلند موروثی است اگر پسر نباشد دختر بر تخت نشیند بلجیم مشرق
و شمال فرانس واقع طولش هفتاد و پنجکروه عرضش پنجاه کروه آب و هوا معتدل و چراگاه سبز می دارد
و غله آنجا بافراط پیدا میشود و نام دارالحکومتش برسلس است که در آن هشتاد هزار مردم هستند باشندگان
بلجیم را بلجان و فلمنگ می نامند اهل بلجیم در رنگ سازی شیشه و طرز جالدار کتانی و در بافیدن پارچهای باریک
مشهور هستند و تصویر بلجیم نامدار بسیار است باشندگان هالند پیرو دین کالوین هستند و اهل بلجیم تابع پوپ کلیسای رومی
پادشاه بدرلند دو سه جزیره در بحر هند در حکومت خود میدارد از آنجمله جاوه بسیار کلان است و دو
جزیره در بحر الغرب در ساحل هندوستان و غرب افریقه کوٹهای تجارت میدارد **در بیان**
ملک پرتگال ملک پرتگال [illegible] هست کم عرض بر ساحل اتلانٹک جانب غربی اسپین واقع طولش
یکصد و پنجاه کروه و عرضش فقط پنجاه کروه نام دارالسلطنتش لسبن است باشندگان پرتگال قریب
چهل لک هستند آب و هوایش بهتر و خوشگوار مگر مایل حرارت است و هوای غربی که از طرف دریا می آید گرمی را
فرو میکند و زمین پرتگال اکثر کوهستانی است میوه های بسیار آنجا هر قسم خوب میشود و اهل پرتگال

وسوسی و عاقل و معامله‌دان و در امور تجارت هشیار و اهل آنجا تابع کلیسائی رومی و متعصب در دین و شائق
آنجا ... است و از چند سال پریشان است و پادشاه پرتگال چهل هزار سوار و پیاده نوکر میدارد و ...
ستور دریای ملک برازیل در حکومت خود میداشت لیکن اهل برازیل شهزاده پرتگال را برای سلطنت
آنجا اختیار کرده از شاه پرتگال بی تعلق گردیدند **فصل ششم در بیان سویطزرلند** ملکی است
واقع هوایش نهایت سازگار طولش یکصد گروه عرضش پنجاه گروه شمال اطالیه واقع سابق چهارده
ضلع میداشت اکنون بیست و دو ضلع میدارد و ضلع مثل پرگنه میباشد و نام دار الحکومتش برن است
سابق در عمل پادشاه المان بود و اکنون حکام آنجا برای حریت ملک متفق اند و سویطزرلند قابل سیر است
در بعض جا کوههای بلند واقع که از قلهای آنها چشمه دریای آب می افتد و در بعض مقامها نام سنگهای زمین از
برف پوشیده میباشد و اکثر جا آبادی و تاکستان است و اقسام غله پیدا میشود و آب هوایش معتدل و خوشگوار است
مگر در زمستان برف بسیار می افتد بعض کوه ... همیشه ... عایای آنجا در وقت کارزار سپاه است
... برای آنجا سپاه را بکرایه میفرستند ... میدارند ... آن فوجی دیگر متعین می کنند و طریق
... سپاه آنجاست که تنخواه ... خود را ... اگر اندک توقف و خلاف شود بر فور از و جدا می شوند
و در وفاداری و دلاوری چنان ثابت اند که اگر هر دو طرف مردم سویطزرلند باشند هنگام رزم مخالف ... میشوند
و از یکدیگر زخمی شده بقتل میرسند اهل سویطزرلند ساده دل و شجاع و طالب وطن میباشند و در خرج اعتدال
را نگاه میدارند و زنان آنجا با عصمت و غیرت و انتظام خانه موصوف اند و باشنده سویطزرلند هفده لک
و پنجاه هزار اند و مسیحی مذهب و بعضی پیرو کلیسای رومی و بعضی تابع کالوین که پیشوای دین عیسوی و ...
طریق انگریز است **فصل هفتم در بیان ملک ڈنمارک** ملکی است خرد و بارد جانب شمال المان واقع
از شرق تا غرب از چهل و پنج کروه تا نود گروه و از جنوب تا شمال یکصد و پنجاه کروه میوه اینجا بسیار دارد و غله ...
انجا بکثرت پیدا میشود لیکن سردی بسیار است ملک ڈنمارک عبارت از یک جزیره ... است جزیره ...
در عمل پادشاه انگلند است باقی ... جزایر زیلند و فونن و لالند و فالستر ... پادشاه
ڈنمارک است مردم ڈنمارک دلاور و صاحب جرأت میباشند کوپن هگن که در جزیره زیلند واقع دار السلطنة
ڈنمارک است و باشندگان ڈنمارک سیزده لک هستند و عیسوی مذهب ... و پادشاه ڈنمارک را اختیار
کلی است ... سی هزار سوار و پیاده نوکر میدارد و از طرف دریای شور گرین لند که در شمال امریکه شمالی است

در عمل پادشاه دنمارک است و دو سه جزایر از هند الغرب نیز در عمل اوست **فصل هشتم در بیان ملک**
جرمنی که آن را الیمان گویند طولش سیصد و سی و پنج کروه عرضش دو صد و هفتاد و پنج کروه و در وسط
فرنگستان واقع و مشتمل بر سی و هشت ریاست است که هر یکی برای محافظت ملک با یکدیگر متحد و متفق اند و آن را اتحاد
الیمانی گویند از این جمله سی ریاستها چهار پادشاه میدارند بواریه سکسونی هنوور ورتمبرگ و چهار پادشاه
نمیدارند و تابع حاکمان خود هستند لوبک فرنکفورت برمن و هامبرگ بواریه طرف جنوب الیمان [illegible]
و اطالیه و سویتزرلند ملحق است و نام دار السلطنت بواریه مونیخ است و مثل مونیخ شهری دیگر در الیمان نیست
عمارات بلند و راههای او وسیع دارد و در هر کوچه نالها جاری و بر کناره دریای ایزر واقع باشندگان مونیخ چهل هزار
هستند و در ملک بواریه سی و پنج لک **سکسونی** در تواریخ فرنگستانی بسیار مشهور است و نام دار السلطنت
درسدن است مردم آنجا شصت هزار هستند و باشندگان سکسونی دوازده لک هنوور شمال الیمان واقع و نام دار السلطنت
نیز هنوور است و در آن پانزده هزار مردم اند [illegible] ده لک ورتمبرگ جنوب الیمان واقع و از دیگر ملکهای الیمان
خرد است باشنده آن چهارده لک [illegible] گارت مشهور است و در آن بیست هزار
مردم اند که با فلاسفر [illegible] مشهور اند **بادن** یک ضلع خرد است که مابین دریای رین و سرحد [illegible]
واقع و داخل در اتحاد الیمانی است در آن شراب و غله و میوه بافراط پیدا میشود ماهی و پنیر هم نیز بسیار و نام شهر
کارلسروهه نیز بادن است آب و هوای الیمان معتدل و خوشگوار است لیکن مائل بسردی و در سرزمین الیمان
غله بافراط پیدا میشود و چراگاه اینجا سرسبز میباشد و باشندگان الیمان ساده دل و جوانمرد و شفیق و صاحب علم
میباشند و صفای رنگ جسم و نور چهره بسیار دارند و یک کرور و بیست و یک لک و بیست [illegible] هزار هستند
و نهرهای مشهور الیمان دانوب رین و ویزر و البه و اودر **فصل نهم در بیان ملک اطالیه** اطالیه
ملک پاپاست که خلیفه پادشاهان دین عیسوی است طولش سه صد و سی و پنج کروه عرضش یکصد و نود کروه است سابق
دار السلطنت روم بود و اکنون دار الحکومت پاپاست آب و هوایش معتدل و خوشگوار است اقسام شراب و روغن
چلپاسا و گندم [illegible] شهد [illegible] و شکر و پنبه در آنجا خوب پیدا میشود نام دار السلطنت اطالیه روم [illegible]
کبری است و مردم اطالیه عاقل و حسود و بیکار هستند و اکثر در لذات جسمانی مستغرق میباشند مصور و مطرب آنجا
مشهور هستند و رسم آنجا است که زنان آنجا دو شوهر میسازند یکی شوهر اصلی که متکفل ضروریات اوست دوم
شوهری که برای مشغله خاطر و حصول [illegible] میسازند و اهل و عیال تعلق بشوهر اول دارد [illegible]

ریاست میدارند شمال آن بنیه مونث و سافوای دینود که در عمل پادشاه جزیره سارذینیه است و تنیس و ملنبار دی
در عمل پادشاه نمسطریه چنانکه بیانش می آید و پارما و مودنه که نیز در شمال است و لکا و هسترنو و تسکنی در وسط که
در وسط است و ناپلس و جزیره سیسالیه که در جنوب واقع جمله در حکومت پاپاست که خلیفه دین عیسوی است باشند کافه
اطالیه یک کرور و شصت و چهار لک هستند و کوه آلپس شمال اطالیه جنوب سویطزرلند واقع و نام کلان پاپا
[illegible] تو او چیراست سابق ازین پاپا مثل خلفای بغداد پادشاهان فرنگ استند پادشاهی میداد و باج و خراج
از برای قیام دین عیسوی از پادشاهان فرنگ میگرفت و سلاطین فرنگ فتاوردن باسید نجات اخروی قطاعی از
ملک خود به پاپا میدادند لهذا بسیار ملک در تصرف پاپا آمده بود و پادریان که عبارت از فقها و متشرعان دین عیسوی
است در تمام فرنگ مشهور ساختند که پاپا نائب خداست اگر شما پادشاهی را که خلاف مرضی پاپاست اطاعت کنید
از دعای پاپا در جهنم خواهید رفت لهذا اگر کدام پادشاه حکم پاپا قبول نمیکرد او را دوزخی معرفت پادریان در ملک او
مشهور میساخت ناچار پادشاه از خوف عاقبت و رسوائی خلق اطاعت پاپا میکرد و اگر نترسیده خلاف رضای پاپا
میشود مردمان فرمان آن پادشاه نمی پذیرفتند [illegible] بود که سوای کتب فقه و مسائل دین عیسوی
کتب [illegible] تواریخ مطالعه نکنند و شخصی که خلاف حکم پاپا میکرد او را در آتش می انداختند غرض که مردم فرنگ مثل
شتران مهار بدست پاپا بودند و همه سلاطین فرنگ از دست پاپا در آزار تا آنکه در سنه یکهزار و پانصد و بیست و سه
عیسوی هنری هشتم پادشاه انگریز که در متانت رای ممتاز عصر خویش بود با امرای ملک خود گفت که پاپا در لباس
شرع غیر از حکم رانی خویش نمیخواهد اگر شما اتفاق کنید زمین ها و مالها که آبا و اجداد شما سپرد پادریان کرده اند همه
از ایشان گرفته بشما دهم مردم بطمع حصول زمین و مال با پادشاه متفق گشته عهد بستند پادشاه ناگاه نام خلیفه
از خطبه افکنده حکم نمود که تا دیگر روز مردم شهر بر پادریان تاخت کرده مال و اسباب ایشان ضبط نمودند
گرجا ها را انداختند و تصاویر عیسی و مریم را شکسته زر و جواهر کنده بسرکار پادشاه رسانیدند و اکثر پادریان که
متابعت حکم پادشاه نکرده ورود دادن اموال توقف نمودند کسان پادشاه خانه ایشان ضبط کرده مقفل حسب امر
سر جهاز نشانیده نزد پاپا فرستادند بعد از آن پادشاه زمین و مال ضبطی [illegible] پادریان دو حصه کرده یکی برای
خود و دیگری برای امرا و سپاهیان خویش کرد فقط و سودی به پادریان گذاشت و حکم نمود تا انجیل که اصلش در
زبان یونانی و توریت که در زبان عبری است در انگریزی ترجمه کردند از حسن تدبیر آن پادشاه رونق انگریز
روز افزون گشت هر گاه پاپا این قضایا شنید بی نهایت رنجید و بدست معتمدی از پادریان خود مکتوبی مشتمل بر

لعنت و نصیحت فرستاد پادشاه آن کاغذ را زیر پا نهاد و معتمد را ذلیل ساخته پیش پاپا فرستاد پاپا از غیظ
چون ... خود و بدیگر پادشاهان فرنگ نامه نوشت که پادشاه انگریز کافر شده و از دین عیسوی برگشته است
باید او را ... کنید والا از ثمرهٔ افعال پادشاه انگریز آتش از آسمان خواهد بارید بعضی پادشاهان مثل سپین و ...
با پاپا ... ساخته جنگ کردند و حریف میدان نشدند و دیگر پادشاهان فرنگ مثل فرانس دیدند که
ترقی سلطنت انگریز دیده و بلحاظ اینکه بموجب گفته پاپا آتش از آسمان نبارید هم از اطاعت پاپا برآمدند
را از ملکهای خویش بدستور انگریز منفلس کرده براندند و آن پادشاهان نیز که متفق پاپا شده از پادشاه
انگریز رزم کرده بودند از ترقی انگریز و نباریدن آتش بی اعتقاد شده بتدریج ملکهای که اجداد ایشان پاپا را داده بودند
گرفته در تصرف خود آوردند اکنون کار پاپا غیر از تعویذ و نقوش نویسی و دعا از دیاد عمر و جاه چیزی دیگر نیست
چه بنده در سابق دخل در ملکهای فرنگستان نمی تواند کرد لیکن در ملک اصلی خود که عبارت از روم قدیم است پادشاهی بنحو
میکند و اکثر در لوازم احتشام و عیش صرف مال از زر یکه برای لشکر کشی نمیکند **فصل سیم در بیان**
ملک پروس و ... ملکیست ... جنوب ... واقع است طولش از شرق تا غرب از دویست
و پنجاه گروه و تا صد گروه و عرضش از جنوب تا شمال دو صد گروه و دار السلطنتش برلین و در سلطنت
خطهای ایتالیان که بر ساحل دریای رین هستند و اهل انجا پروتستنیه بسیار زیرک هستند و دیگر ... بسیار
واز واقع شدن بر ساحل دریای بالتک برای ارباب تجارت بسیار مفید است اهل پروس در حرفت و صنعت
بسیار ترقی پیدا کرده اند لیکن در علم زراعت ماهر نیستند لهذا از محاصل زمین بسیار مستفید نمیشوند مردمان پروس
مضبوط و دلاور میباشند و یک کرور و چهار لک هستند پادشاهی انجا از نسل شاهی آید و اکثر اهل پروس پروتستنیه
کلیسو مذهب اند و بعضی پیرو ... **فصل یازدهم در بیان ملک آسطریه** ملکیست بسیار وسیع
و زرخیز طولش سه صد و نود گروه و عرضش دو صد و شصت گروه منقسم بچهار صوبه آسطریه خاص و بوهیمیه
و ... و گالشیه آسطریه خاص شمال ایطالیه در روم واقع است و نام دار السلطنتش وینه است و
هنگری ملکی علیحده بود که در عمل پادشاه آسطریه آمده طولش دو صد و ده گروه و عرضش صد و پنجاه گروه
باشندگان هنگری جوانمرد و شجاع و محنت کش و متکبر و کینه ور میباشند و لمبارڈی در ملک ایطالیه بر خلیج
وینس واقع است و گالشیه شمال هنگری است در ملک آسطریه با وجود وسعت و زرخیزی معدن
و حاصلات از جهت اختلاف زبان و مذهب و عدم انتظام سبب ... است ...

فرنگستان چنانکه باید مرتبه ندارد و بسبب یورش عثمان همیشه ویران میماند تعلیم و تربیت باشندگان اینکشور
ناقص و ناتمام است طلبهای آنجا بطریق آبای خود تحصیل علوم کنند لهذا در ایشان ترقی هنر نمیباشد همه
عیسوی مذهب و مائل علم موسیقی هستند از انها چند کس درین فن استاد کامل شده اند و در جمله باشندگان
اسطریه دو کرور و هشتاد لک مردم اند **فصل دوازدهم در بیان ملک روس** که ملکیست
وسیع طولش هفت صد و پنجاه کروه عرضش پانصد کروه منقسم بچهار صوبهٔ کلان اول روس دوم
پلند سوم فینلند چهارم پولند جمله سمت شمالی آشیه داخل روس است فینلند که ما بین خلیجهای
بتنیه واقع است سابق در عمل اسویدن بود اکنون در عمل روس آمده جانب شمال روس بحر شمالی است و شرقی
و جنوبی دریای آرال و غربی روم و نام دار السلطنت روس پطرزبرگ است که بسیار کلان و بر کنار خلیج
فینلند واقع مردم قریب لک در آن شهر هستند مکانات باشندگانش از تخته های چوبست و عمارت عالی
بسیار کم و کلانترین دریاهای روس ولگا است که آنرا نیز گویند از یکهزار و پانصد کروه جاری شده در بحیرهٔ
خزر میریزد آب و هوای روس مختلف است بعض جا سرد [illegible] است و بعض جا معتدل و در ملک روس
میدانها و جنگل و دریا بسیار واقع در زمین قطعها [illegible] لیکن زراعت بسیار کم و در قطعهای وسط
و [illegible] زراعت خوب میشود و اشیای روس قابل تجارت پنبه و ابریشم و چرم و چربی و پشمینه و
شهد و موم است و روسیان بسیار خوش مزاج و دلیر و خوش قد و صاف رنگ میباشند سابق جاهل
بودند اکنون در علم و ادب ترقی میدارند و در روس فرنگستانی سه کرور و شصت لک مردم هستند و در روس
آشیه پنجاه لک پادشاه روس اختیار کلی دارد و فوجش زیاده از ده لک در شمار است و در وقت جنگ
آنقدر فوج از توران و قلماق و گرجی و تاتار جمع شود که در حساب نیاید و سوای آن جهازها نیز دارد و مذهب
روسیان عیسویست و بطریق یونانی و کلیسائی نیز هستند **بیان پولند** ملکیست پهنا طولش [illegible] صد
کروه و عرضش نیز [illegible] صد کروه جانب شمال و شرقی پولند با حد روس پیوسته است و جنوبی با ترکستان
و اسطریه و غربی با حد پروشیه و آلیمان اتصال دارد و پولند میدانها و جنگل بسیار دارد چراگاه خوب
دارد و آب و هوایش معتدل است نام دار الحکومتش وارزا است اجناس پولند قابل تجارت چرم و پشم
و پیو و شهد و موم و نمک که زمین را کنده برمی آرند و باشندگان پولند خوبصورت و خوش قد و مضبوط
و در جنگ [illegible] جری میباشند لیکن زر دوست و از همسران غرور بسیار دارند و بر مردم زیردست

تسلیم مینمایند در شمار بیست و هشت لک هستند از انجمله بیست و سه لک مقلد رومی کلیسائی و پنج لک یهودی
... لنڈ در عمل روس است و سابق پولنڈ منقسم بچهارده ضلع بود و هر ضلع امیری فرمان روا بوده
و پادشاهی پولنڈ در خاندانی خاص نبود چه هرگاه پادشاه آنجا وفات می یافت پادشاهان فرنگ
سوای پسر کلان دیگر شاهزادگان را میفرستادند امرای آنجا یکی را تجویز کرده بر تخت می نشانیدند و
دیگر شاهزادگان مراجعت بدیار خویش میکردند و سپاه آنجا یک لک و هشتاد هزار پیاده و سوار

فصل سیزدهم در بیان ملک فرانس

فرانس ملکیست وسیع و بسیار آباد در شمال
اسپین و جنوب هالنڈ و غربی المان و شرقی انگلنڈ واقع و سکانش سه کرور و دو لک و چهار لک هستند
طولش دو صد و هشتاد کروه عرضش دو صد و پنجاه کروه و آب و هوایش فرحت افزا و معتدل است
و زمینش جید و زرخیز شراب آنجا بسیار لطیف و پارچه ابریشمی نهایت نفیس نام دار السلطنت
فرانس پاریس است که در کثرت آبادی بر شهرهای فرنگ ترجیحی دارد مردان فرانس حسین تر از انگلش
و رفتار ایشان خوشتر و رخت ایشان چسپان تر از رخت انگلش و اکثر حلقه طلائی زیبا در گوش
میدارند و زنان فرانس اگرچه کشیده قامت و گرداندام تر از انگلش هستند لیکن مطلقا حسن با
زنان انگلش نمیدارند و جلد گو و تیزرفتار و شدید الصوت و حاضر جواب اند کلان دریاهای فرانس
سین و لایر هستند و نالها نیز بافراط اند که برای آمد و رفت کشتیها کنده شده و اهل فرانس در بهادری
و شجاعت مشتهر و بسیار لاف زن و مائل حرفت و صنعت و رقص و تماشا می باشند و اکثر مسیحی مذهب اند
و بعضی بر طریق رومی کلیسائی هستند سابق پادشاه فرانس اختیار مطلق میداشت لیکن از چندی قلیل
بطور انگلنڈ دیوان خاص و دیوان عام حسب خواهش رعایا مقرر شده قوانین عدالت ایشان بسیار
مفصل و درست میباشند و نیز دیگر ممالک و جزائر در تحت حکومت فرانس اند از انجمله مارتینگو
و گادلوپ که در غربی الهند است و پانڈیچری که در هندوستان قریب مندراس بر ساحل
بحر هند واقع است و جزیره بوربان که در بحر هند است اهل فرانس بغایت شیرین زبان و بهوار
متواضع میباشند در جواب مخاطب لفظ بلی و نه را بالفظی که مرادف صاحب است استعمال
مینمایند بلکه آنرا جزو لفظ نه و آری دانند و نشان دادن راه بغریب و دلالت او بر قطع مسافت بدل و جان
می کنند و آنرا موجب رضای حق میدانند و با ایشان مطلب ابتکار و تفصیل آن گفتن ...

گویند که با فرانسیس از اختلاف منزل و طعام مخاطبات سخت کردم نمی‌رنجیدند و بخندان روئی و بشاشتی جواب
که موجب رنج من بود بیان کرده تسلی دادند و کثیر النشاط و کم ملول اند و بسیار زحمت کش
زیرا که در گوی بازی و امثال آن آنقدر محنت تحمل کنند که می و سردی و تاب آفتاب زیاده دیده کسی
که غیر ایشان در وقت ضرورت هم نتواند کرد بر خلاف انگلیس که از صفات مذکوره بهره [illegible]
[illegible] فضائل و رذائل انگلیس معلوم خواهد شد لیکن فرانسیس معتاد است به کارهای بی آلات و بغیر استعمال
ادوات ننمایند و اکثر از حرکات شان فتنه شوند و در پی چاره و تدبیر می آیند در میان فرانس و انگلند
بحری از دریای شور واقع است نسبت فرانس با انگلند مثل نسبت توران با ایران است از سلف میان
بادشاه انگلند و بادشاه فرانس جدل می آید **فصل چهاردهم در بیان آیرلند** آیرلند
جزیره ایست متصل جانب غربی انگلند طولش دو صد و هشتاد میل عرضش یکصد و شصت میل
منقسم به چهار صوبه شرقی لینستر منقسم به یازده ضلع صوبه شمالی آلستر منقسم به نه ضلع صوبه غربی
کناث منقسم به شش ضلع صوبه جنوبی منستر [illegible] به پنج ضلع است هوای آن خوشگوار زمینش
[illegible] و بندرهایش برای ارباب تجارت بسیار مفید سابق بادشاه علیحده داشت اکنون در
تحت بادشاه انگلند است دارالحکومت آن شهر دبلن است که بر لب شور دریا واقع آنجا نائب
بادشاه انگلند می‌باشد محیطش دوازده میل است خانه‌ها بعضی از سنگ تراشیده که بغیر آهک یکدیگر
چیده اند و اکثر از خشت که طرف بیرون خطهای باریک از آهک و خشت نمودار ساخته اند درون سفید کاری
و تذهیب کرده اند و اکثر چهار طبقه در یکی برای خوردن طعام و حاضری بالاخانه اول برای نشیمن زنان
و مجلس شب دوم برای رخت خواب صاحبان خانه سوم که سقفش از تختهای سنگ نازک [illegible]
در طول و نیم در عرض می‌باشد مثل کهپریل می‌سازند برای نشیمن چاکران زن و مرد و نهادن غله معین
است سواد دبلن بسیار سطح و با صفا و دلگشا است و باغات موزون که اکابر شهر در موسم تابستان
آنجا بسر میبرند و هر روز برای اکتساب هوا می‌آیند آنجا بسیار است در وسط دبلن رودخانه‌ها بر
غلطان میگذرد و دو پل از سنگ مرمر ساخته اند و اکثر مردم آیرلند که آیرش گویند مقلد [illegible] کاتلک
یعنی پیروان ملت پوپ اند و قلیلی بر طریقهٔ انگلش که خارجی و فیلسوفی گفته میشوند و از بی اعتدالی
[illegible] اسکاتلند برکنار اند و بصفت جلادت و تهور و کثرت خرج و مهمانی و گشاده دلی

ایشان در اسکاٹ تفوق میدارند اگرچه در متانت و رزانت عقل چون انگلش نیستند لیکن در دو کا[ر]
زیاده‌ای از زنان ایشان زنان آیرش اگرچه بحسن سلیقه زنان انگلش در آن واداد حسن چشم و مو
[illegible] زنان اسکاٹش در حسن قامت و گدازاندامی نمی باشند لیکن عموماً چهرهٔ ایشان
حسین و سفید رنگ تر از آن هر دو است و گرمی اخلاق و چم و خم بسیار دارند اجناس آیرلند
تجارت پارچهای سن است که از نیجهت آیرلند بسیار نامی شده و پیه و گوشت خوک و گوشت نمکین
کلان شهرهای آیرلند ڈبلن بلفاسٹ واترڈ و لمرک **فصل پانزدهم در بیان انگلند** که جزیرهٔ
انگریز است متصل جانب شمالیش ولایتی است اسکاٹلنڈ که انهار و جبال بسیار میدارد و مشهور
انگلند اشیه که در تواریخ قدما بسیار نامدار است منقسم است و سه ضلع طولش دو صد و هفتاد میل عرض[ش]
یکصد و سی میل سابق پادشاه انجا علیحده بود اکنون در عمل پادشاه انگلند است نام کلان شهرش
[illegible] است باشند [illegible] هستند پرهیزکار و دیانت دار هم باشند و اسکاٹ
منقسم بدو ناحیه شمالی که فراز گویند و جنوبی که نشیب نامند و هر سه ولایت انگلند و اسکاٹلنڈ و آیرلند
را برطانیه گویند طول انگلند سه صد و شصت میل و عرضش دو صد و سی میل و یک میل
نصف کروه است منقسم به چهل ضلع غربی انگلند ویلز است طولش یکصد و چهل میل عرض[ش]
پنجاه میل منقسم به دوازده ضلع که جمله پنجاه و دو ضلع باشد مدخلش هفت کرور و هفتاد و پنج لک
و برای مصارف خاص پادشاه یک کرور بیست لک باقی برای حفاظت ملک و اجرای قواعد سلطنت
ضلعهای جنوبی انگلند بسیار زرخیز است در انگلند بارش تمام سال میشود و هر روز دو سه گهڑی
میبارد لیکن هوا خرم و زمین سرسبز میماند و در زمستان برف می افتد و اسپ قوی هیکل بافراط
میشود در انگلند هرجا که شهرهاست سه شهر متصل یکدیگر است و با وجود پیدایش گاوان تلنده را
ازهم [illegible] نمایند نام دارالسلطنت انگلند لنڈن است که جنوب انگلند بر ساحل دریای ٹامس
در ضلع مڈلسکس واقع عرض دریای مذکور برابر گنگ است ابیات سنه هشت نام دار از شاهی
که بلدان جهان از وی مباهی است ۰ برسر شش پاشند دوم سکنای تجار ۰ که مرکز است دولت دار [illegible]
سوم خوانی گره روزی ده خاک ۰ که زوبره خورد شره بر افلاک ۰ بهر سه نام لنڈن برگما[ن]

فزون از بیست و چهار شش دور دانند + انهار مشهوره انگلند کی طامس دوم سوورن سوم ترنت و دی چهارم
همبر پنجم مرسی ششم ترنت و چند جزایر متصله کرد و پیش برطانیه که باشندگان انش هم از یک ...
هستند در عمل پادشاه انگلند است و بعضی ملکها از شرقش حصه های عالم در حکومت اوست ...
مثل هندوستان و ملاکه و جزیره سماترا و دیگر جزایر بحر سند و در افریقیه کیپ آف گود هوپ ...
... ست هلنه و مرشس و بندر ... و قلعه گینی در امریکه شمالی کاناڈا و لبرادور و نوبرنسوک و نواسکوشیه
و نوفوندلند و جزیره جمیکه و جزایر سند الغرب و در یورپ قلعه جبل طارق که بر کنار اسپین واقع
و جزیره مالطه که در بحیره روم است و جزیره ... در ... جزیره ... و ...
و دیگر جزایر که تفصیل هر یکی در محل خود بیان خواهد آمد باشندگان انگلند متین و متعهد دار ... مصروف
اکل و شرب میباشند و یک کرور و سیزده لک هستند و باشندگان اسکاٹ بیست لک و آیرلنڈ
شصت و هشت لک و مردم جزایر متصله انگلند یک لک و مردم لشکر پادشاهی و جهازات جنگ
و تجارت سه لک پس همگی مردم برطانیه دو کرور و ... لک باشند **ذکر نرخ اشیاء**
ضروری انگلند اجناسی که ارزانی آن بر مردم ... لازم است در حال اعتدال بدین منوال
است نان خمیری دو سیری ... و ده ... گوشت ... سیری شراب جو که مستعمل ... است
نیم سیر ... در انگلند بسیار قحط میباشد و غذای دهاقین و غربا موقوف بر آلو است که قسمی از ترکار
است لهذا در سالی که آلو تلف میشود دهاقین و غربا بسیار تکلیف میکشند اکثر کشتکار انگلند گندم
و جو و ... است **بیان هات هوس** هات یعنی میوه هوس یعنی خانه یعنی میوه خانه که
میوه و جمله سبزیها خاصه گرمسیر در آن پیدا میکنند و میوه سرد سیر نیز در آن بهتر و پیش از وقت
حاصل میشود خانه چون کپریل یک خانه سازند که طرف پشت آن دیوار پخته و سه طرف دیوار چوب
و شیشه دار و سقف نیز از شیشه و چوب بند نیست و در زیر زمین آن سرداب است که از گلخن و دود کش
مستقر آتش است آن آتش زمین را گرم کند و تاب آفتاب هم باعانت شیشه ها دو چند افتد و چون ...
ژاله و هوا بسیار سرد نیست دریچه های آنرا وا کرده هوا بقدر ضرور در آن گذارند و الا بند دارند بنابر این
آنجا از کثرت برد محفوظ ماند و هوای گرمسیر پیدا آید و میوه گرمسیر که در آن کاشته اند بار آید
... **و رذائل انگلش** که طالب اصفهانی در سیر طالبی بالتفصیل نوشته است بعضی از آن

باجمال نقل کرده میشود ذکر فضایل یکی ازان کثرت آبرو و عزت نفس است بخلاف اهل چین که با وجود
کثرت ... اطفال بمجرد وطن بیحرمتی بی تامل از سر جان برمیخیزند دوم صفت قدرشناسی کمالی
اندک که باعث آبرو و اعتبار قوم گشته بخلاف دیگران که با وجود اثبات کمال بخیال باطل اینکه مثل
این دیگران نیز ... تذلیلش می سازند لهذا بی قدری اهل هنر گشته قلت آبروی قوم پیدا میشود
سوم خوف ایشان از شکستن قانون و استاده ماندن هرکسی بر حد خود تا این خصلت ...
باشد هرگز از مرتبهٔ خود نازل نشوند چهارم رغبت عقلای ایشان بر فواید عام و تنفر از مضرت عام
که باعث آبادی ملک است پنجم میل ایشان باستخراج آلات که موجب سهولیت کارها باشد در زمان
توقف من شخصی از گرانی زغال اختراع دیگدانی کرد که اگر پارچه کاغذی در جوف آن بسوزانند گرمی
آنقدر رساند که گوشت دیگ پخته شود ششم متانت مزاج و متنفر داری ایشان هفتم کثرت دعوت و
ناپسندیدن تنهاخوری بلیت خود ... مهمان ... که به تنها خورند خاک بران خورده که تنها خورند
هشتم کثرت اقبال ایشان طرز جدید را ... باعث انتفاع اهل حرفه باشد بیان نقایص اهل
انگلستان یکی عدم اعتقاد بملت معاد و میل ایشان بطرف فلسفه دوم غرور ... از ملاحظه
و موافقت بخت از یکصد سال سوم کثرت آرام طلبی روز و شب ایشان منقسم است بدو قسم
کار و کسب معاش دوم وقت فراغ و صحبت زنان در وقت اول سایل زنجابت اینکه اگر وقت شغل
او را شغل خود صرف کند قلت در معاش او بهم رسد و در ثانی اینکه در وقت بازی و اختلاط اهل صحبت
است اظهار مدعا نمی تواند اگر منفعل نشده اظهار نماید اطناب نتواند کرد اگر مطلقا منفعل نشود او را از
انسانیت دور دانسته مرتبهٔ دیگر در خانه راه نخواهند داد چهارم زود رنجی و نازکی طبع و عدم برداشت
سخن مخالف مزاج حکیم الهند گوید البته این صفت بسیار زشت است زیرا که در موافقت نیز بعض اوقات
نوبت بحرفهای گران میرسد و هرکسی که این صفت دارد او را با دوستان نیز دشمنی شود و یکسر دشمن
او باشند پنجم خودغرضی و فایده گیری برای اندک نفع خود اگرچه ضرر بسیار بدیگری رسد حکایت
گویند که چون لارد هیرستنگ گورنر هند را ... خواست که در جزویات مملکت دخل نماید در ان باب از لارد ...
گورنر بنگاله اجازت خواست او منع کرد و عذر نوشت که اگرچه موافق صلاح وقت است لیکن ...
عهد کمپنی است لارد ... در جواب نوشت که اگر در خودغرضی کمپنی خفایی باشد سخن ...

وهر گاه که برخلاف ظاهر است گذشتن از قاپوی وقت خطا است ششم گریختن دختران ایشان با یار [illegible]
وجفت نمودن ایشان با شوهران قبل از مزاوجت نزد حکیم الهند آنست که این طریق را طالب صفهانی [illegible]
تعصب زشت ثابت کرده والا مقتضای عقل همین است که میان هر مرد و زن که الفت بنهایت شود
نکاح باید کرد چنانکه در فرنگ است بخلاف دیگر ولایات که نکاح بی موافقت [illegible] مینمایند هفتم
[illegible] خود را بی عیب [illegible] سوای آن است اگرچه خلاف آن بوده باشد **حکایت** شخصی از رفقای
جهاز با ازار خوابیدن من خنده میکرد و فراغ برهنه خوابیدن خود بمن خاطرنشان مینمود گفتم آرام
بنابر عادت در هر دو یکسان است لیکن فراغ در طریق من است نه در شما زیرا که دل من از جهت عریانی فارغ
میباشد و دل شما در تشویش کندن و پوشیدن علاوه بران اگر ضرورت فرار شود من توانم گریخت و شما
چگونه توانید گریخت گفت برهنه خواهم گریخت گفتم شرم هست برهنه گریختن گفت اگر حسب اتفاق
کشف پرده من شود چرا موجب الزام و تشویش من باشد این [illegible] او محض برای رد جواب من بود قاعده
کلیه انگلش است که از نطق باز نمی آیند اگرچه خلاف واضح باشند هشتم کثرت صرف اوقات ایشان بر خفتن
[illegible] پوشیدن و آراستن و حجامت غیر سپاهشاعری گوید ترک باطل گیر سبیل ورنه اسباب معاش
در کار داریم اکثرش در کار نیست **بیان زنان انگلش** زنان انگلش در خوشنمایی لباس
و براستی قامت و صفای رنگ و شیرینی کلام و حسن شکل و خوبی چشم و لب و سادگی مزاج و شوخی طبع
و نازکی ادا و شیرینی حرکات و لطافت موی سر و باریکی کمر سرآمد حسینان جهان و یکتای خوبان زمان
هستند طالب صفهانی که در لندن رفته بود اکثر اوقات با زنان حسین گرامی خاندان عالی مرتبه صحبت
داشته غزلهای شعر حسن ایشان در کتاب خود نوشته هر کسی را که اتفاق مطالعه کتاب طالب اصفهانی
[illegible] افتد البته از غزلها و دیگر واقعات که دران کتاب مرقوم است بسیار محظوظ خواهد شد **ذکر**
نوعی از تصویر که گریکیتور خوانند در انگلند تصاویر مضحک پر معانی که بزبان انگلش گریکیتور
گویند [illegible] نماینده افعال هر کس باشد بسیار میکشند و در دوکانها و بازارهای فروختن و تماشا میگذارند
اکثر این کار برای اظهار عیوب و تخویف وزرای پادشاهی موضوع است از انجمله است قطعه تصویر دیدم
[illegible] افعال و ترقی و آخر کار [illegible] انگلش و اسکات و آیریش را واضح کند و در هر یکی از ان
[illegible] اگرچه بست تصویر است لیکن صورت یک شخص باشد که از تبدیل جامها و حالات براو [illegible]

دیگر گشته از انجمله مرد اسکاتش وقتیکه ملک خود را که آهسته برای ترقی اراده لندن میکند بسیار خوار و
خراب حال است چون در اسکات لند خارش بسیار است لهذا در راه بستونهای امیال یافته در حالتیکه
میرسد پشت خود را میخارد و برای دعای [illegible] خطوط مرد - از یک قریه بدیگر قریه می رود بعد چند ترقی
دیگر در [illegible] رسیده خانسامان کسی میشود و از غایت خدمتگاری و رضاجوئی محل اعتماد او گشته زری
حاصل کند پس بهمان زر صاحب تجارت و قرض سودی داده متمول میشود و [illegible] درجه دیگر ترقی
کرده نزد بیوه زنی مالدار از انگلش رسیده آنقدر خوشامد او گوید که او را بنکاح آورده نام و خاندان
پیدا کند پس برای دیوانی و ریاست مستوفیان و اهل دفاتر افتاده در دل ایشان جا کند و بسعی و تلاش که
خاصه اسکاتش است بمهارت کامل در امور ملک بهم رسانیده بعد طی چند مدارج دیگر بر کرسی وزارت
پادشاه انگلند نشیند و وزیر مستقل آن ملک شود و آیرش بعد چند ترقی در سپاه پادشاه انگلند
چاکر شده از شجاعت و تهور خود طی مراتب سرداری نموده بمرتبه جنرلی رسد و در مجلس شراب
تیز و تلخ بکسی گفته قرار بجنگ پستول که نوعی از تفنگ است نهد و آخر کار بگلوله پستول [illegible] کشته شود
و صورت فرقه انگلش را گاو نر می نشیند و جان بول خوانند یعنی چنانکه گاو نر بسیار [illegible] زود
می اندازد ایشان نیز همت بر اکل و شرب مصروف میدارند و فضول بسیار سازند و هر کسیکه [illegible]
کند او را بشاخ میزنند و رفتار ایشان مثل گاو نر درشت بی خم و چم است و دو طریق دیگر نیز برای
اظهار عیوب زر را جاریست یکی اخبار که احوال هر کسی طبع نموده مشتهر سازند دوم نقل که در انجا
بازی و تماشا نقل افعال هر شخص مینمایند و کسی قدرت منع ازین طریق خواه راست باشد خواه دروغ
نمیدارد **ذکر طریق پادشاهی برطانیه** پادشاهی انگریزیه تعلق بسه جزو دارد تا هر سه جزو
برامری متفق نمی شوند آن امر جاری نمی شود **جزو اول** پادشاه است که اختیار در جمله امور دارد
حتی که گنهگار کشتنی را از قتل باز تواند داشت زیرا که وزیر عدالت فتوای قتل در نظر پادشاه میگذراند
اگر پادشاه خواهد معاف کند و [illegible] امضای حکم قضات که اکثر نیست نماید **جزو دوم** مجلس
امیر است که دیوان خاص گویند از انجمله [illegible] وزیر معظم هستند **نخستین** وزیر خزانه که تحصیل مال از افراد
پارلمنت که مجلس رعایا است و بیانش می آید و خرج [illegible] بمصارف متعلقه بعهده اوست دوم
بوکالت پادشاه می نشیند و کسی را بعطای خدمت و کسی را بعطای خطاب و کسی را بعطای

وکسی العطای خدمت و کسی العطای مال بشر یک برای خود میکنند چون اجرای امور در پارلمنت
منحصر و طاری کثرت تا آنکه آن بر مانع است بدین حیله خود را از شر طغیان خود یعنی وزیران [illegible] و
از منصب از افراد پارلمنت که متوسل وزیر امید و از منصب اند محافظت مینماید چون پادشاه امرا
بغیر فتوای پارلمنت اقدام کار نمی سازد بلکه احکام پادشاهی نیز که مخالف رای پارلمنت است از بهانه
عدم رضای پارلمنت [illegible] نمی باید و عزل و نصب امرا نیز بدین بهانه تواند حکیم الهند گوید در حقیقت پادشاه
مستقل وزیر پارلمنت است دوم وزیری که سوال جواب ایلچیان و امور خارج انگلند از ملکهای فرنگ
با او تعلق دارد درجه این وزیر کمتر از وزیر خزانه و بزرگتر از دیگر است و پنج وزیر دیگر هر روز بخدمت
پادشاه حاضر شده عرض امور متعلقه خود مینمایند و احکام بدستخط او رسانیده نقشه کارهای آینده
بمشورت پادشاه درست کرده بوزیر خزانه میدهند که در مجلس پارلمنت برده بعد مطارحه رخصت
حاصل نماید و دیگر وزیر عدالت و وزیر شریعت اگرچه در ظاهر مرتبه زیاده از دیگر وزرا میدارند لیکن
در امور ملکی دخل نمیدهند طریق استرضای دیوان خاص وقتیکه کار عمده و کلان
در پیش می آید همه امیران در دربار خود جمع شوند و در باب نیکی و بدی کار مذکور با یکدیگر مباحثه می کنند
و بعد از ان هرکس می آید میگوید یک امیر برای این کار مقرر است که با هر یک امیری میپرسد
که تو ازین کار راضی هستی یا نه اگر راضی است میگوید که راضی هستم و اگر راضی نیست میگوید که
راضی نیستم و امیر پرسنده نام هر یک امیر جدا جدا در کتابی با جواب می نویسد و چون از پرسیدن
و نوشتن فارغ شد آن کتاب را می بینند اگر نامهای امیران راضی شده زیاده از امرای ناراضی شده
در کتاب می یابند آن کار در آن مجلس حکم اجرا دارد پس پنج امیر معظم برای این کار مقرر اند که
[illegible] پیش پادشاه رفته عرض میدارند که برای اجرای فلان کار مجلس امیران راضی گشت جمهور
سوم که اختیار کلی در امور پادشاهی میدارد پارلمنت است که بفارسی عمدة الرعایا مجلس
رعایا گویند مجلس عمدة الرعایا که انگلش پارلمنت گویند عبارت است از ششصد
و پنجاه و هشت وکلای متین عقل صاحب تدبیر که رعایای هر پرگنه شهر برطانیه یکبار در هر هفت سال
[illegible] برای نشستن درین مجلس [illegible] داشتن آبروی سلطنت تجویز میکنند برین تفصیل از انگلند
[illegible] چهار صد و هشتاد و نه وکیل و از ویلز بیست و چهار و از اسکاتلند چهل و پنج و از آیرلند یکصد وکیل

وطریق اصلاح پرسیدن و رضا گرفتن در مجلس عمده از رعایا بر همان نهج است که در مجلس امیران معظم
مذکور شد بالجمله وکلای مذکور هفت ماه در پارلمنت هوس که مکانی وسیع الفضا است مجتمع شده
نقشه خرج سال که بواسطه وزرا درست شده می بینند اگر پسند عقل است بر همان و صلاح والا بعد
اصلاح تقسیط آن بر گردن رعایا می اندازند صلح و جنگ و [illegible] های جدید موقوف بر پسند و رضای
همین فرقه است هرچه در خاطر پادشاه و امرا و سایر عقلای انگلش طریق [illegible] ملک و لشکر [illegible] بکار
[illegible] از پارلمنت ظاهر نمایند اگر پارلمنت پسند کرد وزرا اخراجات آن را بر ذمه خود گیرند بعد از آن اختیار
پادشاه و امرا در آن کار هست و بواسطه ایشان تمام شود و در خرج اگر فضولی باشد در سال آینده
مجرا کنند و وقتیکه کارهای عمده در پیش نیست در ارزانی ترجیح اشیا و قانونهای جزوی که موجب
فواید عام است سخن گویند جمله قوانین ریاست ملکی و لشکر و تجارت و عدالت ساخته پارلمنت
است حتی که حد گنهگاران نیز ساخته پارلمنت است و تعلق بشریعت ندارد و مجلس
پارلمنت [illegible] تعلق [illegible] را وزیر اعظم و وزیر خزانه گویند و ذکرش گذشت [illegible]
دایرکتران کمپنی کمپنی جماعتی کثیر از تجار سکنای انگلند هستند که [illegible] آغاز کار
زر خود در ابتدا باختیار چند کس از قوم خود برای تجارت هند داده از پادشاه انگریز فرمان گرفتند که
ما دیگر انگریز تجارت هندوستان نکند و برای حصول همین فرمان چند لک روپیه سالانه پادشاه
انگریز را میدهند و نیز اجازت یافتند که در هندوستان هرجا که توانند قلعجات سازند و سپاه برای
حفاظت نگاه دارند و هر قدر که ملک هند از جنگ و صلح بدست آید موافق آن خراج بخزانه پادشاه
رسانند پس در غنائم فتوحات و محاصل ملک هند هر که باتفاق روپیه داده بود شریک شدند چون
بعضی از شرکا حصه خود بدیگری بیع فروختند و برخی بی گذاشتن وارث می میرند و از سلسله
تصاریف زمان تغییر و تبدیل فراوان ضلع کمپنی اکثر رو میدهد و جماعت نو به روی کار می آیند
در حال آن چند کس مختار کار که دایرکتران عبارت از ایشان و عدد آنها بیست و چهار است تقرر
تغیر یکبارگی رو میدهد و این بیست و چهار عدد کم نمی شود و مدت عمر آن کار بر دار [illegible] باید
و اثبات قصوری عظیم عزل نگردد و بعد مرگ [illegible] کمپنی بشور رای دیگران [illegible]
بنا برین کمپنی یعنی جماعت را بجز یافتن حصه [illegible] که بعض وقت فقط سالیانه

پادشاه بعد کثرت اخراجات هند موقوف میشود و مشورت تعیین ڈایرکٹر مدخلی در کار نیست بلکه اکثری
از انها آنقدر فرومایه اند که بملاقات نواب خویش یعنی ڈیرکٹران رسیدن نمی توانند لهذا این بیست
و چهار یکی را چیرمین یعنی کرسی نشین کنند این چیرمین مدت یکسال رئیس بیست و سه دیگر و
مدار کارها تا آخر کار سال بذمه اوست دیگران را بجز مشورت دادن دخلی نه اختیار عزل و نصب
چیرمینی بمشورت [illegible] چهار بر دیگری قرار می یابد بیشتری ازین بیست و چهار بسبب عدم
قابلیت تمام عمر بان منصب نرسیده اند و بعضی بسبب کثرت لیاقت شش هفت دفعه بر آن
کار پرداخته دیگر کس چنان هستند که تا چهار پنج سال متواتر آن کار برایشان قرار یافته با مجلس
حاضرین بیست و چهار هر روز غیر یکشنبه در اندیه هوس که عمارتی عالیشان است مخصوص اجلاس
ڈایرکٹران و دفاتر ایشان و محافظت اموال تجارت در شهر [illegible] ساخته شده و دایره دیوار بیرونی
آن انقدر یک میل است جمع آیند و در سر انجام حوائج [illegible] خویش [illegible] گورنران هند غور
و [illegible] ایشان رای زده امری قرار دهند و دیگران امر صوری [illegible] که از طرف پادشاه
بر [illegible] ظاهر کرده اجازت اجرای آن خواهند اگر او امضا کرد آن امر جاری می شود
و [illegible] موقوف ماند چون ڈایرکٹران همه از جنس تجار و رعایای انگلند اند وقع و عظمت ایشان
در نظر آن لارڈ که از امرای پادشاهی است نیست بنابرین مدار کارهای هند همه بر دست اوست
و این امر بعد چند سال بعد وضوح مقابح نائبان کمپنی در هند بغرض نفسانی و خوف بدنام
کردن ایشان قوم انگلش را در ولایات اطراف بتجویز دیوان عام و حکم پادشاه معین شده
معهذا نائبان کمپنی بقوت اهل کاری و بهانه عدم فرصت در طلب رخصت بر کارهای مخالف
[illegible] پارلمنٹ اقدام می نمایند چون خبر در لنڈن میرسد انکار بلیغ می کنند و شوری در ان امر
برپا کرده گاهی رد میکنند

باب چهارم در بیان افریقه متضمن هشت فصل

فصل اول در بیان افریقه افریقه از کلان حصه های عالم است شمالی افریقه
یوروپ و شرقی ان ایشیه و غربی اقیانوس و جنوبی بحر هند و افریقه از شرق تا غرب دو هزار
[illegible] ست و از جنوب تا شمال [illegible] پنجاه کروه و اکثر مواضع افریقه قریب و زیر
[illegible] از ان جهت آنقدر گرمی باشد که برداشت نتوان کرد زمین سواحل و اطراف نهر

بسیار حاصل خیز است و میوه های آنجا نهایت خوب لذیذ پیدا میشود و نباتات عجیب و غریب
و در افریقه چند صحرای کلانست که آب مطلق ندارد و ریگستان بافراط است اگر هوای تند وزد قافلها
در ریگ پنهان شوند از انجمله طول یک صحرا که [illegible] از صد و پنجاه میل است و عرض چهار صد میل
باشندگان افریقه حبشی و بت پرست اند و با مردمان [illegible] بحیرهٔ روم و بحیرهٔ قلزم اصلا مناسبتی
ندارند اغلب باشندگان هر دو بحیره مذکور عرب فارس و شام هستند که در [illegible] آمده آباد شده اند کلان
دریا های افریقه یکی نیل است که در شمال افریقه واقع و از جبال قمر [illegible] و هزار میل در نوبه و مصر
جاری شده در بحیرهٔ روم پیوسته است و از سیلانی و طغیانی نیل در اراضی آن بسبب کشتکاری خوب
میشود و نیجر که در وسط افریقه جاری است و باقی دریا های افریقه سنگال و آرانج و کامبیه
و زنبیر و اعظم جبال اطلس و جبال [illegible] است که آنرا حامل الارض میگویند سلسلهٔ این کوه محاذی
بحیرهٔ روم [illegible] است دیگر جبل قمر [illegible] آن از بحر اقیانوس تا خلیج عرب موازی است و در نهایت
مغرب افریقه [illegible] واقع و جنوب کیپ گد هوپ یعنی نوب امید و شرقش [illegible]
و این هر سه کیپ در افریقه بسیار اشتهار دارند و اجناس افریقه قابل تجارت [illegible]
و چرمها و غلام و کنیز جانب شمال افریقه بربر که متصل بحیرهٔ قلزم است و مصر و نوبه و [illegible]
آن کیپ امید و مغربش ساحل گینیه و در وسط و شرق و غرب مسکن حبشیان است که فرقهای
ایشان جدا جدا هستند از انجمله بعضی مثل حیوان مطلق اند از تادیب و تعلیم اصلا بهره ندارند و بعضی کم
و بیش طریق حکومت و پیشها میدانند و از نبودن خلیج و دریا که قابل آمد و رفت و باعث آسانی
سفر باشد حال وسط افریقه دریافت نشد بعض مسافران زحمت کش برای انکشاف حال در افریقه
رفته بودند مگر از مخالفت آب و هوای گرم انجا و یا از دست مردم وحشی صفت آنملک زنده نگشتند
کار ایشان حال آنجا معلوم نشد بلی و جانب شرقی و غربی و جنوبی از سواحل افریقه در عمل [illegible]
انگلند و پرتگیز است و جابجا کوٹهیهای تجارت میدارند کما یوضح فی النقشة الافریقیة فصل
دوم در بیان یمن ولایتی است در غایت نزاهت در جنوب عرب واقع بلقیس نی از بادشاهان
یمن بود که از نهایت حسن و جمال او را حضرت سلیمان [illegible] سیستان در نکاح خود آورده بود و [illegible]
شهر های یمن صنعا است که بسبب لطافت آب و هوا و کثرت آبادی و نزاهت [illegible]

از جمیع شهرهای یمن است و زیر خط استوا واقع شده لهذا در سالی آنجا دو ربیع و دو خریف و دو زمستان
و دو تابستان میشود و اشجار و نباتات در سالی دو بار میوه و گل میدهد مخا بندری است در یمن که از آن
قهوه را به هندوستان [illegible] نجران نام ولایتی است از یمن زرخیز و آبادان عقیق و زاج و تیغ یمنی
بسیار مشهور است [illegible] بلده [illegible] از مضافات یمن در میان عمان و عدن در این ناحیه نسناس
بسیار است و آن جانوری است مثل نصف بدن انسان در طول که یکدست و یک پا و یک چشم دارد
و دست او بر سینه بود و به عربی تازی تکلم کند او را صید کرده میخورند از شخصی نقل است که گفت غلام من
از صحرای [illegible] نسناسی زنده آورد و چون مرا دید گریست و گفت بخدا که مرا اقربا در پس [illegible] بغلام گفتم که او را
بگذار غلام گفت بکلام او فریفته مشو قبول نکردم او را رها کردم آن بیک پا از پیش من چون باد گریخت

فصل سوم در بیان ملک بربر

بربر ملکی است و [illegible] شمال افریقیه بجنوب بحیره روم
واقع و سوای ملک مصر تمام حاشیه غربی شمالی افریقیه [illegible] است و ملک [illegible] حاشیه شرقی
شمالی افریقیه است و در زمانه قدیم بربر قرارگاه سلطنت [illegible] صوبجات [illegible] روم
[illegible] فرقه اندال وحشی صفت گردید اکنون در حکومت مسلمان است و بربر شش
[illegible] اول شهر اکو طولش دو صد و پنجاه کروه عرضش دو صد و چهل کروه نام دار السلطنتش
نیز مراکو است پادشاه و مردم آنجا مسلمان هستند دوم فاس طولش دو صد کروه عرضش یکصد
و پنجاه کروه بنام دار السلطنت خود مشهور پادشاه و مردم آنجا نیز مسلمان هستند سوم تونس
طولش یکصد و ده کروه عرضش هشتاد و پنج کروه دار السلطنتش نیز تونس نام دارد پادشاه و مردم
آنجا مسلمان چهارم تریپولی که در فارسی طرابلس گویند طولش سه صد و پنجاه کروه عرضش یکصد
[illegible] کروه بنام دار السلطنت مشهور پادشاه و مردم آنجا مسلمان پنجم بارکه طولش دو صد کروه
و عرضش یکصد و پنجاه کروه دار السلطنتش تولی مثا شهریست بزرگ پادشاه و مردم آنجا مسلمان ششم
[illegible] طولش دو صد و چهل کروه عرضش یکصد و پنجاه کروه پایه تخت نیز [illegible] نام دارد
پادشاه و مردم آنجا مسلمان باشند هر شش صوبه بربر مشترک الحد و دو با هم متصل هستند لیکن
[illegible] هر صوبه جداست و حکومت پادشاهان آنجا صوبجات بربر یک طریق است یعنی پادشاه [illegible]
[illegible] بمنزله قانون است و اهل بربر [illegible] غضبناک و قوی هیکل و دراز بالا و جاهل

وبی اعتماد و سنگدل می باشند علی الخصوص باشندگان الجرس بسیار ظالم اند و کشتیها طیار ساخته
بر جهازات عیسوی تاخت برده مردمان فرنگ را گرفتار می سازند بعضی را خواجه سرا کرده در داخل
محلات شاهی نمایند و از بعض حسن شاقه کنیز [illegible] بار را میگذارند بار ها سلاطین فرنگ
از چنین حرکات ناشایسته آزرده شده پادشاه انگریز [illegible] فهمانیدند تا باشندگان الجرس
ازین تعدی باز آیند لیکن مردم الجرس تا یکدو سال از حرکت باز ماندند [illegible] شیوه [illegible]
اختیار کردند اجناس بربر قابل تجارت صمغ و [illegible] و صابر و نمک است اهل بربر مذهب محمدی
میدارند و یک کرور و نود لک هستند **فصل چهارم در بیان ملک مصر** طولش سه صد
کروه عرضش یکصد و بست و پنج کروه شمال و جنوب دریای نیل آبادان و گردش جبالی واقع
و ملک مصر ازین مشهور است که در زمانه پیشین آنرا مبدای علوم و هنرها میدانستند شهر قدیم و عمارات
و تصویر و پیکرهای [illegible] که تا حال [illegible] از مشاهده صفای و اندازه آنها متحیر می شود و
منقسم است در سه حصه [illegible] اول را مصر علیا دوم را مصر وسطی سوم را مصر اسفل گویند [illegible]
جنوب واقع و مصر سفلی بطرف شمال و اوسط در میان هر دو کلان شهرهای [illegible]
در روزته و دمیاط هوای مصر بسیار گرم است و ناگوار و زمینش بسیار زرخیز زیرا که طغیانی نیل
باعث سیرابی و سبزی آن ملک میگردد و باران در مصر نمی بارد و اگر در سالی بارد قحط افتد زیرا که
حبوب از تری زمین که از طغیانی نیل میشود رطوبت حاصل کرده و اگر باران بر وافتد رطوبت
دوچند شود و حبوب فاسد گردد و اجناس مصر قابل تجارت برنج و قهوه و غلام و کتب [illegible]
که درخت بلسان فقط در موضعی از مصر میشود و اکنون ناپید است و از ثقات مسموع شده که در [illegible]
از مضافات بنگاله مردم کوهی روغن بلسان در نی کرده برای فروخت می آرند و گویند که روغن
بلسان است شاید آن درخت در آن نواح پیدا میشود و در مصر اکثر مسلمان هستند و بعضی
مذهب که پیشه تجارت میدارند و از طرف پادشاه روم حاکمی در مصر میماند آنرا پاشا گویند
باشنده مصر کاهل و جاهل و چرکین و کاذب و از تمام صفات انسانی دور هستند و زنان مصر در
گردانیدن [illegible] و درستی قامت و خوبی چشم [illegible] شکل [illegible] نسوان روزگار [illegible]
و در تاریخ مصر اول عهد فراعنه بود دوم تسلط بخت نصر سوم غلبه فارسیان چهارم [illegible]

یونانیان پنجم دست برد رومیان ششم فتح مسلمانان **فصل پنجم در بیان ملک نوبه و ابسینیه**
و گینیه که حبش عبارت از اینهاست نوبه ملکیست وسیع ما بین مصر و ابسینیه واقع
هوایش در نهایت گرمی است آنجا [illegible] حاصل میشود سابق دار الملکش نقله بود و اکنون
سنار است اهل نوبه چند فرقه اند و [illegible] نگوی دارند میان رئیسان ایشان جنگ میباشد ملک
بسیار به دخل نیست [illegible] باشندگان سنگدل و دغاباز [illegible] حیوانات هستند **بیان ملک ابسینیه**
ابسینیه ملکی است کلان و قدیم متصل بحر قلزم جنوب ملک نوبه واقع نام دار السلطنتش گندر است
باشندگان آنجا دین عیسوی قبول کرده بودند مگر بالفعل از احکام انجیل دور افتاده اند و اهل ابسینیه
جاهل و سودایی و وحشی هستند در میان ایشان دستور بکرده است که بروز دعوت با یکدیگر گوشت
خام میخورند و در سفر بوقت شدت جوع گوشت جانور زنده [illegible] ببرند و بر زخم مرهم نهاده جانور مجروح
را میدوانند رئیسان ایشان در شکار مصروف میباشند [illegible] در آن ملک [illegible] است و عربیت
و زبان اهل ابسینیه مخلوط بعربی است پادشاهی آنجا شخصی است مگر [illegible] است [illegible] بیان
گینیه گینیه ملکی است غربی افریقه بر ساحل بحر اوقیانوس جاییکه بحر بند کور طرف
[illegible] میل کرده واقع است طولش نهصد کروه عرضش یکصد و سی کروه و مردم آنجا بت پرست اند
این ملک از برده فروشی بسیار مشهور است برای باز داشتن باشندگان این ملک را از این کسب حرام
و نیز برای تعلیم و تربیت ایشان انگریزان و اهل امریکه در گینی دو شهر آباد کرده اند نام شهر انگریزیه
سیرالیونه و نام شهر امریکه لیبریه است **فصل ششم در بیان ملک کفاریه** ملکی است
بهارش بی همتاست طولش سه صد و نود کروه عرضش سه صد و سی کروه آنجا ملک الطوایف است
[illegible] ام و مردم آنجا بت پرست هستند سابق در تصرف هلندیز بود و اکنون در عمل انگریز است و در آبادی
[illegible] و لطافت آب و هوا بر تمام ملکهای افریقه ترجیح میدارند دار الحکومت کفاریه کیپ امید است
[illegible] البارک نیز گویند و کیپ در ملکها بسیار اند و کیپ امید در انتهای جنوب افریقه واقع است
انرا قوم [illegible] که باشندگان پرتگال اند آباد کرده بودند اکنون در عمل شاه انگلند است در تاریخ بنگاله
[illegible] این کیپ را از آن جهت کیپ [illegible] مید که سابق پادشاه پرتگال جهازی جانب افریقه فرستاد
[illegible] بسیار هر گاه که جهاز نزدیک رسید آب هوای آنجا وافر بود و لهذا مردمان جهاز که از

عرصه‌ای بسیار پریشان بودند افزونی آب و شدت هوا دفعه جهاز بر گردانیدند هر گاه که جهاز دورتر
از آنجا رفته کشتی در آنجا که آب وافر بود بنظر آمد کپتان جهاز هر چند خواست که زود جهاز بر گردانیده
جانب کیپ رود لیکن مردمان همراهی او قبول [illegible] ناامید شده جانب پرتگال روان شدند
و نام آن کیپ ناامید نهاد و هر گاه نزد پادشاه پرتگال [illegible] حالی پریشانیها و بنظر آمدن کیپ مفصل
بیان کرد پادشاه بر آمدن [illegible] با خیریت و درست آمدن را کیپ خوش گشته نام
آن کیپ کیپ امید نهاد و تا حال بهمین نام [illegible] و نام کلان شهر کیپ امید توون است باشنده
آن بست هزار اند و از چند روز انگریزان در شمال کیپ توون شهری جدید آباد کرده اند آب و هوا
آن بسیار موافق است مگر زمینش از نبودن دریا و نهر زرخیز نیست شراب آنجا بهتر می‌شود و نباتات
عجیب و غریب بسیار طالب صفر [illegible] که در سنه یکهزار و دو صد و سیزده هجری در کیپ توون فقیر بود
حال آنجا در سفرنامه می نویسد [illegible] بهار کیپ بوته گلاب بسیار است خودرو و هم زرد
می‌شود و گل [illegible] نرگس چند قسم بنظر در آمد یکی قسم مشهور که [illegible] مند [illegible]
زرد و هم سفید سوم بجای سفید هم زرد چهارم تمام سرخ عنابی پنجم کاسه [illegible] شد
بوته نرگس و هر گلی آنقدر بالیده می‌شود که در بعضی صد شاخ و بیشتر برآید و بر هر شاخ گل او
می‌باشند نوعی از گل در آنجا دیدم که اصل آن چون نرگس پیاز است و برگ شبیه برگ آن و از ساق
گل بر آرد و ساده و هزاره و چند رنگ می‌باشد لیکن در بو و لطافت و حسن و جمال بسیار عمده تر و بهتر
از نرگس و بغایت مطبوع و دلپذیر است انگلیس آنرا ایمپا سینت خوانند در همه فرنگ عزت و قیمت دارد
نوعی از گل که ایشان بمرادف لاله خوانند ساده و هزاره و چند رنگ دیگر هم هیچ و بنفشی و گلابی
و زرد و سفید و نیم رنگ و سبز رنگ و بعضی الوان دیگر نظر آمد گلی بسیار نازک شبیه بیاس [illegible]
بسیار ملایم تر از آن دیده شد که قابل تعریف است و حال آنکه گیاهی است که در صحاری آن
خودرو و بوفور پیدا می‌شود و بنفشه نیز بسیار خودرو و درختی موزون در جنگل آن ملک بنظر آمد
که بسبب حسن قامت و غرابت خلقت در بستانها نشانند برگ آن شبیه برگ [illegible] و بعض [illegible]
ضخیم تر از انست هر دو طرف برگ چون اطلس سفید [illegible] وقتیکه پرتو آفتاب بر او
تمام درخت با شاخ و برگ مصنوع از سیم و نقره [illegible] معلوم می‌شود از جهت اهل فرنگ [illegible]

مسلور شری یعنی درخت لقره گویند بالجمله شرح قوت نباتی این سرزمین زیاده از حوصلهٔ این مختصر
است نه گرماش گرم و نه سرماش سرد بهر گوشه اش توده ریحان و ورد در هر خانه چشمه که از درز شکافهای
کوه آب آن تراوش کند جاریست [illegible] آب بخوردن نیامده گویند در تابستان سرد و در
از زمستان میشود و گوشت آن ملک [illegible] گوسفند دنبه دار است بعضی گوسفند دیده شد که از کلانی
علاوه زیر دنبه داشتند که از شصت سیر گوشت دارد از غایت چربی در اطعمه گوشتی آنجا روغن نمی اندازند
و انواع ماهی بسیار خوش مزه میشود و از اقسام میوه [illegible] و کلابی بسیار بالیده و به و سیب و کشمش بی نظیر
و نارنج آبدار بمزه و شیرینی گونه سلطنت و بادام و گردوی تازه و انگور که از مدتی نگاه داشته بودند
بخوردن آمد میگفتند که در تابستان خربزه و تربوز و هر میوه گرمسیر و سردسیر میشود و انگور قسم اعلی
آنقدر وفور دارد که چون زراعت در مزرعه ها کارند و شراب آن را با اهتمام فرنگ برند چند فرسخی کیپ
موضعی است موسوم به کنسطنطیه انگور آنجا بسیار شیرین [illegible] تر و شیرین تر از شرابها
بسیار [illegible] در تمام فرنگ نامدار و قیمتی است سبزیها چند قسم کلم و زردک [illegible] که حاصل
آن [illegible] بخوردن آمده لیکن گندم و برنج خوب نیست میوه تازه با مکال تمام بدست نیز [illegible]
و مرغ [illegible] بسیار گران است چنانچه تخم مرغ هشت عدد بیک روپیه و نان یک سیری بیک روپیه چهار عدد
و گوشت فی روپیه دو و نیم سیر و شتر مرغ درین نواح بسیار دیده شد **فصل هشتم** در بیان
ملکهای غیر مشهور افریقیه بلاد الجرید طولش یکهزار و دو صد و پنجاه کروه و عرضش یکصد
و بیست و پنج کروه پای تخت آن ملک شهر دار است و پادشاه و مردم آنملک همه بت پرست هستند
ملک زاره طولش یکهزار و دو صد کروه و عرضش سه صد و سی کروه پای تختش تنگسی است
[illegible] شاه و مردم آنجا بت پرست اند **ملک نیگر** که ملک سودان گویند جنوب زاره واقع طولش
[illegible] و یکصد کروه عرضش چهار صد و بیست کروه پای تختش ژنگه نام دارد پادشاه و مردم آنجا
[illegible] پرستند **زنگبار** طولش هفتصد کروه و عرضش یکصد و هفتاد کروه نام پای تختش ملنده است
پادشاه و مردم آنجا بت پرست اند **ملک منو ماتیپا** شمال و مشرق کفاریه واقع طولش چهار صد
[illegible] کروه عرضش سه صد و سی کروه پای تختش نیز منو ماتیپا است پادشاه و مردم آنجا بت پرست
[illegible] السلطان خویشان [illegible] پادشاه نیز **ملک منو مگی** طولش چهار صد

و پنجاه کروه عرضش سه صد و سی کروه پادشاه و مردم آنجا بت پرست اند **ملک سفله** طولش دو صد و چهل کروه و عرضش یکصد و پنجاه کروه است بنام پایه تخت خود مشهور پادشاه و مردم آنجا بت پرستند **ملک طرادناطال** طولش سه صد [illegible] هفتاد کروه اکثر جا ریکستان است و کمتر آباد پادشاه و مردم آنجا بت پرست اند دیگر [illegible] ملکهای افریقه نیست سنگال فزان ازاناگا تمبکتو لوانگو کنگو انگولا [illegible] بنگوله سابیه موزنبیق [illegible] را دل اجان [illegible] مخفی نماند که از نبودن دریای قابل سفر و [illegible] آب و هوا و حائل شدن ریکستان های طویل و عریض بی آب حال اکثر جای افریقه چنان که باید دریافت نشد **فصل هفتم**

در بیان جزائر افریقه کلان جزائر افریقه مدگاسکر و ماریشس و بوربون که در بحر هند واقع است و مدیره و [illegible] یعنی جزائر خالدات و ازورس و سنت هلینه مدگاسکر بسیار کلان [illegible] واقع و از گرمی هوا باشندگان آنجا سیاه فام باشند و [illegible] دند مگر بالفعل از ترغیب تعلیم پادریان انگریز پادریان در تربیت و تعلیم رعایا بسیار سعی مینماید و پادشاه آنجا دین محمدی دارد **ماریشس و بوربون** بسیار زرخیز و آباد و کلان تجارت گاه اند جزیره موریشس در عمل [illegible] و بوربون در حکومت فرانس **جزیره کنری** هفت جزائر است آنرا جزائر خالدات میگویند در بحر اوقیانوس غربی واقع در عمل پادشاه اسپین دران جزائر غله و شراب و میوه جات بافراط پیدا میشود و قسمی از بلبل آنجاست که بسیار مشهور و نهایت خوش آواز است و در جزیره تنریف از جمله هفت جزائر کوهی آتش فشان آنقدر بلند است که از فاصله هشتاد کروه بنظر می آید **جزائر ازورس** در شمار نه هستند و در عمل پرتگیز زمین آنها بسیار سیر حاصل خوشگوار و جزیره مدیره در عمل پرتگیز است و هوا خوشگوار دارد و شراب آنجا نامه باطراف عالم می برند **سنت هلینه** اگرچه خرد است و دورش فقط بست و پنج کروه نامور زیرا که جهازات کلکته و لندن بوقت آمد رفت در همین جزیره لنگر میگیرند و بونا پارت که پادشاهی فرانس و روس و جرمن و اکثر ملکها [illegible] گرفته بود و انگریزان او را [illegible] در همین جزیره محبوس کردند و میوه ها دران جزیره خوب پیدا میشود و دیگر ماکولات

می آرند باب چهارم در بیان آسترلیشیه متضمن برد و فصل فصل اول

در احوال آسترلیشیه که مراد از آسترلیشیه عبارتست از یازده جزایر کلان که در دریای جنوب و مشرق آسیه واقع اند از جمله نیو هالند [illegible] یازده کانه بلکه جمیع جزایر دنیا وسیع و کلان است لهذا آن را اهل جغرافیه قسم [illegible] گفته اند دو جزیره نیو گینی جانب شمال و نیو زیلند طرف جنوب نیو هالند [illegible] و این دو جزایر نیز بسیار کلان هستند باشندهای آسترلیشیه وحشی صفت و آدم خوار اند و از وحشی مزاجی حال ایشان دریافت نشده زیرا که مثل وحشیان از مردم همیشه گریزان میباشند تا جاهایی که قرب مساکن و اماکن ایشان لنگر کرده بودند بعد تحقیق و ملاحظه ظاهر شد که این قوم زیاده از بیست هزار نیستند و حال انتظام و سیاست ایشان تا حال معلوم نشده انگریزان در نیو هالند چند شهر آباد کرده اند و محبوسان جرایم [illegible] در این شهرها میفرستند و از ایشان مستقرهای صفایی صحرا و آبادی زراعت [illegible] محاصل [illegible] نیز در آنجا رفته آباد می شوند زمین آسترلیشیه [illegible] و آب و هوا [illegible] به زمین انگلند مشابهت میدارد و اکثر اشیا و اسپان و مواشی مثل انگلند پیدا میشوند [illegible] خاص آسترلیشیه اینست که در آنجا جانوران درنده و موذی پیدا نمی شوند و اقسام جانور که در اقالیم دیگر نمیشوند در آنجا هست از آنجمله جانوریست که اهل آسترلیشیه نامش کنگرو گویند صورت مثل گلهری دارد و قدش از قد آدمی زیاده و بالای شکمش انبانی از پوست میباشد که بچهایش وقت خوف گریخته در میان انبان پنهان می شوند و جانوری دیگر است که چهار پا دارد و دهنش مثل روی بط می باشد حکیم الهند گوید که در کتب قدما نوشته است که در بحر هند بعض جزایر اند که باشندگان شکل اسپ دارند و از مردم میگریزند احتمال که عبارت از جانور قسم اول است و نیز مرقوم است که در جزایره قومی اند که چهار پا و پر میدارند گاهی بدو پا میروند گاهی به چهار پا و گاهی می پرند شاید که عبارت از قسم دوم است حکیم الهند تقریباً حیوانات و اشیای غریب الخلقت را که در کتاب عجائب المخلوقات که در عجم بسیار اشتهار و نزد علمای اسلامی هند و فارس نهایت اعتبار دارد می نویسد تا بصران [illegible] قدرت صانع مطلق اطلاعی [illegible] نزد حکمای الهی انسان جامع اکثر صنائع خالق از جمله مخلوقات گرامی تر است و اگر چه نسبت ذات باری بی قدر و ترین درجه افتاده لیکن

راهی دارد که متصل ذات خالق شود **فصل دوم در بیان امم عجیبه** منها امة در نهایت
شمال و مشرق که آنرا یاجوج و ماجوج گویند شمار ایشان از حصر بیرونست بالای ایشان برابر نصف
قامت مردان بود و انیاب دارند و شکل [illegible] مردمان آزاری و ظلم و خرابی بسیار
کردندی اسکندر ذو القرنین سدی بنا کرد و ایشان را از [illegible] منها امة در نهایت مشرق
و ایشان را گوش چون [illegible] باشد یک گوش را فرش سازند و بران بخسپند و دیگری را لحاف سازند
چنانکه نظامی بیان این گروه در اسکندرنامه کرده است منها امة [illegible] و مسکن ایشان
در کوه است قد هر یکی از ایشان پنج شبر بود و روی ایشان [illegible] بود و جلد ایشان سیاه و بران سیاهی
نقط سفید و زرد و خوی ایشان بسباع ماند و از مردم متوحش باشند و در آنجا درخت بسیار بود و بر درخت
روز [illegible] و امین باشند حکیم [illegible] گوید اغلب که باشند کان لنگلند هستند که ذکرش در فرهنگ گذشت
منها امة [illegible] جزیره زانج [illegible] ی بلاد هند است و نهایت زر خیز و لقب ملک آنجا
مهراج [illegible] با شکل انسان هستند و کلام ایشان از نهایت سرعت فهم نتوان کرد
و ماکول و مشروب ایشان مثل ماکول و مشروب آدمی است و لون ایشان سفید [illegible]
ایشان را جناح بود و بدان می پرند و گاهی بدو پا میروند و گاهی بچهار پا و آنجا نوعی [illegible]
و سرخ و سفید و زرد می باشد و هرچه می شنود باز گرداند و مرغی دیگر است که آنرا حواری گویند زرد
و سیاه بال و سفید شکم و سرخ پا و فصیح تر از طوطی است و درخت کافور آنجا بسیار باشد حکیم الهند گوید
که جزیره زانج در کتب قدیم بسیار نامدار و اکثر احوالش نوشته است لهذا در حقیقت کدام جزیره باشد
منها امة در جزیره قصر که در بحر هند است درین جزیره قصری است سپید که از دور ظاهر می شود
اصحاب کشتی چون آنرا ببینند شاد شوند زیرا که دلیل سلامت بود در اخبار ذو القرنین هست
که درین جزیره رسید آنجا قومی دید تن ایشان همچو تن آدمی و سر ایشان همچو سر سگان و [illegible]
دید چون نور ساطع از بلور صاف و آن قوم از آنجا بیرون می آمدند درین جزیره درختهای [illegible]
از آن میوه ها میخورند اگر حیوانی یابند آنرا نیز خورند و ایشان را سنگسار میگویند منها امة
بر صورت آدمی باشند و صورت ایشان در غایت [illegible] باشد و در بدن ایشان استخوان نیست
حیات بر زمین میروند و ایشان را دوال پای [illegible] می نامند [illegible]

بر گردن او جهند و پایهای بر گردن او نهند و اگر آنکس خواهد که از گردن خود بفکند از دروی او در [illegible]
د فحز با یکدیگر کنند چنانکه آدمی بازی کند **منها امة** سرهای ایشان سر مردم است و ابدان ایشان ابدان
حیّات **منها امة** در جزیره جاوه [illegible] بالون اشقر و ابدان ایشان را سر نبود و روی
و دهن و چشم ایشان بر سینه [illegible] گویند که در بحر هند است در محل نگریز است این قوم [illegible]
و انگریزان جابه راجاوه گویند چنانکه ناندیپ را مالدیو و جزیره جاوه بسیار کلان است و اجناس گرم
آنجا بسیار پیدا شود [illegible] فلفل سیاه و کباب و اکثر حالش در ابتدای وصاف که در بیان حالات
قبلاقان که بر چین دست یافت نوشته است **منها امة** اخری روی ایشان چون روی انسانست
و بدن ایشان چون بدن گوسفند و سرهای دراز دارند **منها امة** که ایشان را نسناس می گویند
مثل آدمی بود که او را از فرق تا نشستنگاه بدو پاره کنند یک نیم سر دارد و یک نیمه روی و یک چشم
و یک دست و یک پای جهند جستنی شدید و آنرا [illegible] اسپد و ناطق
باشند در حدائق الاقالیم است که متکلم بزبان تازی هستند [illegible] گفت
[illegible] که یکی را در بیت گرفتند و کشتند تا بخورند [illegible] از صیادان گفت که این نسناس
[illegible] دیگر بر درختی بود گفت [illegible] پیوسته چیزی میخورد او را نیز از درخت زیر آوردند
و بکشتند صیادی گفت که اگر این سخن نگفتی گرفتار نشدی نسناسی دیگر بر درخت بود گفت که من
باری سخنی نمی گویم تا گرفتار نشوم او را نیز گرفتند **فصل سوم در بیان حیوانات عجیبه**
منها دابة در بحر چین آنرا دابه مشک گویند از آب بیرون آید هر سال وقتی معلوم بر شکل آهو
باشد و دو ناب دارد مثل ناب فیل و خوک مردم آنرا صید کنند و ستره او مشک باشد **منها سمکة**
[illegible] بحر چین روی مثال روی خنزیر باشد و بر روی فلسی نبود و تنش یک طبقه از لحم و یک طبقه
شحم بود و فرجش مثال فرج زنان **منها سمکة** در بحر چین بمقدار یک گز چون از آب بیرون
[illegible] سنگ سخت شود از آن کحل سازند **منها دابة** در جزیره [illegible] از جزائر بحر هند اصفر اللون
[illegible] کحل ذهب بود بر سر او قرنی سیاه و نامش معراج است هر سباع که آنرا ببیند از وی گریزد
[illegible] **سمکة** در بحر هند رویش مثل [illegible] آدمی باشد و بر آن نقطه های سیاه باقی تن آن مثل
[illegible] **سمکة طیارة** این [illegible] رنگ باشد و شب از دریا بیرون می آید و

می پرد مثل مرغ و گیاه میخورد و هنگام طلوع آفتاب بزیر آب رود حکیم الهند از مردمان جهازیکه از کلکته و غیره
آمد و رفت میدارند و سیر ایشان بر دریای هند می باشد حال ماهی پرنده پرسید گفتند که جنوب خط
استوا در بحر هند این ماهی بافراط هست و بحر [illegible] الذنه م باشند و از دریا ماهی خورد تا چهار چهار
گز ماهی می پرد **منها سمکة** در بحر هند از آب بیرون [illegible] گیاه خورد و آتش از بینی و دهانش
برمی آید و جائیکه گیاه بخورد و گرداگرد آن سبز شده باشد مردمان دانند که آن جا مرتع آن ماهی است منها
سمکة در بحر قلزم چون آنرا صید کرده گذارند همه خشک شود و مثل پشم شده رسیده از آن جامه بافند
و جامهها که از آن ماهی حاصل شود عزیز و گران بها باشند و آنها را سمکی گویند **منها سمکة** در بحر
زنج آنرا بال گویند در بلندی و جسامت مثل کوه باشد و در طول چهار صد و پانصد گز کلان تر از دیگر جا که
در بحر باشند حکیم الهند گوید انگریزان این بال خرد را صید کرده از و روغن حاصل می کنند و در جزیره
انگریزان [illegible] **منها حیوان عجیب** در بحر روم زرد رنگ
می باشد و [illegible] گوشت و پنج عضو مثل نارکه بغیر کفچه و دنباله باشد [illegible]
بقدر سه گز و بغایت نرم [illegible] کارد برای کار گر نمی شود و پوست آن از [illegible]
چون لحم دنبه است حکیم الهند گوید که از قدرت صانع کل بعید نیست که چنین حیوانات [illegible]
سابق حکیم الهند که بعضی سخنها خلاف قیاس می شنید باور نمی کرد لیکن از وقتیکه بر آن سخنها یقین
کلی شد هرچه خلاف قیاس می شنود ظن میکند از قدرت صانع باشد **از انجمله** در افسانهها می شنید
که شخصی سفر کرده بجائی رسید که آنجا یکروز برابر شش ماه و یکشب نیز برابر شش ماه می شود و مردم
آنجا از قبیل دیو باشند با خود گفت که محض افسانه باشد و قابل اعتبار نیست لیکن هرگاه کتب ریاضی
مطالعه کرد یقین شد که زیر قطب شمالی و جنوبی که اقصای زمین است آنجا در تمام سال یکروز و
یکشب می باشد و مردمان آنجا وحشی صفت هستند چنانکه در خاتمه ضمن تقسیم ارض باعتبار
مرقوم است **و از انجمله** در روایات می شنید که تحت زمین نیز مردمان آباد هستند و یقین
لیکن فرنگیان سه صد سال میگذرد که بر جهاز سوار گشته جائی رسیدند که مغرب مشرق و مشرق
مغرب گردید و آنجا ملکها و آبادی بسیار یافتند چنانکه [illegible] کرهای سطح تحتانی زمین که معروف
است در مقاله دوم خواهد شد **از انجمله** از [illegible] می شنید که در قمر و مشتری [illegible]

مردمان هستند سخن مختصر شنیده اعتبار میکرد لیکن فرنگیان از دوربین ها ساخته خود کوه و دریا و [illegible]
و آبادی ستاره ها خصوص قمر و عطارد و زهره فهمیده اند انشاء الله تعالی حکیم الهند احوال سیارات و
ثوابت در کتابی که درین فن تالیف نموده [illegible] و تفصیل تمام خواهد نوشت از انجمله در بعض
کتب افسانه مطالعه کرد که سیاحی [illegible] روایت شده چون می بیند که دیواری از عرض دوازده و
در ارتفاع نه دست و در طول بی نهایت قائم است و اگر کسی بالای دیوار برآمده آنطرف نگاه میکرد
باغات و عمارات و انهار و مردمان خوبصورت و دیگر اسباب عیش دیده خود را بزیر زمین می انداخت
حکیم الهند از قبیل افسانه می پنداشت لیکن دریافت شد که چینیان دیواری در عرض دوازده دست و
در ارتفاع شانزده دست و در طول شش صد کروه میان چین که ولایت نهایت آبادی و باغات
و عمارات میدارد و تاتار که صحرا است و مردم آنجا وحشی صفت هستند بنا کرده اند تا مردمان تاتار چین
را ویران نسازند و علی هذه القیاس و غیرها سقا [illegible] نیست

آخر سطح زمین که دنیای نو عبارت از [illegible]

[illegible] مخفی نماند که دنیای نو عبارت است از ملکهای [illegible] سطح زمین که نسبت
[illegible] هند و اطرافش بحر اعظم احاطه دارد شمال دنیای نو بحر شمالی و جنوبش بحر هند و شرقش
[illegible] غربی و غربیش پاسفک که بحر الکاهل گویند جوناتهان باشنده اسکاٹ از تواریخ
فرنگ ترجمه کرده در کتاب خود می نویسد پیش ازین قریب صد سال فرنگیان از راه آمد و شد
هندوستان براه دریای عمان که اکنون مسلوک است واقف نبودند لیکن فرنگیان سوداگر از راه
خشکی مابین اسکندریه و مصر بر دریای احمر رسیده و از تحائف فرنگ همراه آورده تجاران عرب
[illegible] آنوقت سوداگری هندوستان بدست ایشان بود خرید و فروخت میکردند چنانچه هر سال
[illegible] اجتماع سوداگران فرنگ با تجاران عرب بنا بر آوردن اشیا که طرفین را مطلوب است
[illegible] از طرف فرنگیان ساکنان دو شهر یکی وینس دیگر جنوه از شهر های اطالیه کار
تجارت در دست خود میداشتند و دیگر گروه فرنگیان را دخل در امر تجارت خصوص هندوستان
[illegible] و فیما بین قولی قرار میشود [illegible] مذکور مال و اشیای هندوستان که می آوردند
[illegible] میخواستند بشهر و [illegible] و منفعت چندان و زیاده بران میگرفتند در انوقت یک [illegible]

انجمن تمام هموزن زر میسر و خشنود سالهای دراز برین منوال گذشت از آنجهت ایشان بسیار مشغول
و مالدار شدند و فرنگیان دیگر بر ترقی احوال ایشان حسدی بردند و حسرت میخوردند تا وقتیکه حسب
اتفاق در سنه یکهزار و چهار صد و هشتاد [illegible] کُلَمْبُس بضم کاف تازی و فتح لام و سکون
میم و ضم بای موحده و سین مهمله در آخر باشنده جنوا [illegible] طالیه که عالم و فاضل بود و از علم
نجوم و هیئت و هندسه و احوال دنیا وقوفی تمام داشت او اول کسی است که بر خواص سنگ مقناطیس
واقف گشت و قطب نما ساخت و حق آنست که قطب نما شخصی دیگر ساخته و کلمبس حکیم از آن مستفید
شده و در دریا جهات چارگانه را در روز و شب با ابر و تاریکی شناسا شده در راه رفتن جهازات [illegible]
دانسته قیاس کرده که البته راهی باشد که از طرف مغرب بسواری جهاز جنوب شده در هندوستان
می توان رفت لهذا استصلاح [illegible] خود را با دلائل قوی بر اثبات دعوی خود بر کاغذی نوشته و بنظر
سرداران جنوا گذرانید [illegible] جهاز و مدد خرج برای رفتن خود بهندوستان نمود
[illegible] که از آن امر کاهی قیاس نکرده بودند تصدیق نکرده در [illegible] او را
[illegible] نادانی قوم تاسف خورد و نزد دیگر سلاطین [illegible]
تصدیق نکرده و بعضی از تجمل درخواست کلمبس پذیرا نگردند آخر کلمبس از سفر [illegible]
و نذرا از آمد و رفت نزد سلاطین فرنگ بی زر و پریشان حال گشته نزد پادشاه اسپانیه رفته
هشت سال در خدمتش ماند زنش که عاقله بود دلائل کلمبس فهمیده از شوهر اجازت گرفته
جواهر خود را فروخته چند جهاز و سپاه بکلمبس داد **روان شدن کلمبس بتلاش
هندوستان** کلمبس با جهازها در پی مقصود روان شد بعد چند روز مردمان همراهی او
که کاهی کناره را از نظر نگذاشته بودند ناگاه خود را در میان سمندر که زیرش بجز آب و بالایش
سوای آسمان ندیدند و ساحل و زمین از ایشان ناپدید گشت و از جهات خبر نداشتند که بکدام
سمت میرویم و طوفان باد و تلاطم امواج هویدا میشد بیدل و هراسان گشته با کلمبس گفتند
که ما را باز در ملک ما رسانی و الا ترا بدریا خواهیم انداخت کلمبس گفت که از مرگ نمی ترسم اگر بکشید
کشید کیست که شما را بوطن شما رساند باید که روزی چند صبر کنید آخر مردمان همراهی اندیشه
طوعا و کرها قبول کردند کلمبس روانه پیشتر شده [illegible] لهذا بامه یافت مردم انجا

و عریان بودند کلمبس حیران شد و گفت که این جزیره با هندوستان که برای آن تحقیق [illegible] پیدا
نیستی بنداد و بعد از آن در جزیره اسپانیولا که از جزائر غربی الهند که بیانش می آید رسید اکثرا
بسیار آباد و از زر خیز یافت و بنا [illegible] گذاشت که عنقریب بهندوستان خواهیم رسید
و تحائف آنجا گرفته در خدمت پادشاه [illegible] آمد و احترام یافت بار دیگر با هفده جهاز [illegible] و با نفر
مردم روان شد اول در جزیره اسپانیولا رسید و سه صد مردم آنجا گذاشت و چند قلعه برای محافظت
و حفاظت مردم بنا کرد پس از آن بطرف جنوب [illegible] بجزیرهٔ کوبه رسید آن جزیره بسیار آباد و
معدن زر آنجا دید باشندگان آنجا با فرنگ مطیع شدند و چند کسان خود در آنجا گذاشته باز
باسپانیوله رفت درین حال دشمنانش او را بخود رائی و خودسری متهم ساختند پادشاه
جاسوسان نزدش فرستاد کلمبس خبر یافته مزاج پادشاه مطلع [illegible] و حسب الحکم پادشاه
باسپانیولا رفت دیگر سال بر جهاز سوار شده هفت [illegible] دو سه جزیره
یافته آخر کنار امریکه رسید مردمان آنجا سفید پوست با گل سرخی [illegible]
با [illegible] سپید گشتند و زنان آنجا حلقه گوهر در بینی نیز می پوشیدند و با دستها گوهر [illegible] بودند در
[illegible] اورده کلمبس نیز تحائف فرنگ بایشان داد کلمبس بعد چند ماه باسپانیوله برگشت
درین اثنا [illegible] دیگر احوال کلمبس شنیده جهازهای خود به تلاش جزائر دنیای نو فرستادند چنانچه
مردمان پرتگال ملک برازیل و انگریزان امریکه شمالی و امریکس نام شخصی بسود اکثر ملکهای امریکه جنوبی
پیدا کرد و کلمبس که باینقدر محن اول ملکهای نو پیدا کرد مخالفان او با آنحضرت پادشاه از جهت
باز برگشته رفتن کلمبس در جزیرهٔ اسپانیوله بهوس ریاست و خودسری متهم گردانیدند پادشاه او را طلبید
[illegible] فرستاد کلمبس در سنه یکهزار و پانصد و شش عیسوی در حبس مرد از تدبیر صائب آن همه
[illegible] بی قتل و جنگ در تصرف پادشاه اسپین آورده بود و بعد از و حاکمان دست ظلم بطمع زر
[illegible] بر سکنهٔ اسپانیوله دراز کرده و در چهار پنج سال شش لک مردم آنجا را کشتند و از جانوران
[illegible] سگان شکاری باشندگان اسپانیوله را شکار کردند تا آنکه ویران شد بیان تسخیر دنیای نو
[illegible] از طرف پادشاه اسپین شخصی [illegible] کار نام شخص صد پیاده و هیژده سوار و چند ضرب
[illegible] نامزد شده در امریکه برای تسخیر [illegible] شد که از کلانترین و خوب ترین ملکهای آنجا است

رسیدند و از جهاز فرود آمده ملکی دیدند بسیار کلان و بنهایت آبادان و در عراق وسعت شهر عمارت پادشاهی در نهایت
متانت و آراستگی تعمیر یافته و سقف و دیوارهایش همه از سنگ پشم گوناگون ساخته و گنبد های و مینار های
آن کاخ از ملمع کاری طلا و نقش های نگارنگ [illegible] غریب با نهایت زینت آراسته
و پادشاه آنجا پادشاهی بود آفتاب پرست با نهایت [illegible] و شوکت صد هزار پیاده هر وقت
بپاسداری حراست و قیام داشتندی و هنگام سواری بر تخت مرصع کار [illegible] سوار می شد و میران
عالیقدر بر دوش بر دوش خود می بردند و باعث افتخار میدانستند و آن پادشاه بعلو همت و سخاوت
و عدالت انصاف داشت و در شجاعت گوی از پادشاهان عصر خویش بوده و اکثر ملکهای اطراف را
از دور و نزدیک تسخیر کرده خلائق در ظل عاطفت آن پادشاه باسودگی و رفاه میگذرانیدند و اسلحه
انواع [illegible] تیر و کمان که [illegible] از سنگ یا خارهای ساخته در تیر تعبیه میکردند دیگر نیزه و حربه
پرچهای باشند [illegible] هنگام رزم آنرا بر مخالف می انداختند و از اهل
شمشیر [illegible] داشتند و از بارود و گلوله شرب و توپ و تفنگ مطلق خبر نداشتند
و شنیدن [illegible] در آن ملک نبوده و گاهی بنظر آن قوم نیامده القصه فرمانده کار با [illegible]
توپ و تفنگ و علم قواعد جنگ یک مردم فرنگی زیاده از صد مردم آن ملک بود [illegible]
رسید اول چنین کس از باشندگان آنجا بتواضع و خلق پیش آمدند و اسباب [illegible] از ماکولات
و ملبوس و غیره حاضر آوردند رئیس فرنگی نیز با اینها تواضع و مدارا کرد و چندی آنجا سکونت ورزیده
با آنجماعت اختلاط آمیزش کرد چندانکه بزبان ایشان آشنا گشت و احوال ملک مکسکو پرسید مردمان
آنجا کیفیت ملک مکسکو و شهر آنرا از کثرت آبادی و زرخیزی و لطافت آب و هوا و وفور اشیا بیان
کردند از استماع آن فرمانده کار را خواهش تسخیر آن ملک در دل از یکی صد شد و مردمان آنجا آن
مردمان تو سفید پوست یکتر پوش در دل خود جانوران مهیب الشکل قیاس میکردند و نیز از
و اخلاق فرنگیان که مشاهده میکردند با پادشاه خود گفته فرستادند که آنچه ما سینه بسینه از
شنیده می آییم که این ملک بر دست کسانیکه پسران آفتاب خواهند بود مسخر خواهد گشت پیدا نا که
این مردم پسران آفتاب اند که باین شکل و صورت با [illegible] متصف اند و چون مر[illegible]
گاهی جهاز و صورت چنین مردمان ندیده بودند بقیاس خویش می گفتند که جهاز جانو[illegible]

دزدیده که بر روی کوب وانچ آن گروه از شکم آن جانور باین صورت مهیب برآمده اند وقت [illegible] او
توب که هنگام صبح و شام موافق ضابطه سر میدادند بزعم خویش میگفتند که این جانور عجیب است
که در هر چهار پاس شعله آتش با صدای [illegible] و بیرون بر می آرد و دیگر چون اسپ گاهی بنظر القوم
نرسیده بود لهذا هرگاه سوار بر [illegible] حیران شده میگفتند که این مردم عجیب اند که مثل دیو
چهار پا و دیگر اعضا میدارد چه آنجماعه سوار و اسپ یکی میدانستند و همچنین از دیگر حرکات فرنگیان بسیار
متعجب میشدند و اینهمه کیفیت بپادشاه خویش رسانیدند القصه فیرماندکار و سه ماه در توابع مکسکو ماند و
پیش پادشاه آنجا که پای تخت او بود شتافت و از پادشاه که مونی رومیه نام داشت ملاقات کرد و در
ظاهر دوستی و اتحاد مستحکم نموده آخر برای تسخیر ملک مکسکو پادشاه را بدغا قید کرد و ساکنان آنملک از دغای
او و حبس پادشاه خبر یافته بجنگ پیش آمدند و برای خلاصی پادشاه [illegible] بسیار کردند لیکن بدست آن
مظلومان حربه بجز تیر و سنگ نبود و پس از گلوله توپ [illegible] حمله [illegible] قرار یافته
و [illegible] کشتن آغاز شد درین گیر و دار پادشاه آن قوم که بر [illegible] بام
[illegible] رزم مینمود ناگاه سنگی بر سرش رسید و از آن کشته شد و بسیاری از القوم بقتل
رسیده [illegible] بالسیف منهزم گشتند فرماندکار ظفر یافت و خویشان و فرزندان مونی رومیه از
پادشاهی [illegible] خل کرده تمام ملک مکسکو بتصرف خویش آورد و باندیشه آنکه ساکنان آنملک سرکشی نمایند
قتل عام نمود و بعضی مردم خبر قتل شنیده در جنگلها گریختند و تا حال در جنگلها یافته میشوند و هرگاه فیرماندکار
و دیگر سرداران اسپین ملک را از ساکنان اصلی صاف کردند رعایا و اهل حرفه از اسپین طلبیده شهرها
و آبادیها بطور خود ساخته آنجا مقیم گشتند **بیان احوال ملک مکسکو و باشندگان**
آنجا مکسکو در طول یکهزار گروه و عرضش سه صد گروه ملکی است خوش آب و هوا از زراعت و میوه های فرنگ
پر [illegible] و در آنجا بخوبی پیدا میشود و انناس و انار و ترنج و لیمو و خوبانی و سیب نارجیل آنجا نادر است و نیشکر
بسیار کلان و گنده و پر شیره و بغایت نرم و شیرین میباشد و معدن های زر و سیم در آنجا بسیار
است وقتیکه مردمان اسپین بامریکه رسیدند در ملک مکسکو و بیرون از دیگر ملکهای امریکه آبادی بسیار یافتند
[illegible] هر دو ملک علحده بود و بارونق و شوکت بسیار و همه ایشان آفتاب پرست بودند و بعضی مردم شهری
[illegible] بتها ی عجیب و غریب می پرستیدند [illegible] ایشان خط و کتابت نبود ولیکن [illegible]

[illegible] ند و هرگاه نوشتن احوالی میخواستند تصویر تمام احوال را صنع بر تخته می کشیدند و پرهای رنگ رنگ ریزه کرده بران می انداختند و اکثر باشندگان هر دو ملک گندم رنگ مائل بسرخی و بانهایت اخلاق و تواضع بودند و لباس ایشان از پارچه های پنـ [illegible] های نفیسه و از پرهای خوشرنگ که با زر و جواهر مثل کارچوبی [illegible] در دوز میساختند و غذای ایشان اکثر [illegible] شکاری بود و باشندگان اطراف مکسکو مثل مردمان عرب و تاتار یکجا نمانده خانه بدوش بودند [illegible] ایشان سیاه تر و علم در ایشان مطلق نبود و مالک بدی که فارسیان آهرمن گویند می پرستیدند و میگفتند که مالک نیکی پرستش نمیخواهد لیکن از مالک شریر میترسیم و او را پرستش میکنیم تا ما را آزار نرساند لباس ایشان از پوست جانوران شکاری بود که گوشت او را میخوردند و کشتکاری گندم نیز میکردند و خانه های ایشان از چوب و نی بوده و میان امریکه شمالی و جنوبی خاکنام [illegible] زمین کم عرض دراز که موسوم بپانامه است واقع شده و یکی را با دیگری [illegible] شمالاً سه هزار و شش صد کروه و عرضش از شرق تا غرب [illegible]

[illegible] اول در بیان امریکه شمالی متضمن بر چهار فصل

فصل اول [illegible] شمالی شمال امریکه شمالی گرینلند که در عمل [illegible] [illegible] جانوری آنجا نیست و مردم گرینلند بیست به شکل لیکن رحیم و قانع هستند و غذای [illegible] جانوران بحریست و دیگر صوبجاتیکه در عمل انگریزیست شمال امریکه شمالی واقع و در وسط امریکه شمالی صوبجات متحده و جنوب مکسکو و کلفورنیه و گواتمله و غربی امریکه شمالی که مسکن باشندگان اصلی است با روس اتصال میدارد و نام کلان دریاهای امریکه شمالی اسطلارنس و هدسن و دلاوار و مسیسپی است و خلیجهایش برین نهج است شمال امریکه خلیج بفن و هدسن و اسطلارنس و جنوبش خلیج مکسکو و کلفورنیه و خلیج صوبجات متحده و کاناده و در وسطش چند غدیر است که در وسعت و عمق بی مثل اند

فصل دوم در بیان صوبجات انگریزی در امریکه شمالی کاناده و نیو برنسوک و نوا اسکوشیه و جزیره نوفوندلند و میدان خلیج هدسن [illegible] دلاوار در عمل انگریزیست کاناده در شمال صوبجات متحده طرف دریای اسطلارنس واقع طولش شرقاً غرباً چهار صد میل و عرضش از جنوب تا شمال [illegible] میل منقسم بدو قسم است شمال را کاناده نشیب جنوبی را کاناده فراز گویند و در ملک در زمستان سرما [illegible] بود و برف می افتد باشندگان آنجا [illegible] های آهنی بجای غلطک نصب میکنند

بجهت زراعت بر برف بسرعت تمام میرود و در تابستان گرمی بافراط میشود خلیج دریا و غدیر در کانادا بسیار
است تختهای چوب برای جهاز و شکار و پوستین آنجا قابل تجارت است و کلان شهرهای کانادا کوبک و فراز
است و در کانادا نشیب بازک که بر رود [illegible] موقع سابق ملک کانادا در عمل فرانس بود و فرانسیس
آباد کرده بودند اکنون در حکومت انگ[illegible] و حاکمی از طرف پادشاه انگلند در کانادا میباشد بوضع
انگلند در آنجا دیوان عام و خاص مقرر است در مقدمات فوجداری قوانین انگلند و در معاملات دیوانی
آئین فرانس جاریست و **در نوبرنشوک و نوا سکوشیه و نوفیندلند** سرما بسیار
و کوهستان محض است و زراعت بسیار کم و از شور دریا که اطراف این ملکهاست قسمی از ماهی که
بافراط میشود شکار کرده و نمک سود ساخته ذخیره میدارند و سالها میخورند و در بین اطراف خلیج هدسن و
لبرادر بسیار وسیع است آنجا سرما زیاده از ملکهای مذکور میباشد و پوستین آنجا بسیار نفیس یافته میشوند
لهذا چند کوتهیهای تاجران آنجا هستند و سوای چند [illegible] فصل
سیوم دربیان صوبجات متحده صوبجات متحده در [illegible] پادشاه
انگلند [illegible] تو الد و تناسل بسیار کثیر شد از حکومت انگلند [illegible] شده در سنه هزار و
هفتصد [illegible] و دو عیسوی با نائبان شاه انگلند جنگی عظیم کرده غالب شدند و با وجود جنگهای اکثر
باز محکوم [illegible] نگشتند شمال صوبجات متحده کانادا و شرقی بحر اقیانوس و جنوبی خلیج مکسیکو و غربی
رود مسیسپی در وقت عمل انگلند صوبجات متحده سیزده بودند اکنون بیست و چهار شده اند زیرا که هرگاه
جنگل قطع شده آباد میشود صوبه نو قرار یافته شامل صوبجات متحده میگردد و در بین وضع شمار
صوبجات متحده زیاده خواهد شد و حکومت صوبجات متحده اجتماعی است باشندگان آنجا شخصی
عاقل و مدبر را از میان خود برای انتظام تا چهار سال مقرر میکنند و بعد گذشتن میعاد دیگری را
[illegible] مینمایند و دو دیوان یکی اعلی دوم ادنی مقرر کرده اند طریق آن هر دو دیوان با دیوان عام
[illegible] انگلند مشابهت میدارد و مردم هر صوبه حکومت [illegible] ی خود میکنند یعنی یک حاکم
و دو دیوان در هر صوبه برین شرط مقرر میسازند که مخالف شروط فهرست ملک و ملت ایشان
نباشند و خود متفق شده آئین و قوانین ملکداری که موجب فلاح کل باشد تجویز کرده می نمایند
[illegible] منافع و مفاسد ملک را از تقریر و تحریر [illegible] دارند و از نعمت بسیار خوش و مرفه [illegible] هستند

و جمهوریت [illegible] حسن و مال و دولت بسیار ترقی دارند حکیم الهند گوید که در طریق پادشاهی صوبجات متحده که دولت
و زبردست نمانده لهذا ظلم و انظلام موقوف شده باعث عدل و آبادی ملک گشت بخلاف پادشاهی چین
و روم و دیگر ملکها که حاکمی و محکومی آنجاست لهذا [illegible] ستان بر زیردستان انواع ظلم و بدعت می‌سازند
و ملکها ویران [illegible] میشوند و باشندگان صوبجات متحده [illegible] دینداری مستعد در تعلیم و تربیت
اولاد مصروف و آزاد و متکبر و محنت کش و زردوست و بر تجارتها و مسافرت بسیار مائل و در ساختن تسلیم
کلها و منجنیق نامدار هستند چنانکه از قبیل منجنیق توپی استخراج کرده اند که بغیر آتش و باروت گوله آتش تا
مسافت دراز کار کرده میشود و شکل آن برین نهج است که بر غلطکی نالها نهاده اند و از یکطرف در نال گوله
می اندازند و غلطک را میگردانند پس از حرکت غلطک گرد بر گوله میرسد و ک [illegible] ته نال بر آمده کار
میشود و از همین قبیل تشخیص [illegible] تحفه آنگاه از ملکهای هندوستان تفنگی ایجاد کرده که بغیر آتش و باروت
انداز [illegible] که میرسد زخمی کند آب و هوای صوبجات متحده مشابه
آب و هوا [illegible] حرارت [illegible] و زمینش پر خیز غله و میوه و تنباکو [illegible]
[illegible] چوب و [illegible] میشود و کلان نهرها [illegible] دیگر
نهرهای بسیار در آنها پیوسته و نیز چند نالهای عمیق برای آمد و رفت سوداگران [illegible]
و غدیرها نیز بسیار است نام دارالحکومت صوبجات متحده واشنگتون است اگرچه [illegible] محل پادشاهی
و عمارات بلند نیست مگر برای سکونت مردم خاص و عام مکانات صفا و منقش بسیار زیبا و شاهراه وسیع
درست ساخته اند

بیان ملک لوزیانه

لوزیانه ملکی است کلان در مغرب [illegible] شمالی
مکسکو واقع اول در عمل اسپین بود و بعد ازان در عمل فرانس آمد و از سنه یکهزار و هشتصد و سی [illegible]
باسترضای اهل اسپین و فرانس در صوبجات متحده داخل است و نام کلان شهر [illegible] است

فصل چهارم در بیان مکسکو و کلیفورنیه و گواتمله

مکسکو سابق در عمل اسپین بود و
اکنون مکسکو و کلفورنیه در حکومت پادشاه مستقل است و گواتمله نیز حاکم علیحده میدارد و ملک گواتمله
یک جزیره نماست در بحر الکاهل بغرب خلیج مکسکو و مشرق بحر الکاهل است و گواتمله نیز جزیره نماست
غرب کلفورنیه و جنوب خلیج مکسکو واقع شده لهذا برای ارباب تجارت بسیار مناسب است آب و هوای
[illegible] اکثر [illegible] خوشگوار است و زمین سیرحاصل [illegible] غله و انواع اثمار و ترکاری بافراط پیدا میشود

[illegible] بود از کلان‌ترین [illegible] مصری و در ملک مکسکو سیم بافراط است سیم که در فرهنگ صرف میشود از
می آید و نام پای تختش نیز مکسکو است و یکی از کلان شهرهای آن ورا کروز است که بر خلیج مکسکو
واقع و کلان تجارت گاه است باب دوم [illegible] ان امریکهٔ جنوبی مشتمل بر شش فصل

فصل اول در احوال [illegible] شرقی امریکهٔ جنوبی ملک برازیل [illegible] بوینوس

و غربش چلی و پیرو و شمال کولمبیه و گوئینه و جنوبش پاطاگونیه واقع سوای برازیل که در عمل پرتگیز
و گوئینه که در عمل چند حکام فرنگستان بوده باقی این همه ممالک وسیع زیر حکومت اسپین بودند اکنون
از عرصهٔ قلیل باشندگان آنجا خود را از حکومت غیر آزاد کرده مستقل شدند و محکوم دیگری نیستند و بر
چهار قسم اند [illegible] اولاد ایشان و باشندگان اصلی و دوگله در ابتدای ظهور امریکهٔ جنوبی را
از باشندگان قدیم [illegible] معمور یافته بودند و آنها از نوشت خواند بهره نداشتند لیکن از هنر و صنعت و تمدن و
لوازم عیش واقف بودند از ظلم اهل اسپین و پرتگال که [illegible] باشندگان
را فنا کردند آن قوم خوار و کم گشتند اول باشندگان قدیم امریکه [illegible] اهل
اسپین [illegible] مذهب عیسوی بر طریق کاتلک و می داشتند [illegible] مذهب [illegible]
چنان [illegible] اند که در عرصهٔ قلیل اکثر مردم آنجا قبول کردند و امریکهٔ جنوبی از آنجهت شهرت [illegible]
که نهرهایش [illegible] عریض و طویل و عمیق هستند که برابر آن نهری بر تمام کرهٔ ارض نباشد و جبال
نیز بسیار بلند و زمینش بسیار حاصل و کان طلا و نقره و جواهرات بسیار دارد و از کلان رودهایش
یکی اماژن است که از تحت خط استوا رفته در بحر اقیانوس ملحق شده دیگر پلاطه و کلان جبال امریکهٔ جنوبی
کوه اندیس که از جنوب تا شمال محاذی بحر الکاهل است و بر سطح زمین سوای همالهٔ کوهی دیگر از آن بلند
نیست چنانکه طول نهار و بلندی جبال این دو لوح دریافت میشود

فصل دوم در بیان برازیل

برازیل سابق در حکومت پرتگال بود بعد از آن یک شهزاده از خاندان پرتگال آنجا رفته استقلال
در عمل خود آورد مملکت وسیع بر ساحل اقیانوس واقع طولش یکهزار و دو صد و پنجاه کروه عرضش
[illegible] صد و پنجاه کروه شرقیش اقیانوس غربی و شمالی آن بحر شمالی و جنوبش دریای اماژن و غربش
ملک پلاطه کانهای الماس و طلا و دیگر فلزات بسیار میدارد و از داشتن کانهای جواهر و فلزات
[illegible] مشهور سیم و طلا و الماس و دیگر جواهرات بسیار از آنجا بر می آید و زمینش [illegible]

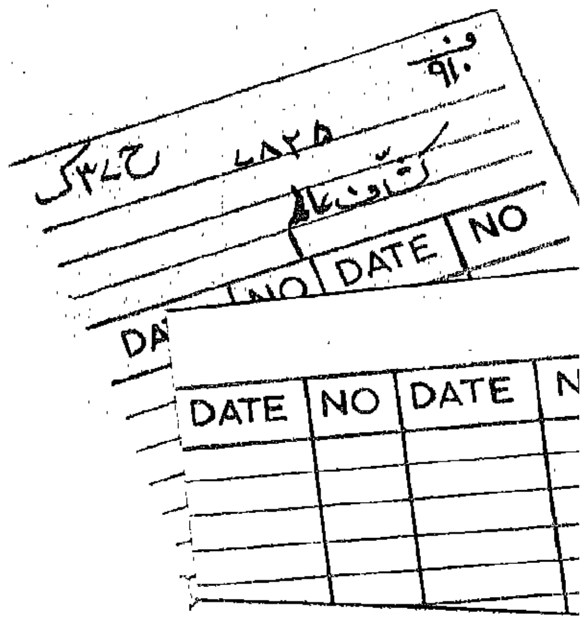
بسیار اقسام چوب پیدا میشود و باشندگان برازیل بر چهار قسم هستند پرتگیز و نسل ایشان و حبشیان که
از افریقیه برای کندن معادن آورده آباد کرده اند و باشندگان اصلی که از کاهلی و سستی و یا بتصور
اینکه از یافتن الماس و طلا یکبارگی متمول [illegible] و یا به [illegible] کشتکاری نمی سازند لهذا مفلس
پریشان حال میباشند نام دار السلطنت برازیل ساو اوگوست **فصل سوم در بیان ملک**
لیلاطه که بونیوس آیرس گویند مملکت وسیع جنوب غرب برازیل واقع طولش از شرق تا غرب
یکهزار و پانصد میل و عرضش از شمال تا جنوب یکهزار میل سابق در عمل [illegible] بود و اکنون حاکم بالاستقلال
آنجا است [illegible] مسطح و در زمین [illegible] تا کوه [illegible] و زمین غیر مزروع
چراگاه خوب است [illegible] اسپان و گاوان که اهل اسپین از فرنگ آورده بود [illegible] بدرا فراط جانوران
مذکور [illegible] که [illegible] و بعضی میدان آن شوره زار [illegible] تا ار و غدیرها
بسیار [illegible] باشند و در بونیوس آیرس قسمی از درخت
[illegible] بر [illegible] های بهتر سفید و سیم با فراط از معادن آنجا برمی آید و معدن [illegible] که
[illegible] سابق داخل پیرو بود و اکنون در بونیوس آیرس شمرده میشود و نام کلان [illegible]
و [illegible] آن رود های دیگر اند که با رود مذکور پیوسته اند و نام دار السلطنتش نیز بونیوس
[illegible] بسیار مشهور است و بر رود لیلاطه واقع **فصل چهارم در بیان چلی** [illegible] ملکی است که
درمیان بحر الکاهل و کوه اندیس واقع طولش یکهزار و دوصد میل عرضش بعض جا صد میل و بعضی جا
یکصد میل شمالش پیرو و جنوب بونیوس آیرس واقع و زمینش بسیار سیر حاصل و هوایش معتدل
و خوشگوار است و در چلی طلا و سیماب با فراط و سیم و مس و آهن و سرب نیز بر می آید و سابق در عمل اسپین
بود و از عرصه قلیل باشندگان آنجا مستقل شده اند و نام دار الحکومتش جاکوست و باشندگان آنجا
اسپینی و نسل ایشان و باشندگان اصلی و قوم حبشی هستند که اهل اسپین برای کنانیدن معادن
از حبش آورده بودند **فصل پنجم در بیان ملک پیرو** ملک پیرو شمال چلی متصل بحر الکاهل
واقع طولش [illegible] عرضش دو صد و پنجاه کروه و نام دار السلطنتش لیمه است پیرو یک قطعه زمین
برلب دریا که آنجا بارش گاهی نمی شود از شبنم زمینش سیراب میماند و آنجا قسمی از مرغ [illegible] است که [illegible]
[illegible] قابل زراعت و سیر حاصل میشود و در دشتهای آنجا نیشکر و اناس و موز و قهوه پیدا میشود

و انواع اثمار بالیده و لذیذ و خوش مزه حاصل میشود و در سلسله کوهستان کوه [illegible] اندرش سیم بسیار [illegible]
و جانب شمالش اقسام نباتات میروید لیکن از گرمی و بخارات زمین آب و هوای آنجا ناموافق است اکثر
در ملک بیرو زلزلهای عظیم چنانچه در سنه ۱۷۴۳ یکهزار و هفتصد [illegible] علیسوی شهر لیمه که پایه تختش بود از صدمه
زلزله منقلب گردیده و سابق [illegible] زمین بود اکنون از چند سال مستقل گشته **فصل ششم**
در بیان نوگرانادا معروف بکولمبیه و آنچه [illegible] مقابل خلیج مکسیکو واقع و شرقش [illegible] گوینه
و جنوبش [illegible] و غربش بحر الکاهل و اشتهار کولمبیه از بین است که حاصل هر ملک آنجا بافراط می شود
و در میدانهایش [illegible] آهو گرد [illegible] بیشتر میشوند [illegible] حاصل میشود
و حاصل [illegible] گرده [illegible] است و کوهی آنجا از جمیع ملکهای امریکه بهتر میشود و اقسام
ادویه و عقاقیر [illegible] آنجا میروید و در کوه [illegible] قسمی [illegible] را بجای [illegible]
استعمال میکنند [illegible] و این [illegible] ان در [illegible]
[illegible] است و [illegible] و [illegible] فرنگستان [illegible]
[illegible] در عقول و در میدانها [illegible] و کسی نمی [illegible] سیم و طلا و [illegible] حاصل [illegible]
نام [illegible] است و دیگر شهرهای آباد و بسیار میدار **فصل هفتم در بیان** [illegible]
و دیگر ملک [illegible] مملکتیست وسیع طولش [illegible] کرده عرضش سه صد و پنجاه کروه نام دار السلطنتش
[illegible] است آب و هوا خوشگوار و کانهای سیم و طلا بسیار میدارد و تنباکو آنجا خوب میشود **گوینه** ملکی
وسیع شمالی امریکه جنوبی بر کناره بحر اتلانتوس واقع منقسم در ملک است یکی را نام [illegible] دیگر [illegible] آباد
کم دارد در عمل [illegible] و انگریزه و [illegible] و فرانسیس است زمینش سیر حاصل مگر آب و هوایش ناگوار
نیشکر و [illegible] در کوه [illegible] قسمی و انه هست از آن رنگ سرخ حاصل میکنند بسیار پیدا میشود **پاطاگونیه**
مملکتست در انتهای جنوب امریکای جنوبی و بسیار بارد است و آنجا همیشه باد تند و طوفان می وزد [illegible]
[illegible] کان [illegible] آنجا [illegible] تسمیار می کنند و نام کلان شهرش [illegible] است **فصل هشتم**
در بیان جزائر امریکه بیان غرب الهند غرب الهند عبارتست از جزائر بسیار که درمیان
امریکه شمالی و جنوبی در خلیج مکسیکو واقع و کلان تر از آنها پنج جزیره اند کوبه و هسپانیوله و [illegible] و [illegible]
[illegible] و باقی جزائر خورد هستند مثل جزیره [illegible] و جزیره [illegible] و آنها را [illegible]

ف
٩١٠

DUE DATE

٤٨٢٥


ف
۹۱۰
ح۳۷ک
۷۸۲۵
DATE
NO
DATE
NO
DATE
NO
DATE
NO